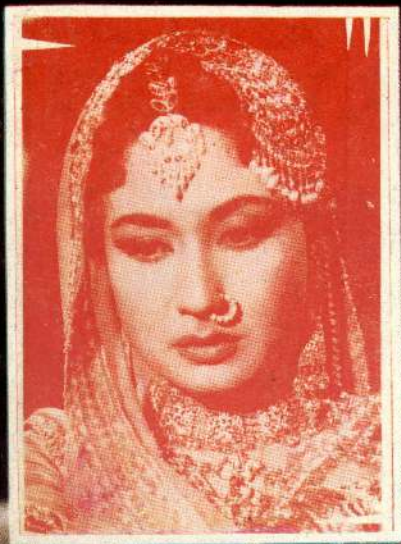


سپاروون

شماره ششم ماه خنک ۱۳۲۰ - مطابقتی ربيع الاول ۱۴۱۴
مطابق سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



Ketabton.com

فشارهای عصبی چیست

صفحه ۲۰۰

در شهر مولانای عشق

راپورتاژی از ولایت بلخ

صفحه ۱۰۰

دستی جبینی مرت

مخ ۲۶

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴۰

سریال دکوندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸۱



هدیه های

سینمای

سینما



صفحه ۱۴

در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی -

ظواهر هویدا به شناخت دیگر که چگونه است .

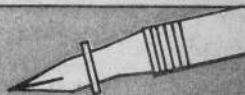
مصاحبه با هما و اکبر نیکزاد :

تست جالب روانشناسی .

وده ها، مطلب جالب و خواندنی دیگر .

خدایا! دعایم را استجاب کن

صفحه ۳۲۰



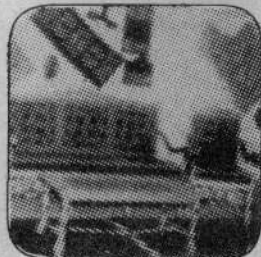
گلزار

مصاحبه گلزاره
رقاص معروف و هنرمند تاجکستان
را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳۰

SABAWOON
Monthly Magazine of
Journalists Union of
Afghanistan
Editor-in-Chief
Dr. Z. Tanin
Assistant
M. A. Maroof
Add:
Block 106, 3rd Microrian
Kabul — Afghanistan

مدیرمسئول: دکتر زهره تانین
پلانون: ۲۵۱۰
نماینده: محمد آصف معروف
پلانون: ۶۲۷۵۲
سرگرمسئول: ضیاء عبیدی
نشریه اتحادیه ژورنالیستان
خطاط: کبریامیر و محمدنیم
نیکزاد
گسرافیک: نورمحمد ورفیه
عکاس: نسیم گل
تایپ: محمدجهه، خواجسه
مرزا محمد و زلمی بیوی.
همکاران چاپ: محمد ظهیر
(لفغوری)، عبدالله و عبدالله
آدرس: مکتب روایان سوم،
بلاک ۱۰۶ (پ. ۱۰۶)،
۸ دافغانستان
بانک
کابل - افغانستان



صنایع دستی ما

در چرخ حال است صفحه ۳۶

ارزمینه

و ارزمان

مبارزین ضد
صداع دین
اسلام را
پذیرفتند



آب بحیره کسین رو به افزایش است

سطح آب بحیره کسین بطور
دایمی سالانه از ۱۰۰-۱۰۵ سانتی
متر رو به افزایش است.
این افزایش آب به مناطق
ساحلی ایران خساره وارد میکند.
قنچه درودیت گیلان،
ایران بیش از سه هزارخانه
و هزاران هکتار زمین زراعتی
مورد تعدید فرورفتن به زیر
آب قرار دارد.

آرزوهای من

رئسه گریا چف که اینک بعد
از شکست یک کودتا در شوروی
دوباره در کنار شوهرش ایستاده
رئیس جمهور شوروی را صمیمانه
درکار هایش یاری می رساند بر-
علاوه او به نوشتن کتاب نیز می -

پردازد. در این نزدیکی هاکابین
تحت عنوان (آرزوهای من) اثر-
رئسه گریا چف از طرف مؤسسه نشر-
اتن نووستی با تیراژ نهاد از چاپ
برآمده که از پر فروش ترین کتاب-
های شوروی پشیش بینی میشود.

از سال ۱۹۷۶ به این طرف
سطح آب بحیره کسین ۱۷۲
سانتی متر بالا رفته است.
دانشندان به این عقیده
اند که امکان دارد سطح آب
بحیره کسین هرگز نیز افزایش یابد.
چندی قبل هنگام وقوع
طوفان در بحیره کسین به پنج
متره ایران خسارات نهادی وارد
گردید و ۸۴۵۰ فامیل از خانه
های شان به محلات صون نقل
مکان نمودند.

به اساس گزارش آژانس
مطبوعات نووستی آنگونه که
تحقیقات دانشندان ایرانی
نشان داده ارتقای دایمی آب
بحیره کسین ناشی از آب شدن
برف در سایهها و زلزله هاء
تغییر شرایط اقلیمی و سطح زیر
آب بحیره می باشد.

پنجصد نفر از مشهورترین
نظامی امریکا و کشورهای اروپا،
پای، غریب که در ترکیب نیروهای
چندین ملت در خلیج فارس
شامل بودند، دین اسلام را
پذیرفته اند.
آنها چندی قبل بعد از آنکه
مراسم حج را از تلویزیون مشا-
اهده کردند، به این کار اقدام
نمودند.

مطابق اصول دین اسلام
باید آنها نامهای جدید اسلام
می گذاشته شد که اکثریت آنها
نام حضرت محمد (ص) را -
انتخاب کرده اند.
این خبر در روزنامه (اسلام)
که در پاکو به چاپ می رسد،
منتشر گردیده است.



حزب رستاخیز اسلامی

های محلی از جمله اشخاص با -
انورته درخش دین انتخاب
می گردد . در ترکیب این شورا
هفده نفر شامل اند .

دعائت می نماید . فعال ترین
بخش های این حزب در آسهای
میانه و مناطق قفقاز وجود دارند
در سکو ارگان مرکزی این
حزب روزنامه لال وحدت را
منتشر می کند .

ستراتژی حزب رستاخیز
اسلامی را شورای علما طرح می -
نماید . این شورا توسط سازمان

در سال ۱۹۹۰ در شوروی
حزب رستاخیز اسلامی به نعل -
یت آغاز نمود . این نخستین
حزب سراسری اسلامی در شوروی
می باشد که مرکز آن در سکو و
ساختار های سازمانی آن در
آسهای میانه ، قزاقستان ،
بخترابو پای شوروی و سایر



خسارای اقتصادی کشورهای عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور
های عربی در نتیجه جنگ خلیج
فارس بالغ به ۴۳۸ میلیارد دلار
گردیده است .

این رقم توسط کارشناسان
عربی افشا گردیده است . دو -
صد و چهل میلیارد دلار به
کویت ، یکصد و بیست میلیارد
دلار به عراق ، شصت و چهار
میلیارد به عربستان سعودی
۲۱۵ میلیارد به مصر ، دو میلیارد
به اردن و ۵۰۰ میلیارد
به یمن اسپرسیده است .



ایران و شوروی خط السیر قطار

آهن جدید رافا می سازند

به یودی خط السیر
جدید قطار آهن باکو - تبریز
باکو - تبریز افتتاح خواهد
شد . این مطلب را امر خطوط
آهن آذربایجان به خبرنگار
آژانس اطلاعاتی نووستی اسپراز
داشته است . موافقه میسوط
به خط السیر جدید قطار آهن
مان شوروی و ایران تپلا به امضا
رسیده بود .

ایران ملکه

زنبور عسل

خریداری نمود

ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار
ملکه زنبور عسل را از شوروی -
خریداری نموده است . این اولین
بار است که شوروی چنین مقدار
زنبور عسل را به خارج کشور صادر
میکند .

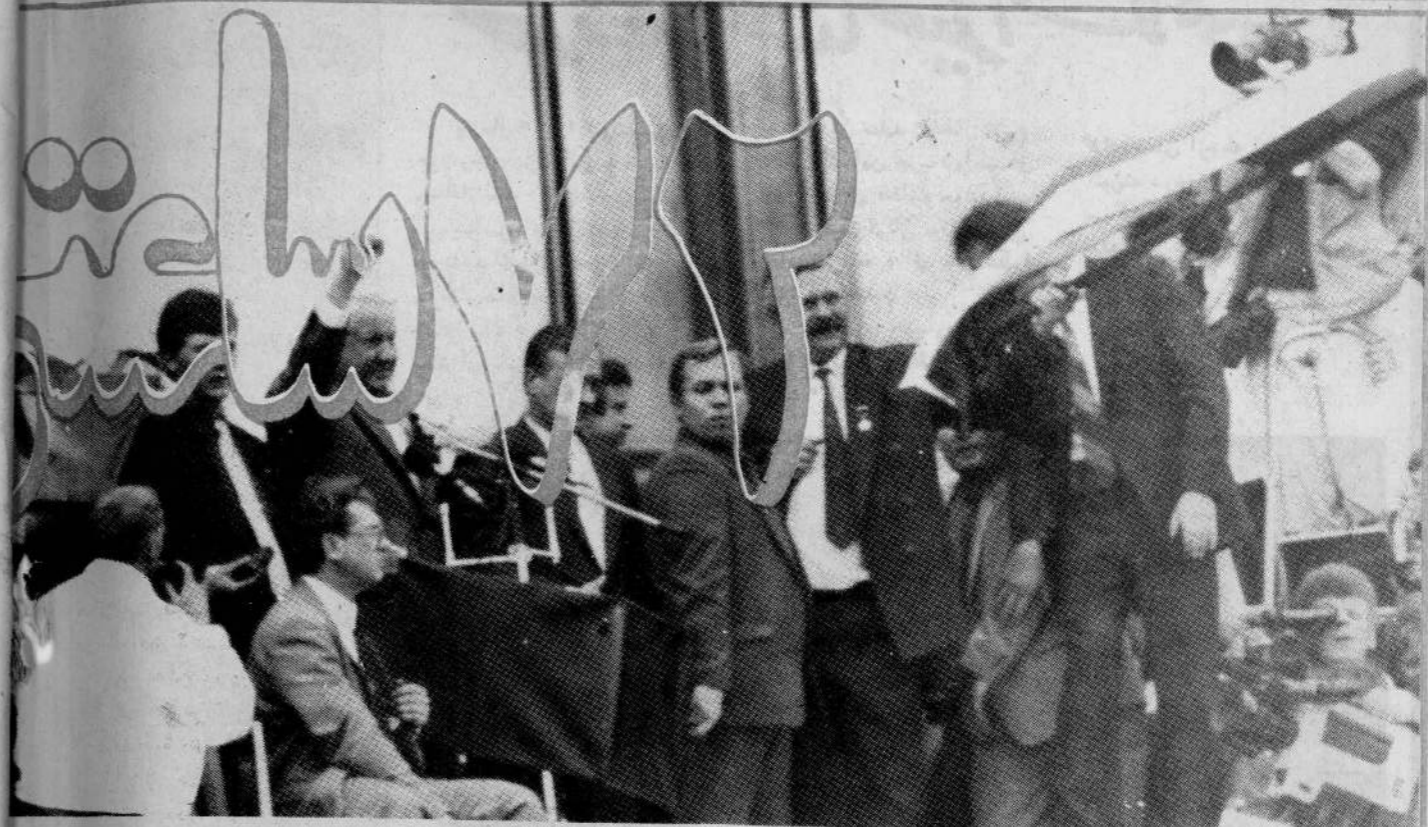
ایران در گذشته دین زنبور
از خدمات شرکت های اروپایی
مستفید میگرفته ، اما این -
بوقدی نهاده از جدید شوروی
عسل اروپایی بافت آن گردید تا
از خریداری آن صرف نظر نماید
به اساس گزارش آژانس نووستی
وستی ، یکی از علل توجه به
سوی ملکه های زنبور عسل شوروی
زوی این است که آنها برای -
شرایط کوه ها آماده اند .

ما فی باب اندونیزیا عاقل مندی نیشامید

کوکار در مناطق شمالی و بعداً
در ولایات جنوبی کشور و سخت
یافته است . در دو سال اخیر در
اندونیزیا (۲۰۰) هکتار زمین
تحت زرع بوته های جواد مخدره
کشف و مقدار ۱۲ تن چرسید -
ست آمده است .

پانزده سال اخیر تعداد
دین مواد مخدره در اندونیزیا
نهمین پانزده بار افزایش یافته
و بالغ بر (۸۰۰۰۰) نفر گردیده
است .
به عقیده مقامات اندونیزیا
در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع

کتابخانه‌ها در افغانستان



پلتنس جسورانه رهبري مقاومت در برابر سويچيست ها را به عهد نگرفته.

به يك قرن مشعلداران پشه های
این حزب بوده است شدند. ظا -
هرا از عقب مانده تلوزیون ابراز
این خواست ها چیزی پیش از امواج
احساسات چند نماینده لیبرال
تلقی نمیشد. بعضی ها فکر
می کردند که "نه" حزب کمو -
نست آنقدر رها ضعیف نیست
که آن را بتوان با چند پیشنهاد
مخالفت از صحنه برداشت ()
حزب با ۱۵ میلیون عضو و با نفوذ
و سهم در تمام دستگاهاها -
کمیت ()
تخفا" صفحه برگردانید

نه يك اکت ساده و نه يك هیجان
پیروز مندانه ، بلکه يك حرکت
تاریخی بود . بدینگونه روسیه
بر ازان عظیم قدرتی که با انقلاب
اکتوبر در ۱۹۱۷ پدید آمد ،
خط بطلان کشید و به يك عصر
خاتمه داد ، عصر انقلاب سرخ
کمونیستی که به وسيله "پلشویک"
هاتهدابگذاشته بود . د مو -
کرات ها به ترتیب خواستار انحلال
حزب کمونیست ، ملی نمودن د ا -
رای های آن و قطع نشریات
روز نامه آن پر اورد که طی نزدیک

پیش می کشیدند ۱۰ جلاس پار -
لمان روسیه و روز بعد مینتنگه
يك صد هزار نفری در ماسکو
به محل تبارز این خواستها
پیدل شده بود : پرچم سرخ
کمونیستی باهد از فراز قصر سپه
روسیه پایه آورده شود و به
جای آن بیروق سه رنگ روسیه
تزاری به اهتزاز در آید (ایسن
نهاد در پارلمان روسیه پذیر -
فتشد و چند لحظه بعد عمده
شاهد بر انراختن بیروق روسیه
تزاری بر فراز ازان عالی قدرت
در این جمهوری بودند . ایسن

هنگامی که میخائیل گربا -
چف رهبر نجات یافته شو روی
ساعت ۳ صبح از پله های هواپما
در میدان هوایی نوکو واپا -
نهن میشد آثار خسته گی عمیق
از سهوا پیش پیدابود . در تاریخ
شوروی این اولین بار بود که
" رهبر برکنار شده با معاذ پر
صحنی " باتکبه براراده مردم
صلاحیت قانونی خود را دوباره
بدست می آورد ، اما گربا چف
را آتانی عهد تا " نجات "
دادند که دستاثر تلقی
نمیشدند ، همان وقای سابق
که نه به او بلکه به رئیس جمهور
پلتنس باورداشته و در بسا رزه
د شوار علیه کمونیست های مح -
فظه کارراه درازی را یکجا طی
نموده بودند .

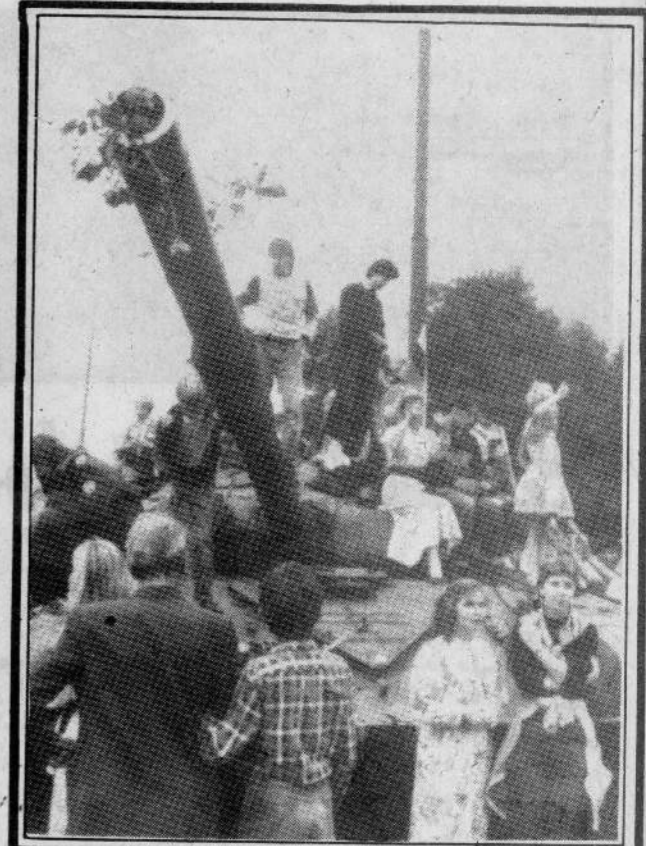
دموکرات ها با برگشت رئیس
جمهور بیشتر از ازموقف خود رادر
افتکاره تحکم بخشیدند . آنها
به مردم حالی می کردند که :-
یاران گربا چف علیه او توطئه
کردند و ماتوطئه را سرکوب
نمودیم ، نه برای آن که قدرت
ارابدست آوریم ، بل برای آن که
دموکراسی را نجاهد مهم . . .
پیروزی همیشه سرور نشاط
ویلا خره احساسات را به یاری
آورد . دموکرات ها روز ۳۱ -
احد ۲۲ اکتبر را با شور بزرگ
آغاز نمودند . پیروز مندان در
میان امواج احساسات خوا -
ستههای شان را یکی پی دیگری



يك روز نالت انگلیسی گفت:
يك بختی گد با حیف در حال حاضر این است
که مردم ارزش او را نمی دانند.

نوشته دو کتورف هر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی و پیروزی بر آن (۱۹) تا
۲۵ اکتبر - ۱۹۹۱) مدیرمسئول مجله "سپارون" همراه با
يك عده ژورنالیستان افغانی ، در ماسکو اقامت داشت . وی در باز -
گشت به وطن ، گزارشر و تحلیل جریان کودتا و انقلاب ۲۲ اکتبر
را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید ، گام به گام از راه اخبار
منفته به نشر سپرد .
از آن جا که مجله "سپارون" خواننده گان ویژه خود را دارد و نیز
به خالص آن که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراختای بیشتر
به دسترس خواننده گان و هلاقه مندان فرار گرفته باشد ، اینک قسمت دوم
گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزئید و تصرفی به نشر میسپارد .



۷۲ ساعتی که جهان را تکوان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گورباچف عصر همان روز از تلویزیون شوروی پخش شد و نیز این حدس و گمان تعویض کردید که پیروزی دموکرات ها مساوی به عقب بردن حزب کمونیست نیست. گورباچف از "صداقت صفوف کومونسیت ها" سخن گفت و در حلقه رجمی هم صرف به دو عضو پیروسی سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه می ندادند. میخائیل گورباچف به مثابه یثانه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدئیسال های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گورباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نماینده گان جمهوری روسیه قرار گرفت و با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل فرار دادن فعالیت های کمیته مرکزی حزب کومونسیت شوروی و قطع نشرات روزنامه پروادا اوسا پیروز نامه های وابسته به کومونسیت ها مواجه شد. در این حان گورباچف بی آنکه آهی بکشد به شاهد پاسوف چنین تصامیم پرخشس مبدل گردید. به نغمه رسید که دیگر صفحه کاغذ روز خود است طی چند ساعت به دفتر کمیته مرکزی حزبیکه از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد و پروادا اجازه نشر شماره فردا را نیافت و گورباچف اعلامیه می را در مورد استعفا از مقامش به حث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عام رساند. قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کومونسیتی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پیروز مندانه که در دفتر دموکراسی را در دست داشتند مردمان عادی بودند که از خانه های شان به جاده ها ریختند و با دستهای خالی در برابر تانکها ایستادند. حزب کومونسیت

است. پیروزان که گورباچف پایه کرملین بگذارد مرکز قدرت با مقاومت دموکرات ها علیه کودتا به قصر سپید روسیه انتقال یافته بود و اکنون گورباچف صرف یک انتخاب داشت: چون حق

یستهای مانند شوارب ناسازی ویا کوفلیف این جاوان جاعلیه او ایراد نمودند و حتی ویرا به خاطر اتکاب کومونسیتها مفسر کودتا شناختند. به گفته یک ژورنالیست



را اشتباهات خود تریه ورطه انداخت: پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچست ها و عدم درک واقعیت های زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن و پارلمان و امکان داد تا در صدور فراموشی شان برای انحلال حزب و نشرات آن لحظه می تردید به خود راه ندهند.

با پیروزی بر کودتا بحران قدرت در شوروی وارد مرحله جدید شد. با برگشت دوباره به کرملین میخائیل گورباچف متوجه شد که در اطرافش از یاران پیروز کسی باقی نمانده

با پیروز ماندن است پس پست های کلیدی را باید به کسانسی سپرد که "مرکز قدرت" برایش توصیه میکنند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدرت شوروی را به عهده گرفت و کاندید های یلتسن یکی پس دیگری اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و یو-لین را به عهده گرفتند و گورباچف چون رئیس جمهور تنها مانده شد باید هم یاد لردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان پیروزی اش یعنی منتشر

اشوروی میخائیل گورباچف در اهمیت دوگانه قرار گرفت: اولاً در جای پیروز ماندن در رکنار یلتسن و دیگران و زیرا اگر گورباچف نمی بود به خواست کودتا چنان در مورد استعفا نامه خود تن در میدهد پیروزی دموکرات ها کارشکلی بود. ثانیاً در موقعیت کسانی که به خاطر شور و نشاطی ها باید جوابده باشند. خود را اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن میگوید. ولی طرف نظرات بین عوامل زنده کسی این شانس را از رئیس جمهور

گورباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزاده عمل نماید. دموکرات ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتاچیان کافی نیست در اولین فرصت باید عقب گاه آن را ضربه زد: حزب کومونسیت نشرات آن وقت ج. ک. پ. اعتراف علیه ک. ج. پ. از همان شام ۳۱ اسدیا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار میرفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. پ. مجسمه فلپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکوست ها که بالاخره نام ک. ج. پ. کمیته دولتی امنیت را بخود گرفت با بلدوزرها به زمین زده شد. روز ۲۳ اگست هنگامیکه از میدا در ژینسکی - میدانیکه مردم شو روی زمانی از ترس ک. ج. پ. باز آن عبور نمی توانستند و حتی همگان خارج می ترسیدند که در برابر شان می فهمیدند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد. دیدن نمودیم به تنهاستون سنگی را که مجسمه تادیشب بر آن ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگیایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. پ. نوشته بود: جلال فلپکم شر! این همان فلپکم در ژینسکی است که پدر جاسوسی سخن خوانده می شود. فقط مجسمه در ژینسکی پارچه پارچه نشد و مردم به تاریخ سازمان



امنیتی شوروی که مشت سنگین آن از هر قلب و از هر خانه می گذشت چله پای صاه می کشیدند. ک. ج. پ. یکنار دوی مجسمه جنگی در اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترل می نمود تعداد کارمندان رسمی آن به ۲۰۰ هزار نفر می رسید. از ک. ج. پ. حالا عمدتاً یک نام مانده است و دموکرات ها پیش از همه برکناری رهبران و سازمانده می مجدد آن را به مثابه یک اداره امنیت که حاضر بر سر همه و کنترل تمام زنده گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر دموکراسی سازمان امنیت را از فراز سر خود به دور افکند. ک. ج. پ. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: "ضربه به ک. ج. پ. بزیر گرفتن دستاورد انقلاب ۲۲ اگست

است رهبران ک. ج. پ. عهده ترین سازمانده کودتای ۱۹ اگست بودند. طی دهه های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیک داشت. هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پیرا زسالهای انقلاب اکتوبر چهره های انقلاب کومونسیتی و جنگ میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می نمود. اما اکنون جنبش مردم راه ناپدید کردن بسیاری از این مجسمه ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروه های مردم میخواستند تا سایر مجسمه های رهبران اکتوبر بر آرد را سکوی یکی پس دیگری فرو افکنند اما شاروالی ماسکو از شهریان تقاضا نمود تا خونسر دی نشان داد و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قربانسی

احساسات سیاسی گردد. بر عهده مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه شاعرهای مظلوم خود را بنویسند. رهای یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس! مرا ببخشید! یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کومونسیت سازمان امنیتی و مقامات عالی ارد و درکنار بستن دروازه های نشرات وابسته به حزب کومونسیت در ارگان عهده نفوذ کومونسیت ها پرافکارنامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روی سانی آن را برنار ساختند. آنها هیچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گورباچف را از اقتصاد به وزیرخارجه آقای بسمورتنخ که به نشر دموکرات ها خاموشانه با کودتاچیان همکاری داشت و برخود داشتند. بدینگونه پیروز ماندن دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هرم عهده قدرت یعنی نیروهای مسلح و وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاست خارجی از دست کومونسیت ها خارج شده و در اختیار دموکرات ها قرار گرفت. هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی برکودتسا چنین به نظر می رسد که کشمکش نوب بر سر قدرت وضع راد رسهر بسیار مهم قرار داده است. در یک مهز مدور تلویزیونی نمایندگی بی از روز نامه دموکرات ها بنام "کورانت" عاف و ساد پیشنهاد کرد که در برابر گورباچف در راه باقی مانده است: استعفا یا مبدل بقیه در صفحه (۹۰)

امروز سفر با بومنگ ۷۲۲ که فاصله یکساعه راه پاده میدان پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه کوتاه ساخته و انسان مسافر را به پرونده می مانند می سازد که مجبور نیست حد اقل یک پام تا شام با عبور از ارتفاع سالنگه سفر کند. وقتی هوا پیمایال گرفت پایتخت و از هوا پیمایا تمامای خاص داشت. شهر و خیلی به هم چسبیده و خانه های به هم بغل داده حکایت قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را به یاد می آورد، که خانه های شان با هم بود و دروازه بی برآی ورود داشت همسایگی و همپربانی بود. آنان هم دیگر را نمی کشند و اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا حد کشتن قربانی میدادند اما حالا ؟

نشست

پسودن پل هوایی در چهل دقیقه و خیلی هم ساده میسر نمیشود و زور زور لازم دارد تا پس از زحمت فراوان تکست بدست آوری و سپس لا اهل برای پروازی که ساعت یک بعد از ظهر صورت میگیرد و صبح وقت به ۷ بجه در برابر سپاهان تلاش دست به ادب و احترام ایستاده باشی و فقط فاصله پوسته انبوشی و ترمینال که کمتر از یک کیلو متر است و دو ساعته راه است. اگر بار و بسته باشد مبلخی هم به همراه و تا آنکه به شهر مزار شریف میرسی و معجزه را تماشا می کنی که یک هواپیما مسافر در یک بن ۳۰۳ با مال و آل باید به شهر بروند. به کسی چی که مسافر چی حال را از سر می گذراند و اما برای مسوولین و مقامات و تیز رفتاران اما نه است.

در شهر دعا

سهر وسیل عامقانه شهر و دن رابه نیاز و دست رابه دعا میخوانند. بارگاه مولاعلی (رض) مزدحم است. موبنان به دعا آماده اند و گنبد بلند و سینه بزرگ برای شنیدن فریاد هادا - رد قران میخوانند دعا میکنند

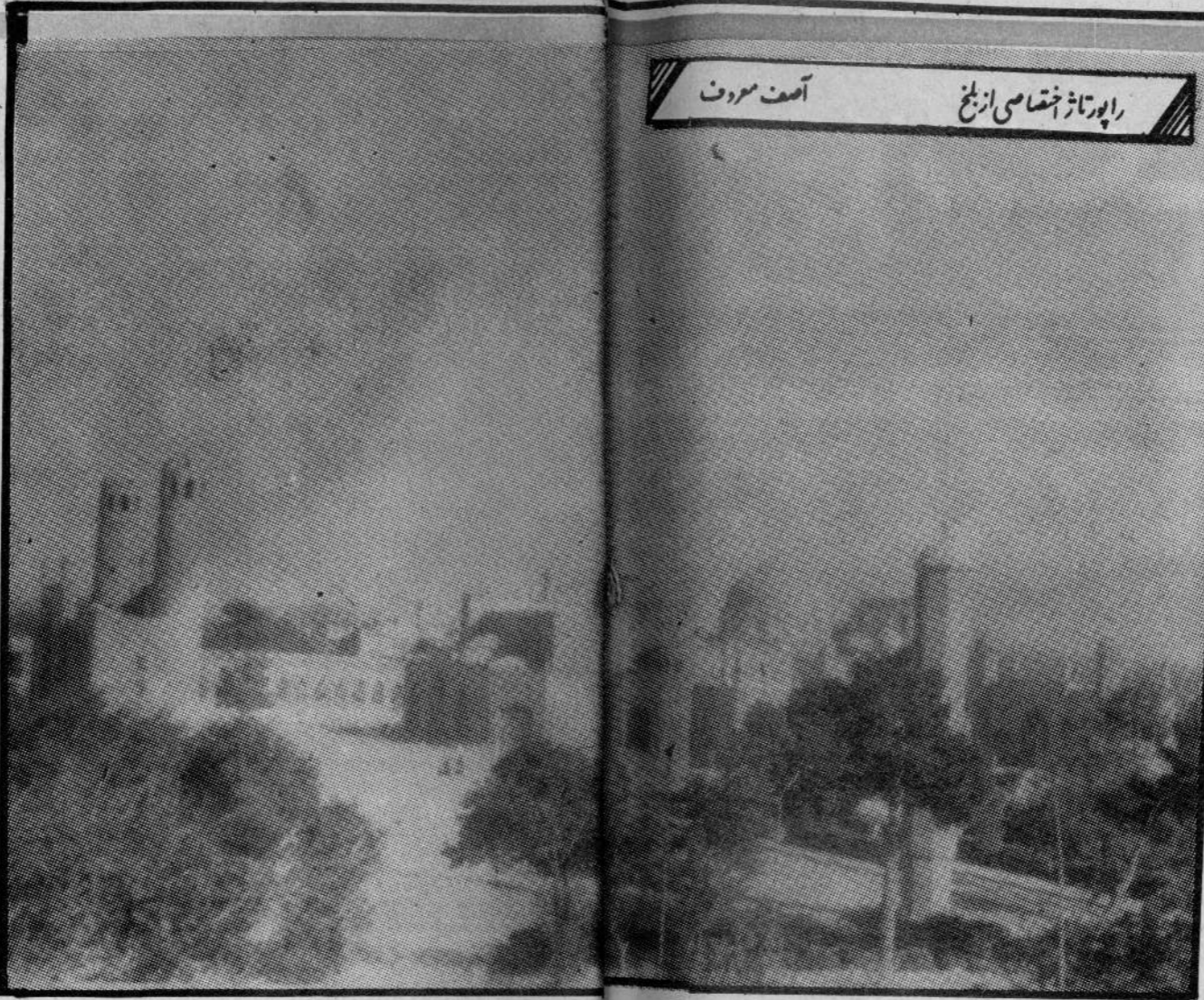
وسپنه هیواری سازند تا خدا بگریه صمیمت را دور کند و همپربانی را جازی. خدا بزرگ است (الله اکبر) و مومن به نماز نراخواند و اینجا همیشه دعا است و اینجا همیشه به دعا می آیند و مردم می راکه جنگ اند و هگین ساخته و همینجا می آیند و در مسجد و مزار و ستان خدا تا در حضور خدا ایستاده بگذارند و تو به.

مردم در پرواز امروز

در پرواز اینجا مثل هر جای دیگر مردم می بودند و کفایتی نبود. سیاست بودند و کاری نبود. آنوقت شتند که کی در دولت و حکومت است و لقمه نانی می خوردند و خدا را شکر میکردند. جنایت کم اتفاق می افتاد و مردم از سفر های خود یک عمر قصه و خاطره داشتند و گاهی ناپ تین خاطر بر خورد با سارقان و دره زنان مسلح بود ارباب و دهقان نظم در را مقرر میکردند و عده بی در شهر در سایه قانون مدنی زنده گی داشتند و ظالم و مظلوم نبود و اما مشهور نبود و کمتر کسی جرئت داشت کسی را بترساند و اگر دستی به قتل آلوده میشد و در سراسر کشور خبرش می رسید و او منفور و مقهور می شد. گشت مصری ها در حقینده گان آرمزیده یاد داشتند داشتند: "من کسی را ترساندم". اما امروز کمتر کسی خواهد بود که روز جزا از زمره آرمزیده گان به حساب آیند. حرمت و رفعت زنده گی را و موجدی از سخنان مردم فریب و همچون مقوله "حمله و دفاع" در نبردهای مشکوک و مغفوب و لکه دار ساخته است و آیا امروز تعداد سارقان همانقدر است که باید از آن خاطر بی حکایه شود؟ امروز ارباب وجود ندارد و یعنی فرغ می کنیم ظالمی وجود ندارد اما دروغ و فریب داران زیاد اربابان و حاکمان جدیداند. مالکان ایدیا لوزی آنها این که خود را حق داد و اند به حریم زنده گی و نفس آدمی دست دراز کنند و مقام قضاوت بی عدالت تکیه زد ماند.

راپورتاژ شخصی از بلخ

آصف مردوف



در شهر موبلای
در تابستان امسال مزار شریف خیالی گشته بود

روانم را حکایت دختری که در حومه شهر قطعه قطعه شده بود و کوچک ساخت. بلی و ترسیدم. آیا آنجا خدا حضورند است تا آنها می ترسند تا اینجا و آنجا:

مردم را جنگ سرد رگزیان کرده و شهر و آن از حجام هشواره سودازده و بورتک بود که مردم خندیدن را سالهاست که فراموش کرده اند و هنوز حکایت تلخ از آن روزهای هفت سردارند که هر سال دو شمشیر بخت شهر را به قربانگاه میخوابست و حالا جوانترین مرد را هر خانه مسافری و هر سونه شهیدی دارد. گرچه جنگ از نفس مانده اما بجالی برای تنفس مردم نیز نمانده است. اقتصاد ویران است و کسی مسوول نیست چیزی را نمیتواند بگیرد و همه چیز را باید از نو ساخت. گفتند والی ها و مقامات حقش گدشته نداده و آیا مقامات موجود قادر خواهند بود و کاری انجام دهند؟

چس نیست ؟

اگر همه نبود ها و کبیر را نگویم و لا اقل اگر نگویم که - اسان در تابستان سوزان و شهر خیلی تشنه ماند و دین بزرگ بردوشم باقی خواهد ماند. تشنگی تابستان زمین بلخ را تلخ ساخته و مردم را بسنه جستجوی آب کوزه بردوش. آب در شهر نیست. چاه های عمیق که با حسن نیست حفر شدند و متاسفانه در برخی نقاط نتیجه منفی داد و چون چاه های منازل را خشکانند. در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق فعال است که کم است. بخش ملل متحد و ده همکاری داده است و اما مشروط به همکاری حکومت نوزاست. به یاد مردم قدیم که نهی از آب آموارده بودند و پاپ لاین آب را تا دروازه شهر رسانند اما پیش از بیست ساعت جان ندادند و گفتند برای آوردن آب به نسل ضرورت است و اما مردم میگفتند اگر قبول باشد همان بهتر است

به آب کاری نداهیم و ولی هر دو نبود. امروز که شهر مزار به وکسی از با آینده ترین شهر های کشور و چهره عوض می کند و حکومت باید در حل این مشکل هر چه ضرورتی اگر اقدام کند هم ثواب است و هم خرابا.

وضعیت موجود میهای شهر که سالها پیش آنرا بدست ام خیلی کم تغییر کرد و است یعنی در شهری که جنگ جدی وجود نداشته و نیز کاری نشده که حساب شود. مردم به رهبری جدید در ولایت و شاروالی امید فراوان بسته بودند و که آنسر آنان کاری را که دیگران انجام نداده اند و انجام بدهند. کم کم در باره قاطعیت و جدیت صحبت میشد. یکتن از قشود و ندان که از کود و برق آمده بود گفت (مادر گدشته به مسوولین میگفتم: رشوت بگیرند اما کار هم کنید اما آنان چور کردند و کار نکردند و حالا اگر راست را بگیریم اینست که باور کم شده و ولی باز هم امید وارم مسوولین جدید کاری کنند که گدشته تلخ کار نکردن ها جبران شود. شخص دیگری که میگفت و شاعر است و در گذشته عضو حزب (حزب حاکم بعد از ۷ شور) بوده است گفت: "چون مقام در اینجا برای یک قرن یک خانواده را تاه همین می کرد و در بلخ جز بیانیسه انتقال بی و چیزی دیگر خاطر نداهیم که از جانب مسوولین انجام یافته باشد و کو آن عمارت رسا - ختمان عام المنفعه و یا فابریکه جدید و زمین بایر که آباد شده - باشد و کی که معلوم میشد خیلی از مقامات حاکم در محل ناراحت است گفت والی ولایت ۰۰۰ در صفحات شمال) در فابریکه می در تازده یکی اما مقام بلند رتبه حکومت - سابق هیچ اطلاع در مورد او راجد نمیگرفتند.

شهر وند و میگفت: مسوولین امروا که خود شان موجب بلند رفتن قیمت های شدند و مثلا اگر بر آورد یک پروژه دو صد میلیون تخمین میشد چو ص - لاله صده بر گرد آمد.

زاد یو... شنبه اند، اکبر
د رغوښ باهمان مصارف بر-
نامه های هنری و تفریحی داده
شود خیلی موثر است و انتظار
بودن این مورد در مرکز تجدید
نظر نمایند و دادن خبرها
بیتصره ها از مرکز به شیوه فعلی
بمعنای ادامه همان کارهای
سیاسی گذشته است که نه به
درد سیاست میخورد و نه به درد
مردم.

**فراموش نکنم نشریه های مرکز
نه تنها به نه هیواد و هتوکه کم
حق تا یکماه هم به وزارت فرهنگ
نرسیده.**

ویسلاخوه

پرسش های زیادی در شهر
وجود آن وجود دارد که اگر
چنگه فخر می شود، چگونه
مشکلات اقتصادی حل خواهد
شد؟ بحاله پروژه های آب-
سانی و ساختمانی نمرات مسکونی
آبادی زمین های با پرتوسمه
تجارت و زراعت را شخص و اسی
و شاروال که جدیداً تو ظهف
شده اند چه طور حل خواهند
نمود. من در میان صحبت های
مردم بعضی نام ها را زیاد می-
شنیدم که می گفتند اینها کار می-
کنند و جدی هستند.

به فرماندهان ابراهیمی شمال
و هم امنیت همایون سیاسی
خارندوی و غارنوال و لاجان
معاون اول شاروالی و تازه در
بازو والی و شاروال چه هم میسند
زیاد بود.



تورست هامیا بند

گفته شد، بیشتر از سه ملیون
تورست از تاجکستان و ازبکستان
فصد سفر و زیارت برای حد-
اقل صفا چار شب به شهر مزار
شریف را دارند اما باید برای این
مهمانان عجالتاً ممکن نوست زیرا
هوتل و مهمانخانه های شهر
اندک و نامناسب اند، حتی دفتر
ولایت و شاروالی در تعمیر بسک
هوتل جایجا ست و طی سال
های گذشته کس به فکر تعمیر
تعمیر برای این دو ارگان نوسز
نیوده است. آیا ممکن است این
پروژه که میتواند اسما زهاد
جلب کند مورد توجه قرار گیرد؟

تلویزیون یگانه تفریح

در دفتر تلویزیون بیشتر از
شمار انگلستان دست، کادرها -
وجود ندارند، اما خیلی با
دلسوزی مواد برای نشرات تهیه
می کنند و حتی امکانات
شخصی فلم ها را ترجمه نموده و
با کبره های غیر رسمی مواد نشر-
اتی جمع آوری می کنند. مردم به
عنوان یگانه محل تفریح و سرگرمی
شبانه فقط تلویزیون را دارند.
متأسفانه بنا بر توصیه مرکز
خبرها و تبصره ها با مصرف خلی
بلند از طریق دستگاه شمشاد
برایشان داده میشود و درجا-
لیکه آن خبر را مردم قبلاً از



در شهر مولانا عشق

می آیند قدرت خرید بلند را دا-
زند و بعضی از قطعات قومی نیز
از زمره ثروتمندان به شمار می
آیند. عددهای از ماورین ملکسی
و نظامی که در مقامات آب و نشان
دار کاری می کنند نیز مانند
تاجران قدرت بلند خرید دا-
شتمند اما عده دیگر پریشان
بودند و شنیدیم برخی از آنان
بعد از وقت رسمی به کارهای روز
مزدی می پردازند و خشت می
زنند و ازین قبیل ۲۰۰۰ زهرا مواد
کوپونی شان نیز بوقوع نهر -
سید.

د رمورد تیل مشکلات وجود
داشت و هر گیلن تیل تا اخیر
ماه سبیل به ۲۰۰۰ افغانسی
تهو فروش شد اما تراقهک مزد هم
ادامه داشت معلوم نبود از کدام
چشمه دور از چشم تیل بدست
میاورند.

پرداختن به این مساله مجال
مناسبتی نیاید، به همین علت
در منطوبات و رواد یو تلویزیون
انعکاس نظریات با زوانتقا دات
تند ممکن است هم برای نویسنده
گان وهم برای مسوولین در -
س- رایجیاد کند.

خبر سازان

بازار همیشه مزد هم به نظر
میرسد فقط مارکیت های جدید
اعمار تجاران کسی شپ را رنگ
می بخشید و وضع حاصلات بسد
نیوده. خبر بوزه فراوان و ارزان
میسر بود و معادل یک سیر آن
تا سصد افغانسی فروش میشد گندم
گرانتر بود، گوشت حد و ۱۵۰۰
افغانسی فی کیلو و ورنج تا
۳۲۰۰ افغانسی یک سهر عرضه
میشد. دیده میشد مرد مانسی
که از روستاهای حومه شهر

پوهنتون دوشنبه در تاجکستان
ایجاد نموده بود اما هر که
نتایج خوب داشته است. فعلاً
در بلخ ۱۵۰۰۰ محصل در پوهنتون
های ادبیات و تاریخ و اقتصاد
و زراعت درس میخوانند.
با محصلان در ادیتوریسم
ملاقاتی تنظیم نمود و بهرامون
ضرورت نشر مجله سبارون که
چهار سال پیش آغاز شد و نیز
در مورد وظایف بعدی مجله
اهمیت آزادی بیان در شرایط
دموکراسی صحبت نمود و انتظار
داشتیم یک بحث راه اقتصاد با
نظریات در حدود صرفاً فعالیتات
تخنیکی مطرح شد. اساساً
به نظر میسده که سخن گفتن
از آزادی بیان و دموکراسی
در شرایط امروز در راز مرکز هوسوز
یک پدیده غریب است. چرا که
در آنجا در میان دو مبله تفنگ

های بزرگ روشن فکری اند. برغم
آنکه ایجاد پوهنتون های
متعدد در ولایت مختلف کشوره
نمودی از انکشاف و توسعه تعلیم
و تربیه است اما مشکلات موجود
پوهنتون ها و منجمله در کابل
از نظر امکانات تخنیکی و کادری-
ها سوال بزرگ است. در بلخ
سه سال پیش پوهنتونی را افتتاح
کرده اند و فعلاً در تعمیر لوله
تخنیک نفت و گاز و شب روز می-
گذرانند. گفته شد زمین راکه
شخص صدراعظم ایجاد ریسار
امسال تهداب گذاشته و دوباره
از ملکیت پوهنتون بهرین کرده
و در دست علی چه و پان زمین
دیگری بدسترس قرار داده اند.
محترم شهر آقا جرئت رئیس
پوهنتون بادلسوزی خاص -
نسبت به آینده پوهنتون سخن
میگفت. وی به روابطی که با

میکردند و قراردادی آنها به
چه هارصد ملیون تخمین کند.
اگر قطعه قومی پنجم سرباز
فهرست میکرد، میگفتند [نخبر تو
یکهزار سرباز اریو...]
شهر وند دیگری که محاسب بسک
تجاری بود گفت [پروژه فعلی
تشویق برنامه متشبهین خصوصی
یک پروژه سیاه است و زهرا هیچ
قاعده و اصولی وجود ندارد.
یک تاجر در یکسال ملسارد
میشود و در مقابل ملیون ها
نفر گرسنه و در بدر طور مثال
تاجر یک شیشه لیمه را به ۲
افغانسی و ۲۵۰ پول خریداری کرده
اما آنرا به ۲۵۰ افغانسی بفروش
میرساند...]
به گفته می دیگر
چنگ مردم را در فاصله
د نقطه آتش و دفاعه دولت
انفجار در چار حادثه و وحشت
گردانیده است. زنده کی در -
فاصله دو انفجار به قول یکی
از شهر وندان " مردم در -

ملاقات در پوهنتون

پوهنتون ها در جهان و کانون



بودند. دیگر در فیلمهای شعفی
 امر-اکبر- انتونی و شمار دیگر
 از فیلمها به سه تاییها تبدیل
 شدند.
 از آنجا که کورتهای فیلم
 ایجاد تصورات مردهاست و
 نگاه اصلی هنرپیشه هادرسنه ای
 خنده عبارت از آغاز استفاده از نقش
 آنها به مثابه وسیله آشنا شدن-
 نش و تلاش برای زنده گی کردن
 توسط تمثيل میباشد. آنسرا و
 چون میکنند. این مساله در-
 مجموع ناممکن بودن عشق را-
 در جامعه هند برای یکسوف
 میسازد و چنانچه تمايلات جنسی
 در درون اجتماع اجتماعی مقتص-
 دی مقرر دارد. همین موضوع
 باعث تباهی یک تن از هنرپیشه
 های خدایی با استعداد ماکرید
 که خداوند آن را برای مانتفسه
 داده بود. این هنرپشیدون
 شک میثاکامریست. اکنون تقریبا
 تراژیدی او در عصر جدید حو-
 ادت در زنده گی یک هنرپیشه
 دیگر تکرار میشود. بلی ریکا
 میگوید:
 همیشه در احساسات عظم را
 از دست دادام. به آنچه پا-
 یان عشقی داشته باشد. ممتقد
 نستم.
 بقیه در صفحه ۸۲

شان با هم پیوند ناگسستن داد-
 زنده. با احترام حرف زده ام.
 دلپ- ماد هو بالا راج کیسور
 سرکس، گردت- و خیده.
 دیوانند و نریا هنوز هم در
 خاطره های مانقش بسته اند.
 البته این مساله با فیلمهای که در
 سالهای قبل از هفتاد ساخته
 شده متفاوت است. چنین
 فیلمها عبارت اند از: زنجیره
 دان، قربانی و نقد رکا سندر
 که در آنها سس به گونه های
 اجتناب ناپذیر با حوادث و چار-
 جنجالها (مردانه گی) پیوند
 دارد و بیشترین درام ها و حو-
 ادت از تقوی و تسلط یک جنس
 برجس در دیگر منشا میگیرد. به
 این ترتیب قهرمان در دفاع عام
 و نام از جوانین جامعه و دولت
 میراید. سمبولهای قدرت نا-
 برابر در چنین فیلمها یاد تکرار
 آشکار شکسته هارتهدید هادر
 جهت پیشرفت بالقوه تجار و زها-
 شد و یا شاید هدف استفاده
 نادرست از برهنه گی دختران
 ویا نگاههای دزدانه آنها
 باشد
 هیچ کدام از فیلمهای نوع بالا
 جای شک را در مالکیت مرد باقی
 نمیگذارد. یک جوهر پسر-
 دختر که به مثابه بیت تراشید شده

خاطره های اخیر از هنر-
 پیشه های فیلم را صاف و ساده به
 خاطر دارم. مادجو بالا در-
 گس، نسی، شریا و بیثا رای
 شیمی شان زیبا رویان بی-
 همتا بی بودند که فقط حساسه-
 های عشقی و تراژیدیهای زمان
 را آفریدند. آنها ستاره های
 بودند که به انسان، خداوند،
 گلها و کودکان عشق میورزیدند.
 شور و هیجان پر بار آنها را میتو-
 ان در عقب موسیقی پر شکوه
 شان مشاهده کرد.
 تابه سالهای شصت فیلم-
 سازان ماعلاقه مند تجسم عشق
 دختران بودند. برای آنها
 دختران منبع فرو نشاندن عطش
 شهوانی به شمار میرفتند. این
 مساله روابط متقابل را بینها-
 شکان ایجاد میکرد. آنها یکد-
 یگرشان را میشناختند. برای عشق
 میزیستند و برای عشق میمردند.
 قهرمان، بدون احساس خوا ر
 و زار شدن نمیتوانست با اعتقاد
 تمام خود را به معشوقه اثر را-
 گذارد و معشرش را نیز با همان
 گرمی پاسخ متقابل بگوید.
 در ستایش او واژه فیلم آئینه میسی
 میشد که با عظمت و شکوه عشق
 خود را در آن میدید.
 ماد رمورد آنها بی که نامهای

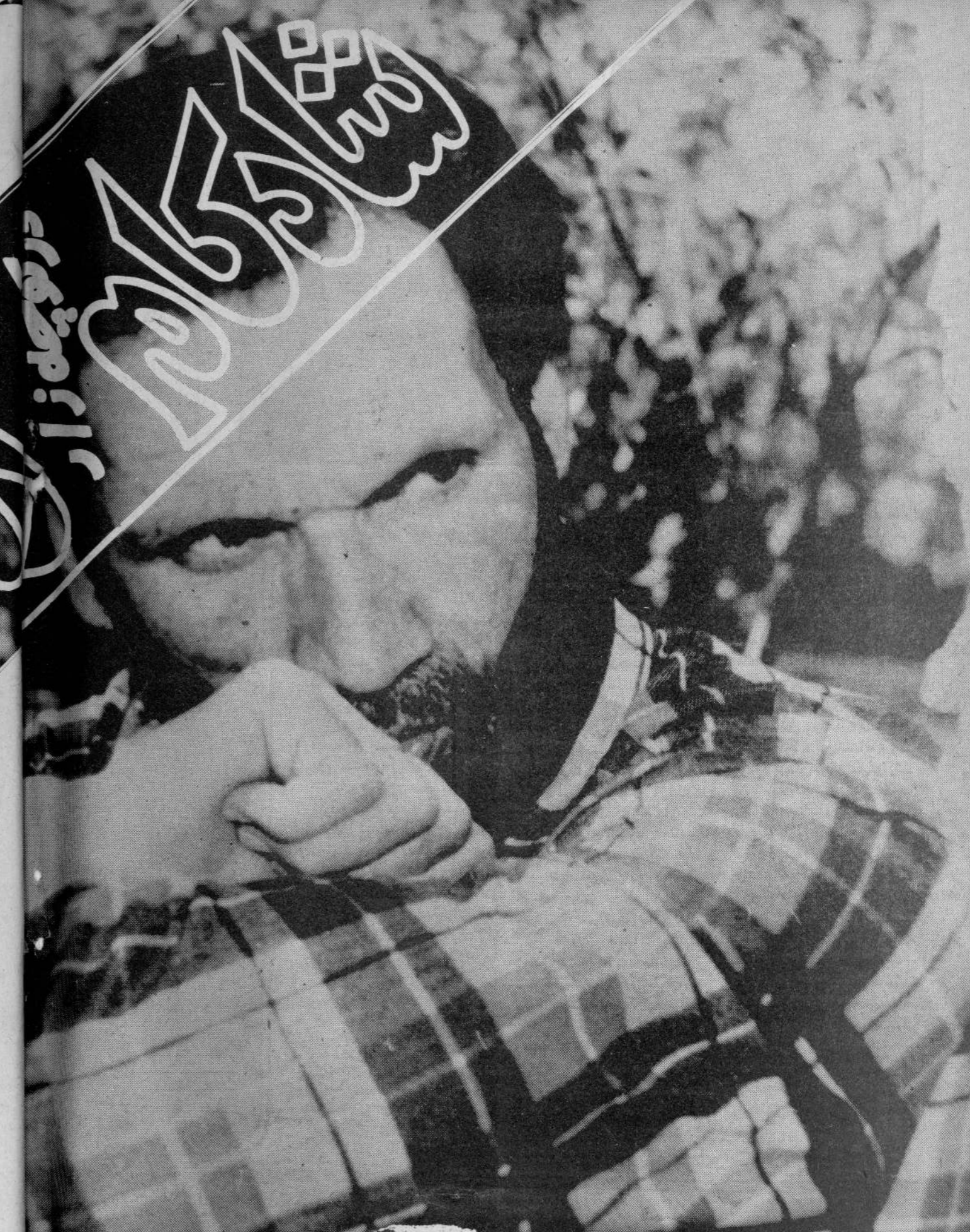


برای یک فرد
 عشق شوق و شمع
 از زلفش زنده آرد
 مگر برای یک زن سفید
 زنده گی او است

هدیه های

عشقی مشک





فرهنگ و هنر

در پیچیده از

اگر از کنار عرصه قضاوت کنیم باید بگوئیم که هنرمند پیوسته رویاها و تخیلات خویش را با تغییر شکلهای دلخواه چنان به آرایش و پیرایش مینشیند که پدیده هنری وی قبل از همه برای خود و سپس برای سایر هنرپذیران پذیرفتنی آید. اما آنجکه ناگزیر از رفتن آن میباشیم

مکن ا... آدمیان به گناهان شان اعتراف میکنند اما بسه تخیلات شان هرگز و شاید دیگر اینکه تخیلات اصیل و حقیقی همواره در ماله رازها نگهداشته میشوند.

هنر تجسم و مظهر جادوانه کی آرزوهای آدمیست. روا - نشناسی هنر با تمام قوایمیکو شد تا غیبت و نقیض خواستها و آرزوهای روزنی انسان را بشکافد تا به رزند هنری آن راه بسرد و زیرا یافتن کلید در همین جابه در میخورد.

باری برگردیم به توانمند - یهای پوی و پیکرانه و روح بیقرار آفرینشخانه شماره آزاد میهای اندکی که قادرند برای نهانخانه

فرهنگ و هنر

بجان این نکته گرهی است که روح و مایه تخیلات آدمی به ویژه هنرمند از کدام سرزمینهای تجربه اندیشه و برداشت جان میگیرد؟ شاید و به گمان اغلب که دست یافتن به چنین خواستی همسر خود در یک لقا فیه راز پیچیده مانده است

به گفته بانوی هنر منج همروزگارمان دکتر سیمین

ضمیمه تالیلات و تخیلات خویش بیشتر راز یک درجه بکشایند. آنانی که استعداد خویش را

در چند رشته هنر به آزمون گذاشته اند. عبدالله نوایی هنرمند بیست که چهل بار شاهد شکوفه گرفتن شاخهها در باغ زنده گی و دیواره قزو ریزی آنها بر کستره خان بود ماست اما گویند غنوزشا - دایی چه بر اثر از حسرت روزهای رفته نشانه هایی به دل ندارد.

او که بهای عمر را با با نده گی و با رفتن تمام پیوسته در هکد ار دشوار گذار هنر برداشته و نقش بسته است. انکار صمیمیت بیان ناپذیر جوهر هنر او را از خمسان دور دستهای ایام به نام عدا - زده و نبرد خویش فراخوانده است از کودکیها علاقه و گرایش زیسادی بمعنای و رسمای داشت و به جای مشرقالقبای در کتابچه خط و گل و درخت میکاشت و عشق به ترسیم خط های درهم و برهم در واقع یلی - و شاید هم نخستین - عزیمت راهداری و چراغداری - برای او سوی اقلیم های نسا - شناخته هنر و ادب بود.

آهسته آهسته او از پویه آرزو نمایش پیش گرفت. در پانزدهمین سالهای مکتب شور و حال شاعری به دلش شرف افکند و برای اولین بار با فرجه آزمایی های خویش تخیلات شاعرانه اشرا تحویل قلم و کاغذ داد و تا اکنون در حدود دو صد قطعه غزل، دو صد و پنجاه رباعی و هشتاد پارچه شعر به اوزان آزاد دارد.

آن سالها همدانست که او به ایروان پیوسته گی روحی عمده - الله نوایی به طرز کلام عارفانه عاشقترین شاعر زمانه هامولانسا جلال الدین محمد بلخی بود. او پیوسته میخواند و مینوشت و میسرود.

سراجلم با علاقه مندی و ذوق - اقتدی تمام لبسه حبیبیه را سو - افقانه به بیان رسانده و ان سان که میخواست شامل پوهنطسی زبان و ادبیات پوهنتون کابل گردید. او آرزو داشت در فاکولته ادبیات رشته نقاشی و رسمای

را ادامه بدهد اما اتفاقاً در - ست در همان سان بود که دیبا - رسمت رسمی و نقاشی از برنامه فاکولته نامبرده به چارچسوپ دیگری انتقال یافت و آرزو گرچه ظاهراً در هاله آرزو باقی ماند اما خان نشد.

عبدالله نوایی بانکیه به استعداد و پشتکار خودی و به کمک پیشکسوتان این عرصه به زودی چاره اثر نقاشی و خطاطی و رسمای خود را به معرض نقد و نمایش گذاشت که از آن میانه تابلوی "گو شواره" بر - نده جایزه مقام اول گردید.

او مدت چهارده سال پس از ختم تحصیلات به حیث معلم ادبیات در لیسسه حبیبیه ایفای وظیفه نمود اما روان پوی - یشر تر او را به سوی دیاران راز ناک و نارفته سازها و آهنگها رهنمون میکرد. و به این ترتیب عبدالله نوایی شادکام شد و به آوازخوانی روی آورد. در آغاز کار آهنگهایش از ساخته های نوساز بود اما بعد ها خود ش - تصنیف پردازی را دنبال نمود.

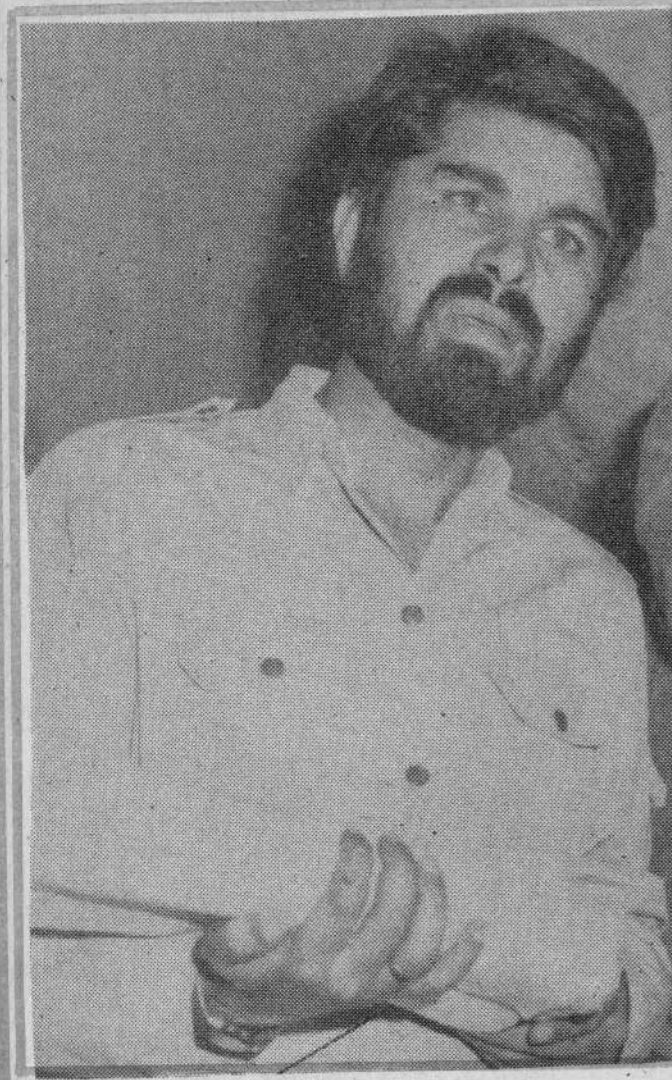
شادکام طی یک دهه پس اندکی بیشتر که به آواز خوانی پرداخته است در حدود صد پارچه آهنگ رادیویی و سی و پنج پارچه آهنگ تلویزیونی را پیشکش هنرپذیران و همراخوا - یان هنر نموده است.

برخورد شادکام با موسیقی از نوع دیگر است. او میگوید من در هنرم عرفان را جستجو میکنم و میخواهم در صر تاسر زنده گیم قدسیت و صداقت موسیقی پرتو افکن باشد. من تالا مکان عشق و احساس در موسیقی همسر و ساحت میکنم تا آنجا که در هاله اندوهی شهرین از خویش خود بهره می آیم.

چنان که از شخصیت این هنرمند ستودنی پیداست در باره اش گفتنی آید که نمیتوان پرده بی را میان خودش و شما بیل هنرش دریافت نمود. او حقیقتاً

نکته‌های پیرامون سریال کمدی

نوشته: گورگنج



چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است.

- آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب ککرها در موارد بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدون چهره می بدون اند - کترین پیشینه سر تشویل بر - گزیده میشد.

- جاداد دشنا میا با آنکه از متن زنده گی گرفته شده باشد، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست، چه در متن زنده گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد - که نمیتوان توسط آنها به بیکسر ریالیزم زینت بخشید.

محنت و تلاش همه دست اندرکاران سریال که نمایانگر بیکرانه گی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد، از هرنگاه ستودنی و ایسته اچ گزارای است.

امید داریم آفرینشگران و هنرمندان خود ما همواره باتهمیه همچو نمونه ها هنر اصیل خو - یش را در انبوهه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سیادت مورود به هنر پذیران به باز شناساند.

نه از تشویل باز یکران - به - ویژه شادگل.

نشان دادن تفاوت شهروده نه تنها در برخی از فلمهای صد آغاز بلکه تقریباً در تمام کشور های یک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مهربان تقلید زدن از صد آغاز میا ر زیاد دور از انصاف خواهد بود.

- بومورد نخواهد بود اگر از توانندی نری منسون مقصودی در نقش شاد گل روستایی به مثابه یکی از ویژه گیهای منحصر به فرد ایمن سریال یاد شود.

(بدون شك تکانه درونی حرکت پیشرونده این سریال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد.)

با در نظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشردکونبی زوی اولین سریال افغانی است که توانسته است از هان عامه رایبه خود معظوف سازد.

نیاری از کاستی ها:

- در سریال قسمتی از صحنه ها زاید و فرعی اند که میشد از آنها صرف نظر شود؛ خو ر مثال برای یک روستایی مداری را کرد هایش تازه گی ندارد

یکی از میوزه های غیر قابل انکار سریال دکونبی زوی دادا شتن جلوه هایی هنری اصیل و ژرف افغانی است؛ مثلاً از انتخاب ککرها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند، تا طرز صحبت کردن افراد هرکس به زبان معیار و دقیق خود حرف میزند (حتی لاله - هندوی فالهین در نقش فرعی اثر).

سریال یک محموله تعدد اصطلاح پرستاره است. تعدد قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تا شیر باشد.

- این پرداخته کمیدی افزون بر و ظایف سه گانه اجتماعی هنر، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشا چیمان بوده و با تمام قوت خنده را - پیشکش نموده است، که به هیچ وجه قابل فرو گذاشت نیست.

- سریال در تمام ابعاد جاری خوش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواغات مبنی بر تحت الشعاع صد آغاز - دن توجه نماییم، روشن میشود که این وجه اشتراک قسمی از یگانه گی محتوی منشا میگیرد

فصلیه مسوری سریال دکو - ندی زوی که تمام صحنه ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دورادور آن میچرخند عروج و ارتقای تمایز و تضاد الف میان زنده گی شهری و روستایی به سوی یک اوج است؛ که بر - خلاف شماری از تیورهای جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیر - سد.

روستایی اندیشه گرفته، با د نیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده گی به شهر می آید. و بقیه سرا پا قصه قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اثر رنگ دگری دارد. به گفته پیشکسوتان، هنر سر منحیث یک پدیده واحد القاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا و روستازاده گان با - ستر.

اثر آمو میگویند که هیچ آدمی تا این حد ساده بوده نمیتواند چنانچه شادگل ککر مرکز ی - ریال نمایانده شده است. خوب صرف نظر از این که یک اثر طنزی کمیدی، مبالغه و قانتیزی نقش تهادایی دارد، حرف بین خودمان باشد، مگر شمین اکثون افرادی از شمین قماش را در جامعه خویش سراغ نداریم اگر از نمونه گز - ینی بنا بگذریم، ناگزیر از اشا - ره به چند نکته زیرین میا - شیم:

برخی از ویژه گیها:



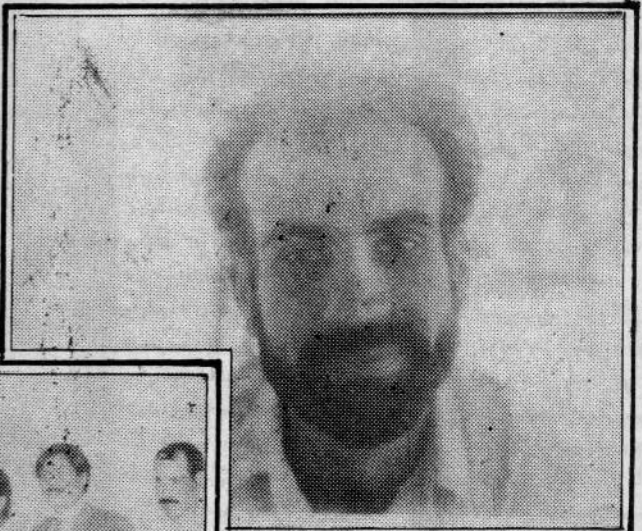
* یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد.

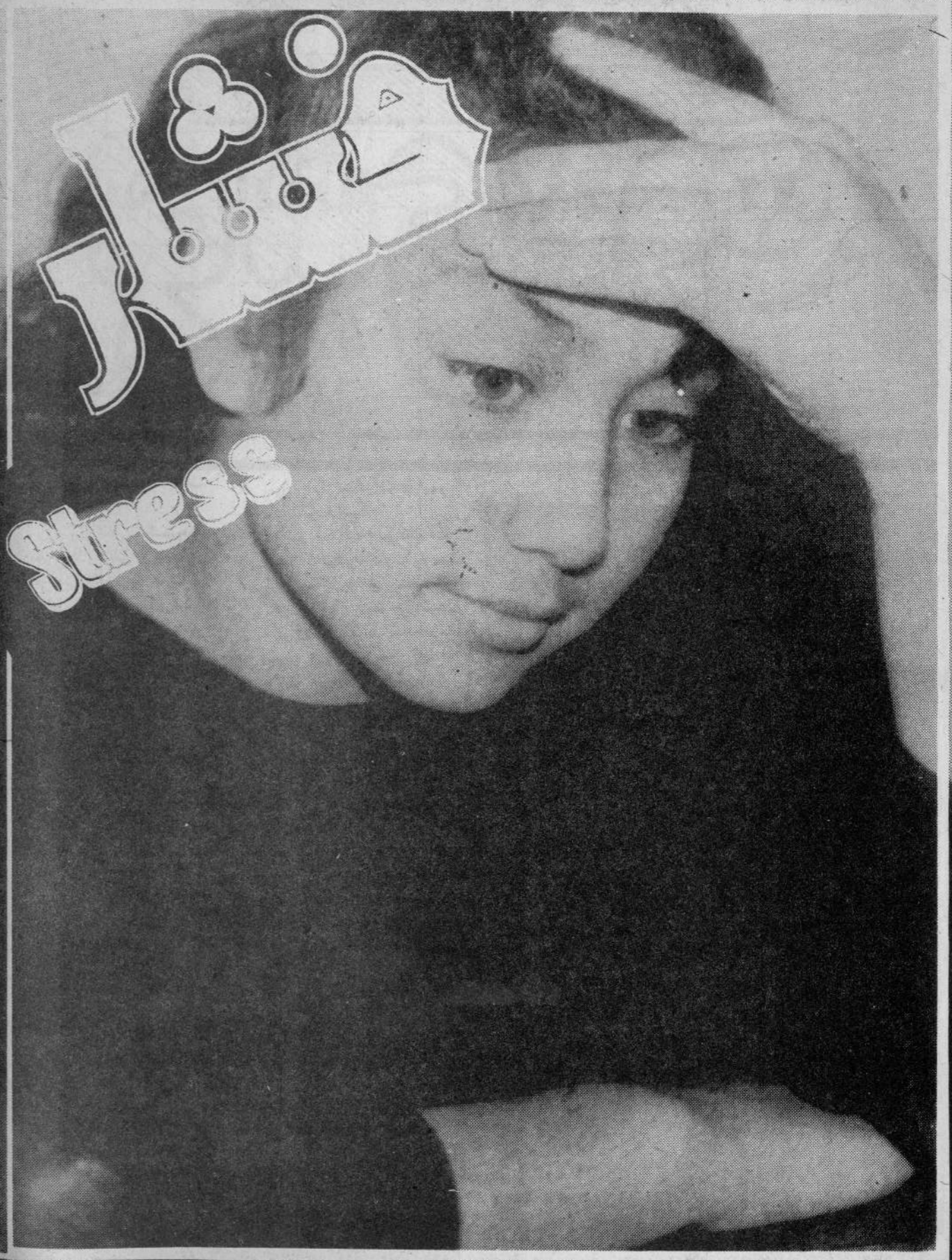
* هیچ، هیچ، هیچ.

* * *

اینها بودند نخستین جملا تی که فردا و فردا های نما - یش اولین سریال تلویزیونی دکونبی زوی در میان محافل

- * - سوسی زوی نه یک پدیده هنری بلکه سرا پاربخشندی و ابتدال بود.
- * در این سریال هم شهری ها وهم دهاتی هاتو هیس و تحقیر شده بودند.
- * سریال دکونبی زوی یگانه و اصیل ترین پرداخته واقع - یتانه جامعه افغانی بود که در آن حقیقت های انکارنا - پذیر زنده گی خود ماروی پر - ده تلویزیون انعکاس داده شده بود.
- * سریال هر به بود صد بار جالبتر از فلمهای بازاری و تجار - یتی است که تماشا چیمان افغانی خ ویش را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند.
- * سریال به دختران کابل اهانت صریح کرده بود.
- * سریال یک تمسخر بهیوده بود.
- * اولین سریال افغانی به هر نوع استقبال می ارزده به خاطر اینکه واقعا یک پدیده هنری بود.
- * سریال به هیچ چیزی نیو ارزده.





Stress

قلب ما، تنگی می کند. بهینه حالت فرسوده و اذیت کننده روانی با منشاء نامعلوم و ناراحتی های مجهول مغز است. بهزی- اری و پرو ز انواع خاطره های ناامید کننده و ...

آیا این حالتها نشانه های کداهماری پنهانی اند؟ آیا در دهه ۷۰ میلیون تعداد همسر و وفات بسیار زیاد چشمگیر شده است؟

چرا با چنین حالتها بی دست و کمریمان می شویم؟ راه پسر و رفت چیست؟

باری بهتر خواهد بود بیشتر از پاسخ بد این پرسش ها بد آنیم که مجموعه این روند ها چی نامیده

تنگی سترس ما

تظعدرونی بدن را متحمل می سازد

میشوند و چی گونه عمل میکنند.

با وجود آنکه برای بهمان چنین حالت نام فضا رهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد با- آنهم آنرا در برابر واژه stress سترس برگزیده اند.

سترس به مفهوم امروز من آن تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شد و تاکنون تصریفها و تعبیرهای گوناگونی

از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفته تر آمده است و بهمانست که دکور و هلمام ناگانی ستور پسر روانشناس بر آوازه ایالات متحده آمریکا در مورد اظهار داشت است.

stress عبارت از تیرد مغلوبه مستمر متعارف معنای عضویت انسانست با در نظر داشت دستگاه منسجم فزونی لوزیک با تمام مکانیسم های دفاعی بدن در مقابل فاکتور های اذیت کننده و مزاحم و آزار دهنده محیط پیرامون از قبیل:

- ۱- ناپه سامانی روند های معاشرتی: ترس، شکجه، تهدید، تجاوزه و فرب و ...
- ۲- ناپه هنجاری های غیر معمول زنده گی: گرسنگی، تشنه گی، خسته گی، فقدان امنیت، ظلم، اقبال، تحقیر و توهین و ...
- ۳- عوامل برهم زنده تما- دل روانی، صحن: برخی از- بهما بهمای ناگهانی، تراژید بهما، اشتباهات کاری و دستورهای تحمیلی.
- ۴- فضا و اتمسفر غیرعادی زنده گی اجتماعی: بحرانها، جنگ، قحطی، آفات و مجبیت های طبیعی سیلابها، زلزله ها.

که عوامل فوق پراز برهم زدن روال معمولی صحن عضویت به تدبیر و آهسته گسی ویا در برخی موارد به گونه نا- گهانی منجر به پیدایش هیجان میگردد. و اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خوردن گی اعتدالهای روانی تا- شی از دیسچارج غیرعادی انرژی مراکز حیاتی کنترل کننده دماغ و روان که منتج به دگر- گونی فعالیتهای صحن تا مرجید شک میگردد. این حالت تسام با تغییرات و تحولات بهمهسار قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریده گی رنگ، خشکی دهان و گلو بی اشتها بی و اختلا- لات هورمونی بوده و عکس العمل های ثابت و اجباری را- روی میکانیزم های دفاعی و فزونی لوزیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند.

در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبارز و تظاهر بهورنی حالت پیشرفته آزرده گی روانی عاطفی و نوجی سرخورده گسی منفعله است و که در آن انسر- زبهای ذخیره ی بدن و سیماء به مصرف رسود و ولذ اشد پیدا میگرد.

چنانکه اشارت رفت سترس نظم درونی بدن را به درجات مختلفی مختل میسازد. شماری از عوارض عضوی ناشی از سترس در رقتهای مختلف بدن قرار ذیل برشمرده میشوند:

- ۱- تنگی نبض، کم و سبک زیاد شدن فضا ر خون، اختلال ریتم قلبی، و ودر های قریب- القلی.
- ۲- سو، هاضمه، پسر و اشتها بی، پرخوری، دلبدی، استفراخ، زخم معده، قهضیت مزمن اسهالات و کولیت.
- ۳- سردرد، بهما، احساس فضا ر در سر، احساس شدید خسته گی واضطراب.
- ۴- تند تند نفس زدن، نفس تنگی، استماتشنج پرائشها (قبضات تنفسی).
- ۵- سرخ شدن صورت، پریده گی رنگ چهره، سمنخ شدن موها، عرق کردن غشا- رش، ریزش مو، اکنه.

پایداری در برابر فضا ر روحی: مقاومت در برابر فشارهای روحی پش از همه وابسته به دو عامل است:

- درجه شدت و کثرت وقوعات
- تسلسل و سرعت هجوم سترس ها.

- ویژگی های مختلفه فرد و از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پوشینه زنده گی فرد و خانوادگی و ارثیست عادات و سایر خصوصیات فردی (ممکن است نوع معنی از فشار برای يك شخص نهایت فرساینده و شکنانده باشد، در حالیکه برای شخص دیگر دارای کثیر اهمیت و ارزش باشد.)

بقوه از صفحه (۸۲)

است که آن را میشود خاص تنها این هاست
 در زنده گی بخوانم
 * در کدام حالات بهتر و بیشتر برای رقص
 آماده میشوید ؟
 دستش را زیر زنج گذاشته چنین میافزاید:
 - رقصی را که ما ماموزیم اگر منظم و شمار-
 هده کار شود میشود در حالات نا آرامی
 هم همان حرکات را اجرا نمود اما باید
 گفت زمانی که روی صحنه یا استیژ میروم همه
 نا آرامی ها را فراموش میکنم . در آن زمان
 تنها من میباشم و رقص و تماشاگران
 * در باره رقص کلاسیک چی میدانید ؟
 نگاهش را به صفحات کاغذی که به دستم است
 دوخته میگوید :

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم
 اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته
 ام و خوش دارم
 میپرسم چگونه رقص را می پسندی ؟
 تبسم نموده میگوید ؟
 - با آن که تاجیکم اما رقص عربی را دوست
 دارم و میتوانم به راحتی آن را اجرا-
 کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیک
 است .

باز هم میپرسم :
 * چگونه به این هنر رو آوردید ؟
 گویی از آرزوهای بر باد رفته اش یاد می
 خاظر می آورد ، آن گاه غمگینانه میگوید :
 - پدرم مادری را که همه دوکتورا شده
 آن ها آرزو داشتند که یگانه دختر فامیل
 شان نیز دوکتور شود . اما بختها سف باید
 بگویم دست تقدیر سرنوشتم را تغییر داد .
 یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکی از
 دوستانم به نام " شمر گل قربانوف " مرا به گیت
 و پیانو برد از همان روز عضویت گروه را
 حاصل نمودم و شروع کردم به تمرینات
 رقص .

* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه
 تمرین دارید ؟
 گویی فکر میکند تا چگونه کلماتش را ادا نماید
 و میافزاید :
 - نه تنها من بلکه تمام اعضای گروه رقص ما
 اوقات معین برای تمرین دارند .
 میپرسم : چی وقت نمی توانید برقصید ؟
 انگار کسی خاطرش را می آزارد و میگوید :
 - فقط وقتی دختر کوچکم به یادم می آید
 حساب کارم را کم میکنم و نمیدانم چه کنم
 میرقصم .
 * آیا همیشه چنین اتفاق میافتد ؟
 - خیره فقط زمانی که به سفر میروم و دور
 از یاد پدرش تنها میگذارم .
 * شوهرتان چه کار میکند ؟
 بانا رضایتی میگوید :

زود یاد رقص



صاحبه از فریاد رقصی

با رسوم است که به افغانستان آمده
 است و هر بار توشه های برای مردم هنر
 دوست ما آورده است .
 گلناره هنرمند است زیبا ، بی تکلف ،
 صمیمی و خوش برخورد ، زمانی که صحبت
 میکند با حرکات و ژست های ویژه خودش
 طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب مینماید .
 او از سن چهارده کی به این سو به
 هنر رقص روی آورده که " خانم زیبا " همچو
 مام و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و
 زنده گی گلناره بوده است .
 چنانچه خود ش گفته است " خانم زیبا
 مادر دوم من است " .
 گلناره زمانی که روی استیژ می آید تما-
 شا گر را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای
 خود مینماید ، وقتی هنرا با ساز میچرخد
 گویی کرد باد شاخه گل را میچرخاند و شاید
 فکر آن را ندارد که چه تعداد چشمان
 جستجوگر تعقیبش مینمایند ، و با آن که
 شاگرد پارسی نیز دارد که کف زدنهای تما-
 شاگران را بالبخند صمیمانه بی پاسخ
 میدهد .

هنر نمایی او با استقبال گرم تماشاگران
 افغانستان گواه آن استند که هنر مرز یرانی-
 شناسد . شاید به خاطر این که هنر زمان
 بیژ با اینهای بشر است .
 قرار بر این شد تا با او صحبتی دا-
 شته و گفتنی هایش را از طریق مجله به علاقه
 مندانش برسانیم تا صحبت مان پاسخهای
 نیز باشد برای پرسش های ایجاد شده .
 در ذهن بپنندند ، ها علاقه مند رقص او .
 او را در رهتل آریانا ملاقات نمودم . هر-
 چند خسته و نا راحت معلوم میشد با آنها
 حاضر شد تا به پرسشهایم جواب بگوید .
 خود را جمع و جور نمودم در مقابلم نشست .
 بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کردم .
 * رقص را چگونه هنری یافته اید و ارتباط
 آن با زندگی شما تا چه حد است ؟
 راحتتر نشسته گفت :
 - رقص زنده گی من است . بگذار فقط
 همین یک سخن به پاسخ بگویم .
 * آیا رقص برای شما احساس آرامش راتا-
 مین کرده میتواند ؟
 با حرکت خاصی شانه هایش را بالا اندا-
 خته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه
 داد :
 - آیا گاهی دوست همیشه کی شما باعث
 آزارتان گردیده ؟
 میگویم شاید هم بلی .
 میگوید : پس من و شما در نقطه مخالف
 قرار داریم . گرچه قبلا گفتم رقص زنده گی
 من است . اما این بار میگویم که رقص
 بارها در لحظات تنهایی و نا راحتیام



لطیفه (مهدی)

در همه ممالک جهان تهیه و فروش مرغهای اهلی یکی از مشاغل خیلی دیرین مردم است که این شغل به حالت يك پروژه زودرس مالد ارق در فارمهای دولتی و یا شخصی تحت نظر کارشناسان فن مسرخراری پیش برده میشود. حتی در اکثر منازل نیز چند قطعه مرغ به منظور به دست آوردن تخم و گوشت آن نگهداری میگردد. گوشت مرغ يك منبع غنی از مواد پروتئینی بوده خوردن گوشت مرغ در ادوار قدیم مخصوصاً در دوره "هانری چارم" در فرانسه مردم آن کشور را قانوانه مجبور ساخت که روزهای یکشنبه باید گوشت مرغ صرف نمایند. روزهای سه شنبه مردم تمام دنیا از مزیت پر ارزش آن آگاهی حاصل کرده به خوردن گوشت مرغ عادت گرفتند.

مرغ از نظر منبع غذا بی انواع مختلف مرغهای گوشتی و مرغهای تخم موجود است. نسوا مرغهای تخم که الی مسدست میهن یعنی حدود یکسال انداز میهار اعظمی تولید تخم را داشته میباشد بعد از یکسال حتی بعد از سوری شدن هجده ماهه یکبار رد تخم روز به روز کم شده می رود و این عمل از نگاه تولید به ضرر مرغها و تمام می شود. این چنین مرغهای تخم غرض استفاده از گوشت آن نیز نگه داری میگرد و یک منبع مواد غذا می قسم گوشتی به شمار رفته به نام مرغهای شور بایی یا "سوپ" یاد می شوند.

"رهنمایی مرغ اری" بنیاید از مرغ و مرغداری در شهر خود باخبر شویم و را ز کمبودی و قحطی تخم و مرغ را بدانیم چرا که قیمت آنها نظریه سالها ن گشته است. در چند افزایش یافته است و یا هم اگر در گوشه بی از شهر فروشنده را میبینیم که تخم میفروشد با چسبی عدالتی ها و خاک راه چشم مردم زدن مصر و ف فروش است که فی بوضه تخم

را مبلغ ۷۰-۸۰ افغانی به فروش میسرسانند و یا هم فی قطعه مرغ را بدون در نظر داشت وزن به سه و نیم الی چهارهزار افغانی به فروش میسرسانند که این رقم با سالها قبل قابل محاسبه نیست زیرا در سالهای قبل فی بوضه تخم را مبلغ ۱۰ و افغانی و در یکی دو سال قبل تازه افغانی خریداری میکردیم اما اکنون باوصف آنکه فارمهای دولتی و شخصی در شهر فعالیت دارند اما قیمت آن چنان بالا گرفته که عده را مفتون خود ساخته تا به ایجاد واحای فارم های کوچک و یا نسبتاً بزرگ بپردازند. زیرا بازار تجارت این غرضه از گرمی خاص بهره مند است.

به هر حال میخواهم چند فارم دولتی و یا شخصی را از نزدیک مشاهده نمایم و علت گفته های فوق را از نزدیکان آن جویم. نخست سری به پروژه بزرگ مرغ اری واقع در رولسوالی بگرامی میزنم که در مساحت ۴۴۰۰ جویب زمین متشکل از ۱۰۰۰۰ مسک گوشتی و تخم اعمار گردیده است و مجهز بایک کلینیک و دکتوران و متخصصین داخلی و خارجی میباشد. این پروژه که در سال ۱۳۵۰ به همکاری کشور چین تاه مسس شده بود نظر به عمل پذیری مدتی از فعالیت باز ماند و ماشین های آن بالای یکس از متشبهین خصوصی به فروش رسید که خوشبختانه فارم بزرگ در سال ۱۳۶۲ با گردیت سی و دو میلیون افغانی کشور بلقاریا در باره اعمار و ازماء نور ۱۳۷۰ به فعالیت و بهره برداری آغاز نموده است. پروژه بگرامی مسک و از طریق آن فروش مرغ و تخم صورت نمیگیرد در شروع فعالیت دو باره خود به کمک ملل متحد بیست و شش هزار و هفت صد و ده قطعه مرغ از کت فارم کشور هند به فارم بگرامی تحویل داده شد که از جمله ۶۰۰۰ استاک تخم و ۴۸۰۰

استاک گوشتی و متباقی مرغهای گوشتی است. عبدالحمید هم در آم پروژه بگرامی ضمن ابراز سخنان فوق علاوه نمود که اگر در این قسمت با ما کمک بیشتر صورت گیرد به زودی خواهیم توانست تانهاز شهروندان را از ناحیه غذا ی پروتئینی تکانو نمود.

البته آرزوی آمر پروژه مسر -



جمله کسب مرغهای ضایع شده توسط دکتر ذکریه خاروف متخصص بلقاریایی

امکانات نگهداری مرغ در فارم ها
بافتن اما نگهداری
ادوات و اکسسوری
نظاره و در ضایعات
بیماری زباد است

غذای بگرامی را نیک میندازم اما اینکه آیا در آینده چنین خواهد شد یا نه قضاوت نمودن مشکل است زیرا تخم مرغ نباید همان سایر مواد غذایی از دستنی به دستی و از شخصی به شخصی منتقل شود چرا که هر قدر مواد بیشتر شود جلابان و مستکران

ماهرانه کنترل آن را به دست میگیرند. اگر دلسوزانند این عرصه کار شود تا تانها از راه شغل عادلانه يك دستگا به سلامت و معتبر دولتی به دست گیرد مفید خواهد بود و یا هم باید تکاور های مختلف اشخاص فروشنده به خاطر به دست آوردن تخم مرغ جهت عرضه به بازار مدنظر گرفته شود. يك اند از تانها زمندی های شهرسان را مرفوع خواهد نمود.

پروژه بزرگ مرغداری بگرامی مشکلات معین خود را نیز دارد و آن اینست که آدوبه ها و واکسین های ضد امراض مرغها اصلاً در کشور وجود ندارد. شرکت های واسازی هیچ گاهی در قسمت تهیه آدوبه و واکسین با این پروژه همکاری ننموده است این امر در ذات خود اشتراکیار به فارم متذکره به جا میکند و منجر به تلفات سنگینی در فارمها میشود. زیرا دکتر عبدالستار ساحل آمرکلینیک پروژه میگوید که حد او سطح هر شب پنج قطعه مرغ سقطی داریم و علت همانا ناشی از نرسیدن آدوبه مناسب به مرغها و واکسین امراض مرغها به آن مصاب میشوند. البته سه دوره واکسین و قاپوی به وجود مرغها تزریق میشود اما مرضی که از اثر گردیدن که نظر به مرطوب بودن سقف بلاکها به ظهور میرسد تداوی آن ناممکن است ولی در بعضی موارد دکتر ذکریه متخصص کشور بلقاریا مرغها را کنترل میکند استعمال آدوبه های انسانی را توصیه میکند. در بهلولی متخصص بلقاریایی خانم چاند را داکتر بخش F.A.O ملل متحد در زمینه تداوی و معالجه مرغها همکاری میکند.

بامشاهده داخل بلاکها به این نتیجه رسیدم که کارکنان و دکتوران این پروژه علاقمندی خاصی نسبت به مملک خویش دارند. حفظ الصحة محیطی و سایر امکانات پرورش دهم مرغ بقیه در صفحه (۸۷)

یکی از ملاکهای پرورش مرغهای تخم در پروژه مرغداری بگرامی

نمای از مرغهای گوشتی در پروژه بادام باغ

مرغ و تخم

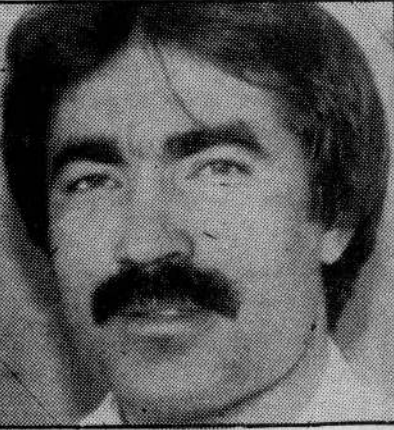
انسان اود سندرونو راتلونگی

د مینکې دکړې د سطحې (۲۰۰۸) په سلو کې اوونولې ده په حقیقت کې زویو کسره لمانځونکې ده. بهرینه د مینکې دکړې شکل وروکونکې ، د اقلیم معتدل کونکې اود ژوند د بیانگونه . زویو په کړه کې څلور بهرینو د پا سفک ، هند ، اتلانتيک اوشمالی منجمد بحر اوهمداسی کوچنی اولوي جملونه اوبهری شته. ټول سندرونه (۲۲۰) ملون میل مکې اوبه لري .

سندرونه لکه د مینکې انوسفیر سطح اکسیجن وکارېن داي اکساید اوناټرو جن لري چې د سندرونه نباتات اوحیوانات له هغو څخه که اخلی .
زویو په ساره کې سندرونه د بشري وروستی سرحد دي چې باید د ساینس اوتکنالوجي په مرسته دهغو اوبو ، خزانو غذائی موادو ، برقی قوې اود اقلیم د کنټرول دپاره اعطای کړي تري واخستل شي د سندرونو څخه هغه وخت دپوره که اختلافي شو چې په هغو کې د برمعلومات ولرو اوتیایي دانسان بقایه راتلونکي کې په هندي سندرونو اوباره ولري .

دوشینوگرانگو سامان الاتو څخه معلوماتي چې سندرونه د مینکې د اقلیم کلي اود پېښی ضیع ده. بهري طوفانونه په مینکې کې د زلزلو د تکانوسبب گرځي چې په دي برخه کې اوس هم خبرې روانې دي .
پوهان اوس فواري د قطبونو د یخ توتی له منځه یوسي .
پوشوړوي انجینر د (۴۸) سلو په اوزدوالی د یوکانال په واسطه د بهرنیو تنگې کې د قطب یخ اوبه د پاسفیک د تودو اوبو تمهول پیل کړل ، هغه غوښتل د شوروي اتحاد د لري زړه مینکې قطب سواحل د تنگې نه پاک کړي همداسی د شوروي اتحاد اوسنیک د قطب یخ د ویلکېدو دپاره هستري بهیون استعمال کړي دي .
په شکه د بشري راتلونکي د بهرونو اوسو پاتی په (۸۱) څخ کې

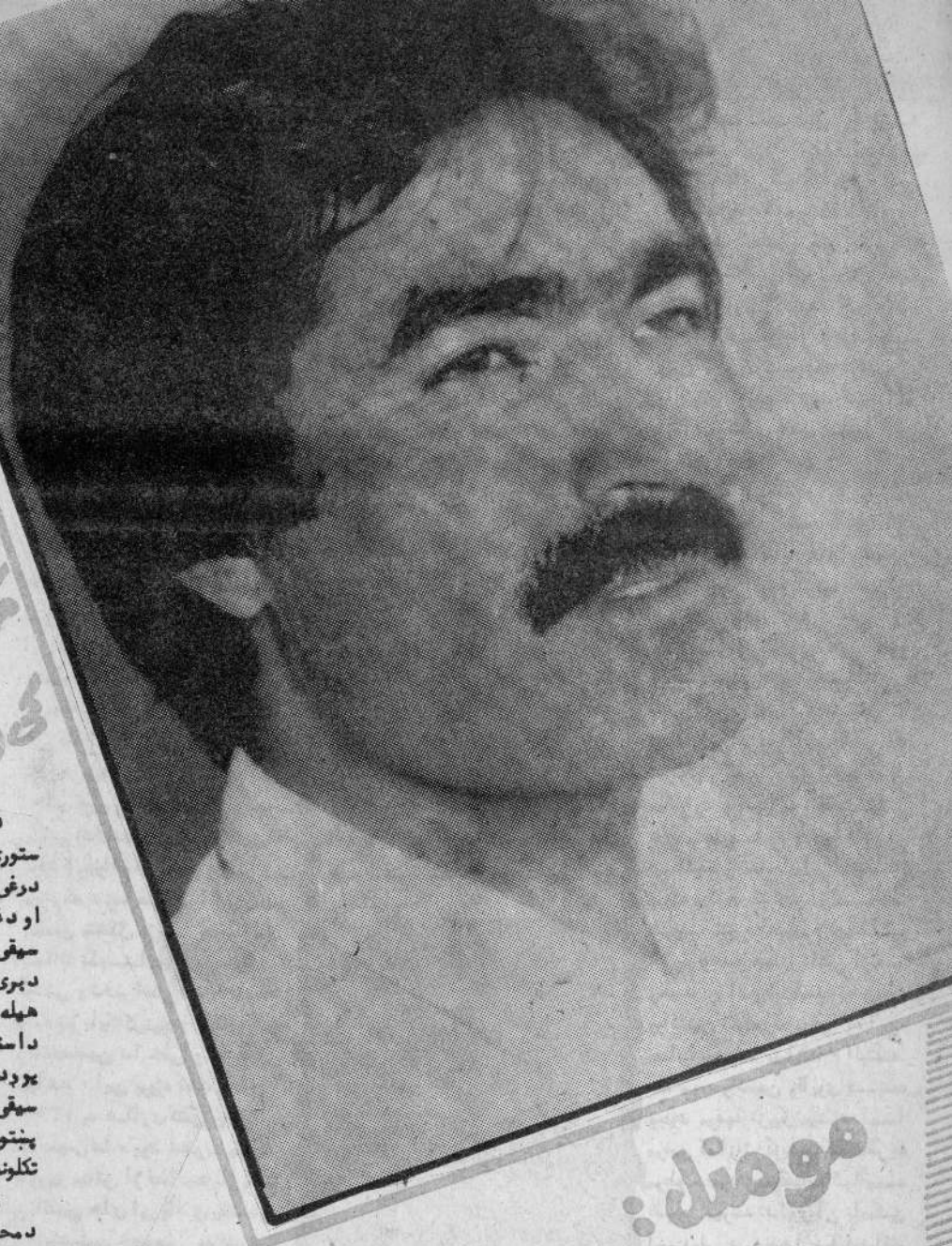
هم خو سندري ټپي کېم ؟ خو چې سر اولی ولوی .
- تراوسه دی خو سندري په راديو او تلویزیون کې ولې ؟
- او ه سندري .
- او کومپو ه ستا خپله زیاته خوښوړی ؟
- دغی خان شعر ه د پستی جینی نښه ده بکړی د پیر ماټوی یی .
- د موسیقی په کوم خاص مجلس کې سندري وايي که نه ؟
- هو کې د خو شحال خان خټک د فرهنگي شورا د له موله نورو دوستانو سره یو ځای جوړه کړی او غواړو د پښتو تر ټولو ټکنلی غزل په دغه ډله کې ایجاد کړو .
- کوم موسیقي د رته ښه بهیسي ؟
- هغه چې په سزاوولی وی او ښه اغیزه ولري .
استاد سر آهنگه به ولې : «موسیقی به سرقای ریح است
و موسیقي بن سرقاداب ریح است» .
- د چا غیزا سندري ولې دی خوښوړی ؟



- د خجال محمد غزاو د هغه سندري ولې می زیاته خوښوړی .
- د شاولی د سندرونو په هکله څه نظر لري ؟
- شاولی زویو ز محل او سوسی سرې او ښه غزل بول دی په موسیقی او غزل کې ښه پوه ایدی خو ز مور په هیواد کې یی قدر کو نه شو . هسی خوز مور په هیواد کې اوس دارود گرځیدلی ، چې رهنر مند موجود او ژوندی وی قدر یی نه وی خو چې نیست شی بهایی په زړو یا دوی ، لکه استاد اولمهر چې ژوندی وو په سختی به یی شپې ورځی سبا کولی اوس چې مړی دزه په یا د محفلونه جوړه یی اوبه هر محفل کې شپزاوه لکه افغانی بصر فیري .
- تر ټولو لږه هیله دی څه شی ده ؟
- دا چې په ملک سو له را منځته شی ، او د سولی په شرايطو کې د پښتو موسیقی د غوړیدو هیله من یم .

به می اوریډلی . یو کال په پښورکي د خجال محمد سره د موسیقي په پېن کسی گړنځیډله ده سره می کارکاوه اود بهر اوسر د موسیقي په ښه اجرا کې مرسته کول څلور کاله می د هند ی کلاسیکی موسیقي زده کړه د روهین چتر جی تر لاریونی لاندی وکړه او د پرتخه می ورڅخه زده کړل .
د طبلی ټالونه می داستاد هاشم تر - لاریونی لاندی زوه کړل اود موسی قاسمی سره می زویو خپله کلاسیکه موسیقي زوه کړه او بالاخره می د پښتو سرکوه داستا ن او غزل زده کړی په خاطر گل زمان ته کوره کېښود او دده تر لاریونی لاندی سندری وایم .
- کلاسیکی موسیقي زده کړه د پوه هنریند یا سندری غاړی له پاره څومره ضرور گنی ؟
- کلاسیکه موسیقي زویو د شرقی موسیقي پوهنی دی ده چې زده کړه یی هر شرقی سندری غاړی ته محتس بریښی ، بهانو د سندری غاړی په ذوق پوری اړه لری چې په دغی څه - څه یی کې کومه لاره غوره کوی .
- د پښتو موسیقي په برخه کې څان په څه شی مکلف گنی او کوم کار به پښتو موسیقي ته سړته ورسوی ؟
- که زیاده پاره موقع مساعده شی ه غواړم کلاسیکه او غزل موسیقي په پښتو موسیقي کې رایج کړم ، که څه هېزه خپله اوس کولای شم په پښتو موسیقي کې کلاسیک را کونجا جرا کړم .
خو غواړم د ښه عیسیت ورکړم اوبه فعلی ډول یی د موسیقي خو ښو ونکو ته وړاندی کړم په پښتو موسیقي کې غزل اوس رایج دی خو هغسی چې زمانه غواړی ه غواړم سینگار یی کړم .
- تراوسه دی کوم خاص کار د پښتو موسیقي ته کړی دی ؟
- په پښتو موسیقي کې کس د اتنی سندری خورا منلی اوبه زره پوری دی . اتنی په کسوری او پاری اجرا کړی چې دایې مروجه بڼه ده . ما هغه کړی په بهرینو راک کې اتنی له کلاسیکو سرکوه نو سره گڼ کړم چې دا په پوره ډول نوی شی دی . زه هیله من پچسی پری بهایی به شم .
- د جاز موسیقي په هکله ستانظر څه دی ؟ آیا په ځای ده چې زویو موسیقي د جاز له موسیقي سره بدله شی ؟
- په هیڅ صورت نه ه هره موسیقي ځانته خوند لری . د پید لیدو و پلوی یی نه هم خو زویو په ټولنه کې د نوی پدیدې په ډول یی خو ښوم .
په موسیقي کې مهمه ده چې ستر موجود وی که د هر ډول ضرب سره وی مهمه نه ده ، که دایره وی ، د رهل وی یا طبلسه او جاز وی .
زه خپله هم غواړم د جاز موسیقي سره

کومپو څخه
مناظرې
کلاسیکه او غزل
موسیقی د پښتو موسیقي
کې رایج کړي



مومند : د خجال محمد غزاو موسیقي

د پښتو موسیقي په آسان کې داسی ستوری هم نوی په ځاییدو راځی چې سړی د دغی موسیقي راتلونگی ته امید واره کوی او دغه هیله منځ ته راوړی چې پښتو موسیقي ته یواځی نه خوا رهزی و بلکه د هغی د پری وړانگی به هره خوا خپری شی . دغه هیله د ځوانو سندری غزاو په تکل اود هغوی داستعداد په غوړیدو سره لا پیاوړی کړی .
پور دغو ځوانو سندری غزاو څخه د پښتو موسیقي لېوال او هور من " مومند " دی چې پښتو موسیقي د پرخټک او ښکلا لپاره نوی ټکلونه لری .
مومند په ۱۳۴۰ کال د لوگر ولا یست د محمد آغی په ولسوالی کې زېږیدلی او په لوگر کې یی له لومړنیو زده کړو سره سره د کابل تخنیک بشپړ کړی .
کاله په خپله مسلکی دنده بوخت و او ښه څنگه کې یی د موسیقي سره هم مینمونه او ښی سندری به یی د دوستانو په مجلسونو نوکې ویلی ه تر څو د همدغو دوستانو په غوښتنه اوتینگیا د موسیقي ریاست ته راغی او دلته یی په رادیو اوتلوویزیون کې په سندری ویلو پیل وکړ . راځی چې په نور څپرو دده له خو لې پوه شو .
- د موسیقي په برخه کې دی له چا سره کار کړی او په علمی توگه دی له چا نه زده کړی ؟
- څومره چې زمانه موسیقي سره مینه به په هماغه اندازه به د خپلی خوښی سندری غزاو په مجلسونو نوکې کیناستم اود هغوسندری

مرکه کونکې سهیلا حضرت نظلی

با وجود این که در پی جرعه آب و در جستجوی لقبه غدا می پیموشید وید تا نزد یک سنگه های صفرا سرد و چون چیزی نیافت تا لان و گریبان بازگشت و سوی منظومه سراسی که از دور در نزدیکی مروه بصورت آب نمودار بود بشتافت و چون نومید شد با ر دیگر سراسیمه سوی صفا آورد و باز سوی مروه بشتافت و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد و سعی بهن صفا مروه که در حج اسلام تشریح شده برای تجدید این خا طره مقدس است.

در همه این احوال طفل با صبحه و ناله خود پیوند دل مادر را پاره می کرد و جگر گاهش را می شکافت.

آه خدایا! چه منظره جانگناه و طاقت فرمائی!

از بنظر کودک بیگانه و گلویش خشکیده و حتی دیگر قدرت برگزیده هم ندارد و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده و از طرف دیگر مادر بیگانه یگانه عزیز را با حال جان دادن می بیند و راه چاره از هر سو برایش بسته است و نه برای تنها پیش مونس و نه برای تسکین مصیبتش تسلیتی دارد (کودک بیشت روی زمین افتاده و پاشنه های هردو پا را بزور میساید و گویی باینوسله از سنگ و خاک یاری میطلبید تا مکدرن سنگ بحال لشر رمت آورد.

در چنین لحظه و حشمتان همراه امید از هر سو بسته بود و ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پایهای کودک بجوشید (آری مگره بارها از دل سخت سندانها هر های آب جوشیده است؟)

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی او را فرا گرفته و چشم رعایت خدا او را منظور داشته و با تنی خسته و رنجور در حالیکه عرق از جبینش فرو مریخت بصراع چتر گوشه خویتر آمد و لبها و کامش را از آب تر ساخت و از خوش حالی در پوست نمیگساید زیرا بچشم خود میدید که برق حیات از چشمانش کود نمیدرخشید و منج طراوت و نشاط همسراه آب در رنگ و پوستش پدید میآید.

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش کشید و گویی جانی تازه در کالبدش برید مود و پایکدست کودک را نگاه داشت و مود و یادست دیگر گاهی آهسته آهسته پشت او را نوازش میداد و گاهی اشکهایش را پاک میکرد و تا جریان تنفس کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اش نس پدید میآید.

هاجر نیز از آن چشمه سهراب شد و طراوت حیات در پش ماثر پدید آمد و آن ابرسیاه یاب و ناندوه که

مدتی بر او سایه افکنده بود بانسیم لطف الهی پراکنده و هر طرف شد.

این چشمه همان چشمه زمزم است که تاکنون باقی است و جمعیت حاج گرد آن ازدحام میکنند و برای استفا ده از حوضش بدانجا میشتابند تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همسراه آورند.

وقتی چشمه زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحرا ی سوزان بسوی خود کشید

کن که دلهایی از مردم بسوی ایشان متما یل شود.

اسماعیل ذبح :
 ابراهیم فرزند عزیزش را از یاد نبرد. گاهگاهی بدیدنش برفت و توشه ای از دیدارش بر میداشت. از حالش تفقد میکرد و نیروش بر نیرویش میافزود. روز کاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی بزرگ و سخت پی شد. در ایسن هنگام ابراهیم درخواب دید که خدا او را فرمان میدهد تا فرزند یگانه اش را به دست خویش سربرد. و از طرفی هم ابراهیم می دانست که روی پای پیغمبران حق و صدق و از وساوس شیطان پهراسته است. امتحانی در پی امتحانی! و ابتلائی

قصه اولیادان زفران با مومنان

راکه

شکست

دنیال ابتدائی (پیری فرتوت که عمری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حسودات خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش مال و ماه سرو قاتش را چنبر ساخته روزگاری دراز بامید فرزند بی سر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند یگانه ای پلو بخشیده و آن گاه ماه مور شده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد. و او در همه این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده پس نگاه پروردگار از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجات بر آنها گشود و از جانی که گمان نس برده اند کفالتشان فرمود و انشاء پس از تحمل این همه رنج و مارت هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماه مور می شود تا آن فرزند عزیز و یگانه اش را ذبح کند.

راستی که این محنتی است که کوهها زهر بار گرانش کمر می شوند ولی همیشه خطر برای مردمان خطهر و مصیبت عظیم برای شخصیتهای عظم است و از اینسو و امتحان و ابتلا ابراهیم هم باندا زه علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست.

ابراهیم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسرانیدار نمود و آن خبر را که از شدت وقعش کوه سرتگون ودل از جای کنده میشود برای پسر چنهن نقل کرد: "فرزند عزیزم و همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم پس بنگر تا راهی تو چیست؟"

ابراهیم خواست باینوسله فرزند رادر جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد.

اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدم اطاعت پیش آمد و درین رفتن فرمان الهی اطاعت

شکست

ببشتافت و گفت: "ای پدر ما مور هست خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت."

انگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزد یکترین راه را برای اجرا قصدش باو بنماید. پس گفت: پدر جان ریمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان خدا دست و پا تو زم زهر مبرسم که از جرم گناسته گرد و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون الوده نشود زیرا بیم دارم که چون مادرم آن را ببیند غم و تاثرش شدت کند و عنان صبرش از کف بیرون پد رچان دم کارد را تیز کن و بسا سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش برین آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناکست.

انگاه گفت: سلام را به مادرم برسان و

اگر ما نمی ندیدی پهر اعظم را برایش بسر زیرا که آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگ شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

ابراهیم گفت: ای فرزند تو برای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آنگاه او را در آغوش کشید و بوسه هاز گونه و دهانش بر داشت و بی اختیار پدیر پیر شکسته و جوان نو خاسته گریه و ناله سرد دادند.

پس از آن ابراهیم گونه فرزند را بر سر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تندی کا رد را و گاهی لطافت گلوئی فرزندش را مینگریست و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار میجوشید و آه های سوزان از دلش بر میخاست عاقبت تنهش را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگردش آورد و ولی کارد از بریدن فرو ماند زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش انداخته بود.

اسماعیل گفت: پدر جان رویم را بر خاک نه تا مرا نبینی زیرا چون چشمت به سیمای من میافتد رحم و شفقت بر من همیفرزاید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد.

ابراهیم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را شدت بگردش آورد و ولی باز تیغ کارگر نرفتاد و رگها را نبرد. ابراهیم بصورت فرو رفت و اینکار بر او دشوار آمد که مبادا اجرا فرمان خدا بانه خیسر افتد و پس بخدا متوسل شد تا در کارش فرجی کند.

پرو ردگار بر بوجار گیش رحمت آورد و او را نداداد که ای ابراهیم همانا که مفا د آن روی یا را اجراء کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی.

نور شادی از چشمان ابراهیم بدرخشید و و پدر و فرزند بر لطف و رعایت الهی و دفع بلا بر طرف گشتن اندوه و روی سفیدی در امتحان و عذای راسپاس بگزارند.

خدا ایتعالی قربانی عظیم بعنوان فدیة اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از برهمن کند ی گرفته بود و بر گلوئی آن قربانی بسود خونش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحه جاری و متبع شد و مسلمان نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطر ذبح اسماعیل را بسا د آورند و نعمت الهی را شکر گزارند.

اسماعیل و جرهم:

پرنده گان در فدا ی ان سر زمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهر او آمدند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگر چه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آن گاه که قوس از "جرهم" که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده ای را در گردش و پرواز یافتند پس گفتند: بیگمان این پرنده برگرد چشمه آب پرواز میکند ولی ماکه می د انهم در این صحرا ی سوزان آبی وجود ندارد! پس نماینده های با آنجا فرستادند تا چشمه آب را بیابند و با بشارت بسوی ایشان شتافت.

قوم جرهم مخرم و مسرور با طرف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن مرحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل را در کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خواستند و هاجر ایشان را اجازه داد که به عنوان مهمانان در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند.

قوم با راده و حکمش را ضعی شدند و سر پرده های بیار در آن سر زمین بر پاشد و آن صحرا ی خشک رو با آبادی نهاد.

اسماعیل همچنان رشد و نمایم کرد و قامتش افزاخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرهم معاشرت میکرد تا زمان شان را به ماموخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد.

کم کم داشت آسیاب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار بامرگ هاجر این بساط خوشی و آسایش را در هم پیچید و مرگ هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او انهمه رنج کشیده بود بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی در هم فشرد و سبیل اشکش را روان ساخت زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و تربیت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود.

ابراهیم اگر چه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دوری پاره جگرش بیاساید ازین رو گاه و بیگاه به سراغ اسماعیل میامد و از حالش تفقد میکرد.

در یکی از سفرها چون بخانه اسماعیل بقیه در صفره (۸۵)

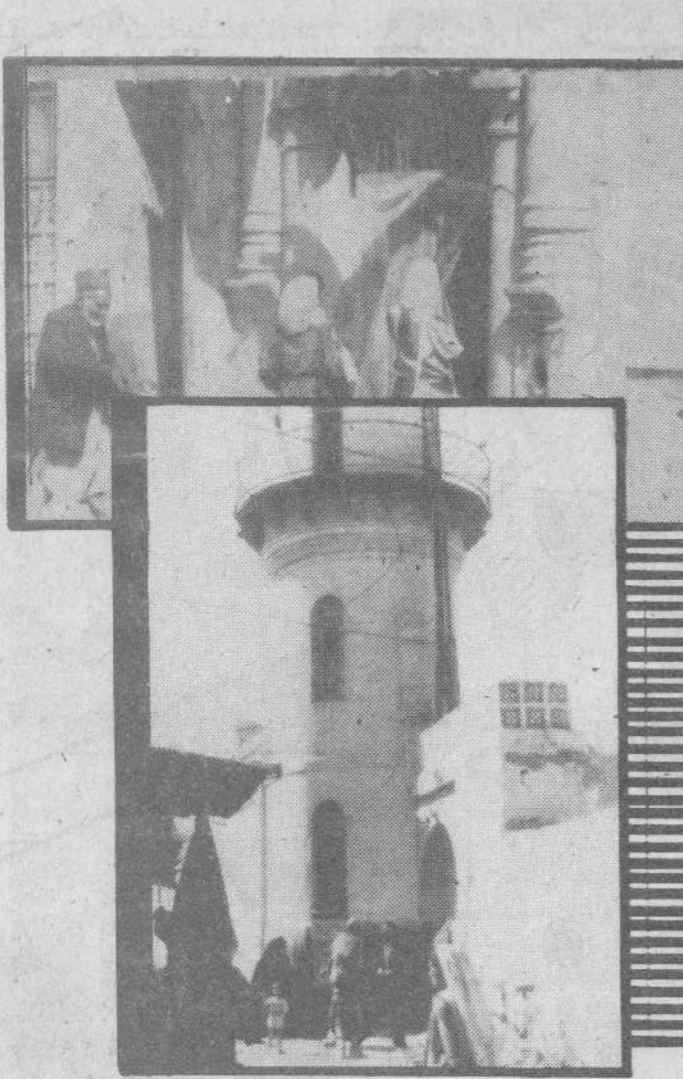
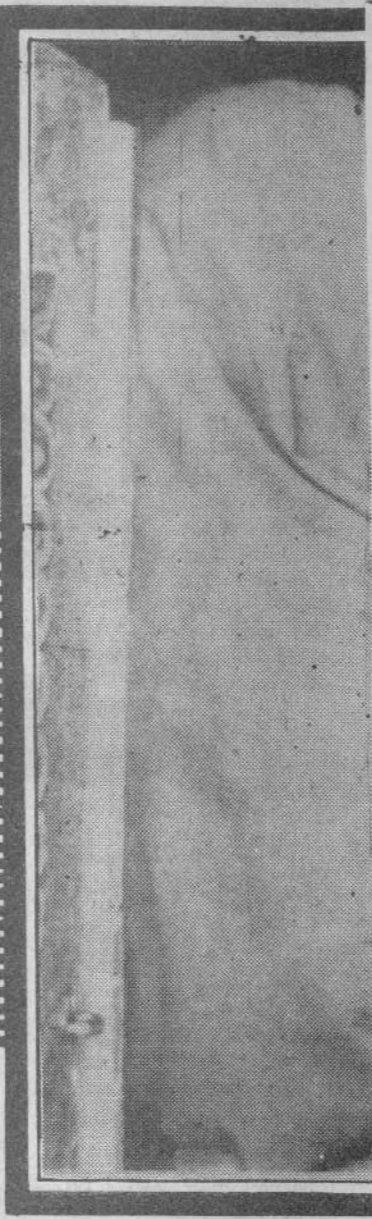
و حتی ذات ذوالجلال با-
توانایی و قدرت لایزال اش-
دیکسین چیزی که جان است
باد ورتین پدیده که جسم است
نزد یک کرد با هم آمیخته
غم و اندوه و خوشبختی و سد-
بختی و یک قوه فراتر همه چیز
یعنی سرنوشت و تقدیر را نیز
با آن همراه ساخت تا بنده لذت
شادمانی را پس از چشمه
تلخکامیها و قدر بداند .

گاهی یک حادثه غم انگیز
و پردرد مانند چیزی تهنیرنده
رشته آرزوها و سعادت انسان
را میبرد و او را به گرداب غم و-
اندوه پرت میکند که نساگر-
بایست آن را با تحمل و شکیبایی
بپذیرد و به خاطر رهایی از
آن به جهان معنویت پناه برده
به زیارت قبور برود غمها و دنا له
و شوم را به راه براندازد و تا
روح پاک آن ها وسیله نجاتش
گردد .

یکی از روزهایی که زاینه
به این منظور برگزیده و فال نیگو
گرفته اند روز چهارشنبه
است و گرچه مقرر کردن روز تا-
بت خنده و در احاد بیت شریف
و روایات فقه و کتب معتبر چار روز
هفته را یعنی دو شنبه و پنج-
شنبه و جمعه و شنبه را برای
زیارت مبارک بهتر دانسته اند
اما افزون بر این روزها روز چهار
شنبه نیز بنا بر عرفی که در کشور
ماست و شاید انگیزه های دیگر
تا برخی داشته باشد روز زیارت
شناخته شده است مردم ما به
این باور اند که روز چهارشنبه
روز مراد بخت برگشته گان
است و روز مبارک است که با رفتن
به زیارت اولهای کرام هفت چهار
شنبه روز به هم بایست به زی-
ارت رفت و حاجت خود را طلب
کرد و گویند حاجت دو باره
یعنی هم حاجت بر آورده میشود
و هم پایدار میماند .
در کتاب معدن الاسرار تالیف
حضرت شیخ سعدالدین انصار
رج " نیز چنین آمده است :
برای استجابت دعا به
درگاه حق سه گونه روز را مهین
کرده اند و برای حاجات خیر

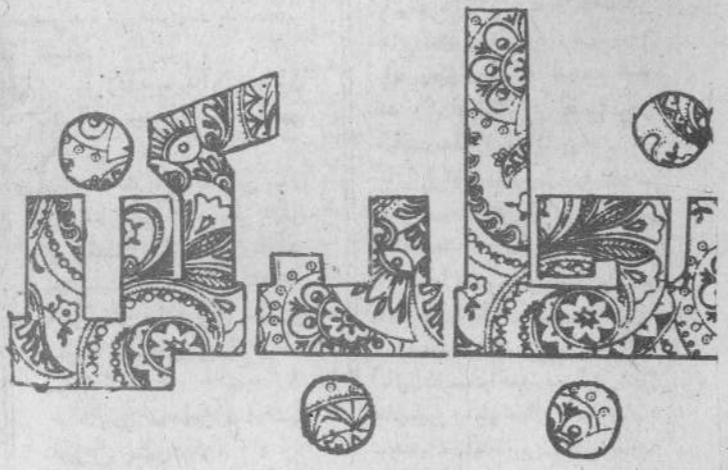


ذکره باجر



روزهای شنبه و پنجشنبه و جمعه
برای حاجات میانه روز های
دوشنبه و چهارشنبه و برای
نجات شر روزهای یکشنبه و سه-
شنبه که در تمام حرزها و تحویزات
دعا ها این اصل معمول بود
است .
در کشور اسلامی ایران
بیشتر از گذشته ها به این سو
معمول است تا آخرین چهار-
شنبه ماه حوت هجری شمسی که
مصادف با اخیر ماه صفر است
جشن میگیرند که آن را چهار-
شنبه سوری مینامند و اشتقاق
ترکیب چهارشنبه سوری یعنی

چهارشنبه، مهر و عشرت کند
آداب و رسوم خاص را در آن بر-
گزار می نمایند و آن را به نسام
تدوین می کنند هم یاد میکنند
در کتاب فرهنگ دهخدا آمده
است که :
جشن چهارشنبه سوری
از جشن های باستانی خراسان
نشان است .
شیخان شاهران کلاسیک
نیز اشعار و سروده های زیادی
در بسته گی با روز چهارشنبه
داشته اند چنانچه فردوسی
شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید :
مقاوم همسرگفت به سرام را
که در چهار رشنه من گام را
یا نظامی گنجوی گوید :
چهار رشنه که از شگوفه مهر
گشت به روز کین سوا و سپهر
یا منوچهری گوید :
چهار رشنه به که روز بلاست با ده
بخور
به ساتگی بخورتا بهمانه گذرد
افزون بر آن در یکی از
صفحات فرهنگ دهخدا نوشته
شده است که :
رب النوع چهارشنبه عطار
است که محترم علی احمد
فکور نجم سرشناس کشور ما از
در پیچه علم نجوم در مورد
گفتنی های دارند که با هم می-
خوانیم :
ارباب دعوات روز چهارشنبه
را منسوب به رب النوع عطار
میدانند و اهل تنجیم ستاره
عطار را منسوب به زوزا و احکام
و قضات و علمای میدانند و از اهل
رهگذر اهل تنجیم بایل در
سابق و اهل ادرا و ادمیه
دیدار با قضات و علمای مناسب
و نیک میدانند و اهل تنجیم
آغاز کتاب و شمولیت در مکتب
و شروع درس و فحس و جستجو
را در روز چهارشنبه بنا سبب و
خوب دانسته اند و حتی از رب
النوع عطار عقاید است
که از هندیا به بایل رفته و از
بایل به مصر و از مصر به یونان
رفته است و بنا بر این عقاید همه
مربوط به تنجیم است نه به علم
نجوم زیرا تنجیم مربوط به فال
یعنی بیشتر یعنی حوادث میگرد
بقیه در صفحه (۸۸)



گیتاهای باعظا محمد آواز خوان جوان

کاشکی ساقی زلفش



کرد های هنرش چنین گفت:
چند سال پیش کورس موسیقی
کلاسیک را نزد استادان هندی
در کابل تعقیب نمود، ام و پس
از زحمات فراوان توانسته ام
موفق به ثبت هشت آهنگم گردم
که به آنها را توشه هایسی و
در زنده گی هنری خود محسوب
مینمایم.

وی در مورد آواز خوانان
تازه گام و اهمیت موسیقی چنین
میگوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای
تازه گامان عرصه موسیقی خیلی
مهم است. زیرا موسیقی مانند
بحریست که آواز خوان تازه کار
با فرا گرفتن دانشهای ابتدایی
میتواند به موجی از امواج بدل
شود.

در مورد کمیسیون موسیقی
تلویزیون چنین میگوید:
— اعضای کمیسیون موسیقی

تلویزیون در قسمت چک نمودن
آهنگها داوری و عدالت را در
نظر نمیگیرند، زیرا بسوا
دیده شده که آهنگهای خیلی
ضعیف و بدون این که حتی
شنیده شوند به نشر میرسد
میشوند. استند کسانی که با
واسطه ها و شناختها، آهنگ
های مبتذل خود را از طریق
رادیو و تلویزیون به نشر میرسانند،
که این کار در حقیقت
خیانت به موسیقی کشور است.
آنانی را که آشنایی با اساسات
ندارند نه باید به رادیو و تلویزیون
راه دهند.

مقامات مسؤول موسیقی کشور
باید کورسهای معتبر موسیقی
را وسعت دهند و حتی برای
آنانی که میخواهند در راه
تلویزیون آواز خوان یا نوازنده
شوند، باید کورس معینی وجود
داشته باشد.

تست نواختن ها رمنوهرنمو
بوده است.

نخستین آهنگ اود رسال
۱۳۶۸ با مطلع (کلین وکلپوی
من) به کوشش محترم ترنس به
نشر رسیده.
عطا محمد نهیب خود در مورد کار

عطا محمد نهیب هم یکی از
جوانان تازه قدم در عرصه هنر
موسیقیست. به گفته خودش —
اساسات موسیقی را نزد استاد
هاشم هجرتی آموخته است.
استاد سلیم سیمست وی را در

گفت و شنودی کوتاه با مسعود آصفی پس درم نواز قشقایی

پس درم

سازی از قبایل بومی

— کارهای محترم (پیشوا) همیشه مراکت کنند، بوده است و در کشور، جاز نوازی فرها که در گذشته عضو گروه گسرخ بود خیلی خوب است.

* نعر شما در مورد زیبایی این آهنگ چیست؟

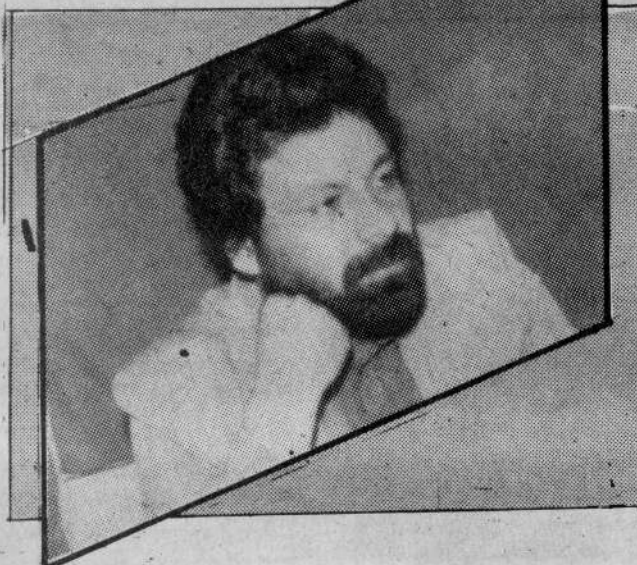
— معیول بودن و نبودن یک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد، همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهم استند.

خصوصاً موسیقی جدید هنری یکی از موسیقی شرقی و غربی را به وجود آورده است که من نواز خان شیوه استفاده مینمایم.

* در قسمت نواختن پس درم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن پس درم استاد و رهنمای خاصی ندارم اما پارچه های کونگونی را از هنرمندان خارجی و داخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکت نموده است.

* کار کدام نوازنده پس درم بیشتر مورد توجهتان قرار گرفته؟



منتب بودم آغاز کارم بود و در کنسرت ها اکثر هنرمندان لیس، حبیبیه را که در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مش و حید صابری احمد مرید، تیمور شاه سد و زی و دیگران با نواختن "پس درم" یا نگودرم و کانه یاری میرساند که بعداً هنکارای ما با هنرمندان راد یووتلو یزین آغاز کردم.

در کنسرتها و فستیوال های که در داخل کشور در ایر کردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنان سفری که به منظور اشتراک در فستیوال به کشور آلمان باد و تن همکاران دیگر ما داشتیم گروه ما توانست در بین معالک خویتر بدرخشد و به دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

* تا کجا ممکن است پس درم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه پس درم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جابجا نواخت چنانچه همین اکنون در کشور هند وستان به

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "پس درم" مینوازند بسیار گروه های هنری همگاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرار گرفته است و به همین سبب ما هم خواستیم با او اندر — باب کارهایش صحبتی داشته باشیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینه تاریخی "پس درم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت: "پس درم" که مردمان آنرا به نام جاز میشناسند یک آله ضربی بوده و منشأ آن مربوط میشود به بومی ها در آن زمان اگر جنک میان قبایل در می گرفت احساسات مردم را توسط این آله "پس درم" به شور می آوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن پس درم پرداختید؟ و آیا به آلات دیگری نیز دستررسی دارید؟

— در سال ۱۳۵۵ یعنی زمانی که متعلم و مسور لبختر موسیقی

صنایع دستی ما در چرخه تولید است؟

تهیه کننده: ف. آتشی

اهدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی را که دارای ماهیت پذیرفته شده باشند از طریق اموریوم خویش به فروش میسراند. و با استفاده از فرصت میخواهم بگویم که همه خانواده های محترم و اشخاصی که تولیدات دستی خوب دارند میتوانند با این اداره در تماس شوند و تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند.

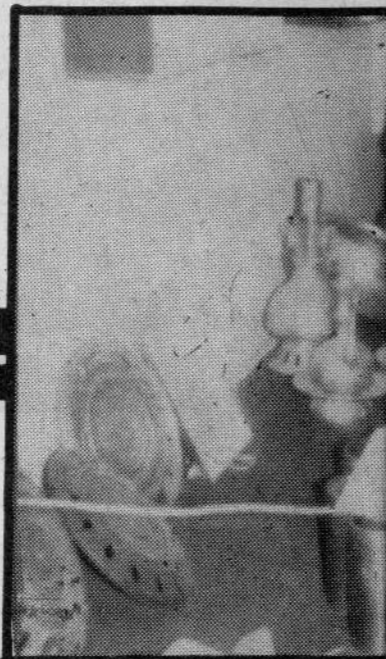
امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنین نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند. به گونه مثال اگر قالی را که امسال تولید گردیده است با قالی پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم، جنسیت قالی امروزی درها نقش و غیره را است و وقت در این مورد از محترم کیفر پرسیدم در پاسخ چنین گفت:

داده است. و در بیرون از کشور نیز امکانات عرضه و فروش تسو لیدات را میسر نموده است. مهم ترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشور همین اکنون در مسکو به نام "فروشگاه کابل" موجود است که همه ساله با عقد قرار داد با جانب شوروی، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور، در آن جابه فروش می رسد.

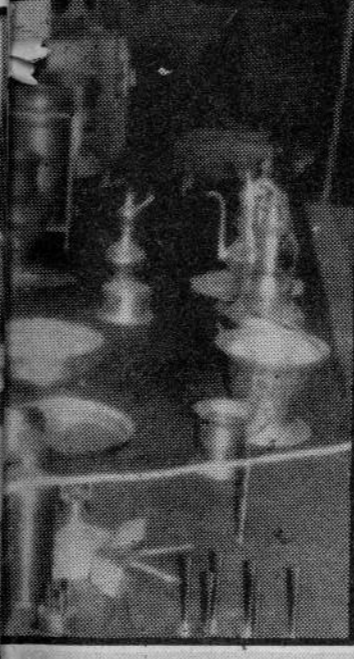
نکته دیگری را که باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تسو



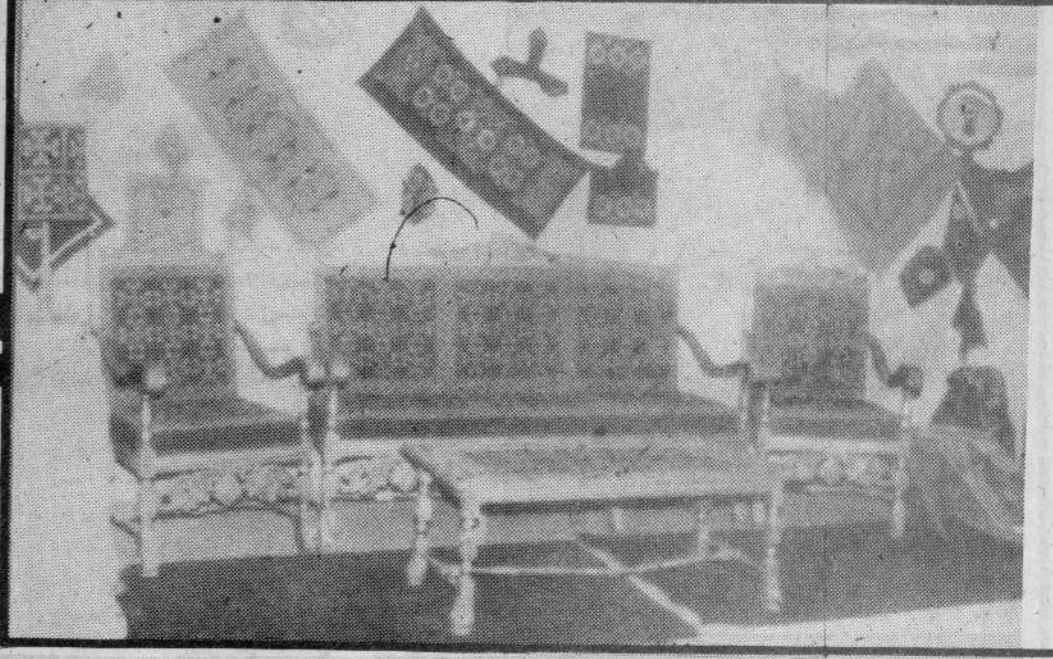
زنان قالی باف با تهیه و تولید قالی نقش مینی را در صنایع کشور دارند



کارگران افغانی تهیه گردیده



ظرفی که بادستان هنر



تولیدات دستی ماکه در بازارهای خارج شهرت خاص ندارند

دستی و فروش آنها گفت: مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هاد سنگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستانه به معرفی و فروش قرار

خود اقلام دیل، را در بر میگیرد قالی باف، کلم باف، زهرات تولیدات چرمی، البسه چرمی انواع لباس، پوستین، پاپوش ها، دست دو زیبا، تولیدات چوونی، تولیدات سنگی، فرش باف، تولیدات پشمی دست بافی... این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل و خارج کشور بازار فروش داشته و با قیمت های متفاوت عرضه میگردند. آقای میر عظیم کیفر مدیر امور د. اموریوم و صنایع

دستی و فروش آنها گفت: مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هاد سنگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستانه به معرفی و فروش قرار

شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: همین اکنون مساهله تاسیس یک شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در کشور تنظیم نموده و در عمل به خاطر خدمت مسولان و تجار صنایع دستی مصرف فعالیت میباشند. صنایع دستی کشور، تمامیت

صنایع دستی کشور را نیز متاثر ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرگانی - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و پیاپی که به حد اقل رسیده است. در گذشته ها تولید صنایع دستی و صد وران به خارج در مایه ملی سهم ارزنده می داشت که با ریخ فراوان از این عرصه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد

د کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی مصمم مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها، صنایع دستی افغانی - نستان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با ریخ که رویداد های پسمون همان گونه که در سایر عرصه ها تا شهرات منفی به جا گذاشته

د کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی مصمم مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها، صنایع دستی افغانی - نستان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با ریخ که رویداد های پسمون همان گونه که در سایر عرصه ها تا شهرات منفی به جا گذاشته



ان) درجهان زنان را مر- دان بیشتر رهبری میکنند به این دلیل همیشه مبارزه بخا- طرحقوق خود را فراموش نکنید • ۴- بار بار او نیدزود (هنرپیشه) سونا) بهترین مشوره من اینست که از ایام جوانی بیشتر و بیشتر استفاده کنید • این عالی ترین ایام زنده گی شماست • ۵- نونا مایکو (ژورنالست) در ایام جوانی مابه حرف هیچ کس گوید نم دهیم • این مساله آنقدر وحشتناک نیست • به فرایز خود اعتماد بیشتر کنید • اگر در زنده گی کدام استباهی را مرتکب بغیه در صفحه (۸۷)

مستقیم خواهد داشت • ۲- لوند الوساردی (مدل عکا- سی مجلات مود) از همه اولتر بگوید که مرک به مواد مخدره! در مسایل عشق و احساسات خیلی با حوصله و در ضمن محتاط باشید در این موارد بیشتر به خواست قلب تان مراجعه کنید • همیشه دست بکاری بزنید که خود شما به آن اطمینان دارید • مشوره ها را وقتی بشنوید کسی سرور دانید اما همیشه تلافی کنید که تحت تاثیر اشخاص نروید • ۳- ژولیت سمرنفل (گردا- ننده کمیونیسمیزین آئی • تی

ماز چند زن شورتینگ و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی در- یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند: ۱- کترین هینت (طراح لباس) • مکتب را فراموش نکنید • مواجب خوراک خود باشد • بیشتر ورزش نمایید • در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید • از خود زیاد راضی نباشید • لسان خارجی راحتاً بهما موزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه • شما تا شورتینگ و

دانشنامه جهان

به شما مشوره میدهند



ریشه هایش را از زمین برد • ترقی روز افزون و نهکیختی زیاد همیشه اخلاق را قاصد میکند • بین شانه و ریش فاصله کوتاه است • بهترین دوست انسان مک است که حتی بهتر از زن انسان است • باید رحم کرد بر آن مردی که هرگز محسود واقع نمیشود • هر مرد در خانه خود شارباب است • شرف سرمایه فقیرانعا ایست • عشق بعد از ازدواج مهاید • شب زود خوابیدن وصیح زود برخاستن فایده ای نخواهد داشت چنانچه اعلانش نکند • ما از افرادی که به نصایح ما گوش نمیکند نفرت داریم و با افرادی که نصایحمان را گوش میدهند بچشم حقارت نگاه میکنیم •

برق زده صدای رعد رانسی شنود • حتی سوسن سفید مایه سناه از خود میاندازد • در روزها و یاها عشق هیچ چیز امکان ناپذیر نیست • مادام که هنوز میتوانی عشق بوزری بگذر هیچ چیز دیگر تراننده گین سازد • پول حرف میزند • سنگ ها عمو میکنند • اگر میخواهی از شدت دست خلاص شوی به او میلی بیول قرض بده • کسی که نمیتواند اطاعت کند نمیتواند فرمان دهد • تفرقه انداز و خکومت کن • اگرها می برند حتی ازین کوره کوچک • حتی خورشید لکه های سی دارد • باد میتواند درخت بلوط را بر زمین اندازد ولی نمیتواند

هر کس به یاد تف کند بروی و چهرهای خود شرف کرده است • دزد های بزرگ دزدان کوچک را بیدار می آورند • درخت پوسیده خود بخود میافتد • سایه تمام درخت های بلند طولانی است • دهکده را از جاده های پشتر واریاب را از بزرگراه های میتوان شناخت • شراب خوب به کیفیت صدمه میزند و شراب بد به معده ات • وقتی گرگی تعقیب میکند گراز تر را عمو خواهی خواند • انسان پست ترا از فرشتگان آفریده شده روز روز هم پست میشود • بچه لنگرمان دست او نمیتواند از لنگرگاهش جدا شود • قانون روی چرخهای طلا می حرکت میزند •

داروهای دنیا است • ثروت بزرگ برده گی بزرگ • آدم عاقل فقط روزهای طلایی را می شمارد • کار را خوب شروع کن و از پایانش مترس • ایمان آوردن ساده تر و آسانتر از تحقیق کردن است • یک سکه تقلبی دوسکه خوب را از ارزش میاندازد • در ظلمت همه چیز سیاه است • یاس و امید خواهر یکدیگرند • زنده گی انسان مانند قطره قطره شبی است که روی برگ می نشیند • اگر تو تنها نبودی فقر هم نمی بود • هر چه زود میرسد زود هم فاسد میشود • کسی که از درد میترسد نمی تواند از لذت حرارت آتش بر خوردار شود • هر آوازی پایان دارد •

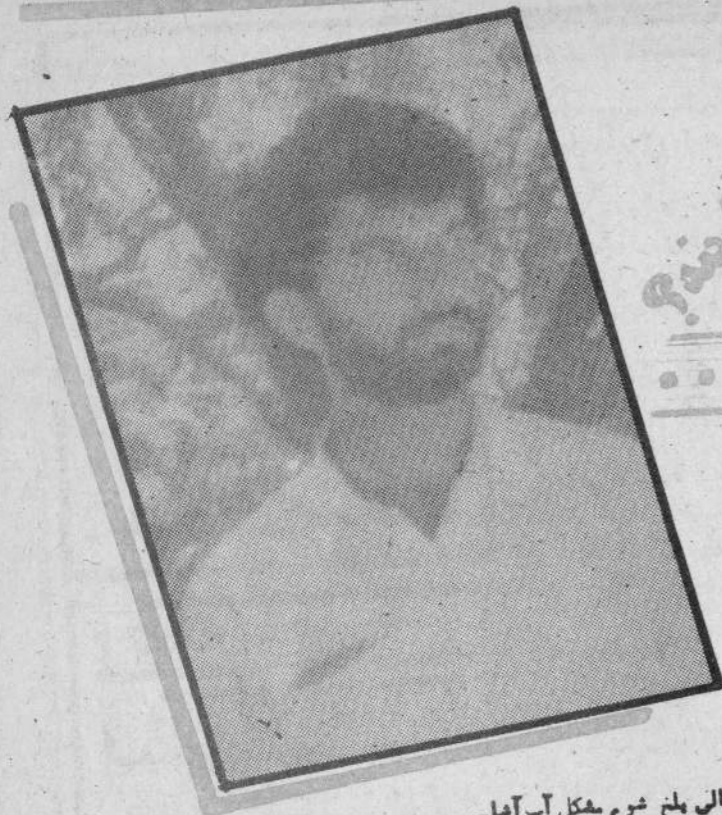
ندارد • زمان و پوره پاری گلهای سرخ را بچوید می آورد • یک گناه دیکر را به وجود می آورد • (یک گناه گناه دیگر را) خواب برادر می کند است • کسی که زیاد حرف میزند یا زیاد میاندازد یا زیاد میگوید • شام کوتاه • عمر طولانی فقط درون آب شناختن می توان گرفت • آنچه را که میتوانی بسا شاخ بگیری سعی مکن بسا دم بگیری • بگذار دندانهایت بزبان افشارزند • زمان سه چیز را ایجاد و ویران میکند • برد پیوار مست تکیه مزن • آب پاک نخستین و بهترین

چیری مختصری از دست رفته است • وقتی وقت اردت بگذرد همه چیز از دست رفته است • چنین است راه و رسم دنیا یکی دارای پول میشود و دیگری دارای کیف پول • پت بدن کوچک نمیتواند از خود سایه بزرگی بسازد • کسی که حرف میزند تخم میاندازد و آنکه گوش میدهد درو میکند • هر چه در کوچتر باشد زمان بزرگتر میشود • آب یاد میدهد چگونه شکر و شرباب یاد میدهد چگونه آرا بخوانیم • بهترین زنها اهایی هستند که در باره شان کمتر صحبت میشود • هر کسی خود را با سیوس قاطی کند و خودگانش میخورند • در هر دیکه میباشد • فقر ماد رفتن است • ثروت مندی به مغز احتیاج

فقط و کثرت نمیتوانند آدم بکشند و از کثرت رمان باشند • کسی که از رودخانه عبور نمیشود آب از یاران ترس و وحشتی ندارد • هر کجا لاشه هست به آنجا لاشه خورها حمله می آورند • هر کسی در آسیا نیست مورچه هانف کند لیاقتش متروم گردد • تمام روزها برادر بدولی بدندرت پینور شبها هت بزرزد بگر دارد • هیچکس بعد از افسان خود مان مارا گول نمیزند • رفاهت مانند نان است که فقط موقعی خوب طعم به نظرسیرد که تازه است • بهترین خوردنی ها از درختان کهن بدست می آید • بوسه بدون ریش مانند شوریای بی نمک است • نخستین شب ازواج غالباً آخرین شب عشق است • وقتی کعبول اردت بیرون

مردم میگویند





دختران و پسران

اگر والی بلغ میبودم

عبدالرحمن محصل سال سوم دبیرستان پلانکنداری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلغ ۱
من اگر والی بلغ می بودم در قدم اول مشکلات اساسی مردم را مهروست می کردم بعد از آن به بزرگترین مشکل کدام است برای حل آن مشکل در اول خانه میروم و امکانات را جمع کرده و آنرا حل می کردم. همه همکاری نیروهای نظامی در تمامه من امنیت برای مردم کو شام میبودم. سیستم را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در اداریات در وقتی برای مردم در حل کارها. بمان مشکلات بوجود نمی آمد. اگر فرضاً من کدام روزی

والی بلغ شرم مشکل آب آما. مهنی و سکن را در قدم اول حل می کردم.

عاشق نیستم

انا هیتاسافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلغ. زنده کی زیباست و من زنده کی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه بی زنده کسی است. هیچگاه طرفدار عشق و عاشق شدن نیستم به نظر من یک دختر جوان اولت را از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در آینده یک زن خوب برای شوهر یک مادر مهربان برای اولاد و یک فرد سالم برای اجتماع باشد. می در دوست دارم میخواهم در لباس پوهنتون مودل باشم.



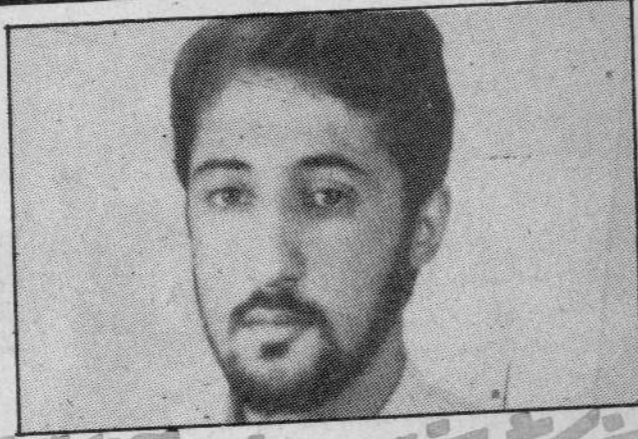
دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد



مهم "قام مزاده" محصل سال سوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلغ.

لحظه ای که مفهوم این کلمه نزد من متغی ها فرا می شود شده و وظیفه ما جوانان است تا تمام دوستی و صمیمیت را در میان خود ترویج کنیم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای بالا مال از دوستی زنده کسی ربه سر برده و هند پسر را دوست بداریم.

عالی تهی و اندامی تهی احساس در جهان احساس دوستی است و این احساس عالی در واقع مقاس است که مجزه ها می افزیند و احساس آن دوستی روح آدمی بال و پر می بخشد. باید جوانان ما مفهوم این کلمه "دوستی" را دانستند و در همه امور آن را صادقانه در نظر بگیرند. در پس



خوشبختی در صلح و آرامی

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلغ ۱
انگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برادر شوند و اگر فضای دود و باروت و از چشم هموطنانم اشک اندوه زده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند. من نیز در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید.

پوهنتون محل تحصیل است



محمد به همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد و لایت بلغ.

در مورد صفات خوب یک محصل باید گفت که در موقع حاضر در وقت تحصیل به صفا حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استادان تهیه میگردد باید مطالعه خارجی داشته باشد. باید شخصان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد بی جا نام "فیشن تون" را دوباره به پوهنتون تبدیل نمایند. چون پوهنتون محل تحصیلات عالی است نه جای فیشن و مود.

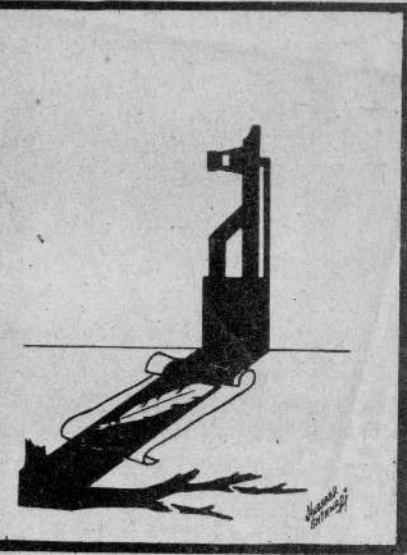


زنده کی همایند گل شقایق

زنده کی همانند گل شقایق نیست که در یک لحظه بدست تند باد یغما کر پیر میشود و نسیم صبحگاهی همه گلها را پستان نمی خندانند بعضی را شکفته و عدیمی را پیر نسوده به خاکستر می افکند و غنچه و رنج های زنده کی در قلب تمامه افراد پستان نیست آرزوی بعضی ها میشود و آرزوی بعضی ها نمانده پیر میشود و بخاک پستان.

من که در راه زنده کسی به جز انسرده کی و ناامیدی ندیده ام و در دریای پرتلاطم درد و رنج غرق بوده ام. زنده کی را با تمام دردها و رنج های بیشتر احساس کرده ام با آنهم زنده کی را با هر آنچه را که بمن اعطا کرده است دوست دارم و میگویم که زنده کی با غنچه اش زیباست.

نجیبه "پاییز" محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلغ.



داستان کوتاه

نوشته م. زور

شکوه فده های خونین

سبب

پس از سالها، باری از نو، من و او گرد
 های کوچک باغچه را بیل میزدیم.
 احساس میبوسیدم درین جو شرمیزد. ما -
 درم که پس از عمرها، ما در برادر را، به
 کنار خود مویزد، به رخساره، چنین خلوصه
 اثر و پرتو از امید و آرمای باز مودر خشود.
 ومن در چشمان التهاب گرفته اثر داشت
 پیروزی را در میبافتم.
 من که تاب آفتاب خوردن رانداختم،
 خیلی زود خسته شدم. بلند بلند نفس
 میزدیم. لباسهایم از عرق زیاد بریدنم
 چسبیده بود. برادرم که حالم را دید،
 بلیزر را محکم به زمین خلاند و نفس بلند میبرد.
 آورده گفت:

" احمد! برو دم بکی. توه آدم شهری
 شدی، حالی دهنه بیل زدن زود مانسد.
 موسازیت تو خود در همچنان به کار ادامه
 داد. رفتی و چند گام دور تر زیر سایه
 بودی لاغری نشستم تا نفس را مست کنم.
 به تنه، بید تنه داده یکبار دیگر باغ را از
 نسرکد شتاندیم. باغ چهره اثر را از دست
 داده بود. دیوارها همه فرو ریخته بود.
 درختان همه زخمی و شاخ و قامت شکسته -
 بودند. از تاکها، فقط نقشه سیاهی جای
 مانده بود. جو کوچک کتب باغچه دیگر
 گلویی نداشت که آب بخورد. در عویذ در
 چندین نغمه، دیگر چغری های فراخ حوض
 مانند پیدا بود. وقتی باغ رنجور و زخمی
 رابه آن روز و حال دیدم بعد ریخ، اشکم
 جاری گشت. سرم را روی زانو ام گذاختم
 و رفتیم به سوی روزگار گذشته به یاد باغچه
 سبزما. * * *

هنوز عهدانستم که با گل چی باید کرد؟
 پدرم دست کو بکم رابه دست می گرفت و -
 خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی
 کردت گلپای پتو نو میبرد. همین که به
 کنار گلها می رسیدیم، بین راست و بید -
 رنگ به گلها حمله میبردیم و چند تا گل را از
 بوته بر میزدیم. آن گاه پدرم مرا روی -
 رستان خود بلند میبرد و خنده شان می -
 گفت:

" نی بچم، آدم گلپاره پر نمیکنه
 نی، نی جان پدر! "
 با پدرم جدان میکردم، هایبهای سر میزد -
 آدم و فغان و ناله ام بلند میشد. آن وقت
 اگر برادرم در آن دور و بر میبود فریاد بر -
 می آورد که:
 " پدر جان، ای احمد! هر روز گلپای
 موه میکنه، نمائنتر که ده ای کاره کنه. آگه
 نی نوشهایشه خات دواندم. "

آنگاه، پدرم مرا میبوسید و به برادرم
 میگفت:
 " گلها از احمد جان اس، گلها از
 بچم اس. " و مرا دیگر بار و دیگر بار میبوسید.
 سهد.

وقتی دانستم که گل را باید دوست
 داشت و دانستم که زیبایی گل، در زنده گیش
 است. دیگر برادرم از زیر پا شدن
 و پر پر گشتن گلها، تشویش نداشتم.
 گلها را به وقت وزمان آسودم و هرزه -
 ها را از کنار گلها خیشاوه میکردم. و هرگز
 در روزها، باغ را با زمینگذاختم که مردب بی دم
 همسایه داخل باغ شود.
 چه مهتاب شبها را، دور گلپای پتویی
 به نیمه می رساندم. وقتی مهتاب سایه
 سپیدتر را بر رخساره لطیف گلها سایه
 می انداخت و با دگی تر مخیز ساقه های نا -
 زکشان را موجنباند، فکر میزدیم، گلها -
 میخندند، گل ها میرقصند و گلها به گوش
 همدیگر شعر زنده گی را، آرامانه حالی می -
 کنند.

" بگیری بچم! "
 صدا آمد بر ما به خود آورد. ما درم
 پطنون جای توت را در برابرم گذاشته،
 برادرم را نیز صدا زد. و خود در وقت بسمه
 سون کرد ما. پارچه های کوچک و بزرگ
 و سفید و سیاه را که از زمین بیرون آورده
 بودیم، بر سر هم جمع کرده، کسوتکی
 ساخت. لحظه بی توت پاره ها را تاوسر
 کرد. آرام آرام پیزی زیر لب گفت. یکی از
 آنهارا برداشته و بر سر دیگران حواله
 کرد و با خشم و نفرت صدایش بلند شد:
 " ... نالقی، تباه ما کنی، تباه
 شوی! "

برادرم چارزانو در برابرم نشست.
 باد ستان سبزه سر و صورت عرق آلود -
 خرد را خست میگرد. قدمیانه و اندام لاغر
 را ورنه از کردم و به رخسارم دقیق شدیم.
 چنین فراختر بر چمن گشته بود. چشمان
 تب آلود میبوی از کتب های از فسه های
 آزاده گی و فرزانه گی را در خود داشت.
 از لای ریش بارین و کوه تاهش ریگان موهای
 سپید، رنگ آورده بود. و چنان به نظرم
 می آمد که گویا در برانی به پیری رسیده
 است. برادرم باغچه را از نظر میگذارد
 و چشمانش بر نقطه های میبوسیدم مات میماند.
 من یک گیلاس چای را نوشیدم، و او هنوز
 دست به پیاله نبرد، بود.

" احمد بچم! ایضا به میبوسی؟ "
 صدایم را با متوجه ساخت. لویا پارچه
 سیاهی را که در دست داشت به دور پر

تاب کرد. سپس آه بلندی بر آورد، از جا -
 برخاست و در حالی که به سوی ما راهی بود.
 گفت:
 " خدا میدانه و بنده های که ای
 روز هاره کشیدن و میبکشن. آخر چه خبات
 شد؟ " برادرم که هنوز گیلاس چای را در
 میان دستانش میچرخاند، به سوی من نگاه
 کرده گفت:

" خدا ایمان آدم ره نگیره، ای همه، یک
 آزمایش خداوندی بود، همه به چشم و سر -
 دیدن که خدا ایما حق اس! "
 من سندان برادرم رابه تا بید گرفته گفتم:
 " چه کسی میتانه ده برابر اراده خدا
 استاد هگی کنه؟ " و گیلاس چایم را تمام
 نوشیده، برخاستم و به سوی کتب باغچه
 بعراه افتادم.

مادرم به حویلی برگشت تا برای چاشت
 ما غذا تهیه کند. من ز نیل را از چم پر -
 کردم، برگشتم تا برادرم را صدا بزنم که چشم
 هزارا به آبروه باغچه نقل بد همیم.
 هنوز چند گام نه برداشته بودم، که صدای
 مهیب اصابت خیاباره مرا تکان داد و جا بجا
 میخکوب شدم. و آنگاه در میان دود و گرد
 و خاک همه چیز را گم کردم. در همین اثنا
 صدای برادرم به گوشم رسید:
 " احمد! "

من بید رنگ جواب دادم:
 " پلی. "
 - جوراستی؟
 - ها، ها، به جوراستم، سر خودت هم
 به خیر گذشت؟ "
 برادرم نه چند قدمی من رسیده بود، نه
 در نیال حرفهایش را گرفته گفت:
 " به ماتا زگی نداره، باای چیزها
 عادت کردیم. مثلی که بسپار تر میدی؟ "
 خدا میداند رنگ، چه قدر پریده بود.
 قلم هنوز به شدت میبید، که چرخ ما درم
 به گوشم رسید:
 " صبور احمد، کجاستی بچم؟ باز
 بلا یاری؟ "
 همین که چشمم به ما افتاد جابه جانمسته
 گفتم:

بجایی بچم، ده خانه بمیایی
 بجایی که ده هایش ده راه اس. "
 من که با گفته مادرم، ناخود آگاه یکی
 دو گام برداشته بودم، به برادرم اصرار نمودم.
 دم کجا بید به حویلی برویم.
 لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و
 در حالی که با من به راه افتاد، گفت:
 " بریم احمد، بریم. مادر بوچاره ما
 روز های بسپار بده گذشتانده، شوو روزش

ده تشویش میگذره. "
 مادرم نیز از جا برخاست و رنگش مثل
 چادرش سپید شده بود. چابک چابک
 همگام ما به سوی حویلی روان شد. در -
 همین وقت صدا های مهیب دیگر و دیگر
 دهکده رابه شور آورد. ما داخل حویلی
 شدیم. پس از چند لحظه دیگر صدای
 انفجار ها، آرام شد. برادرم از جا برخاست
 و تشویش رابه شاننداخته گفت:
 " احمد! نه برم خبر بگیرم که کسی او کار
 نشده باشه. "

این را گفته از خانه بیرون شد. پس
 از چند دقیقه دو باره برگشت. مادرم که
 آرام ساکت در گوشه اتاق، به دیوار تکیه
 زده بود، خود را راست کرد و پیش از آن که
 من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت:
 " بچم، کسی ره خو چیزی نشده
 بود؟ " برادرم روی تو شکجه کنار کلکهن
 نشست گفت:

" نی، فضل خدا، به محویر گذشتی بود
 مگم حویلی گم محب لالاره بیخی هوار کرده
 و گا و گوساله شه تکه تکه کده. زن بیجا -
 ریش ایطو چیخ میزد که فکر میدی اولادایش
 کشته شده باشن. حق هم داشت. چرا
 که هو گا و گوساله تمام زنده گیشان بسود.
 مظلومها بد که چه دارن؟ "

مادرم با صدای لرزان برید و بر رسیده
 گفت:
 " بلاد بهش بچم، خوب شد که خود
 شامه چیزی نشد، خدا آدمه کسه
 پیدا کده، روز شنبه کتیش پیدا کده. "
 این را گفته از جا برخاست و با صدای
 لرزان ما را مخاطب ساخت:
 " بچم، برم نامنه بیارم که گفتم
 شدی. "

مادرم اشک تندی مزه داری پخته بود
 وهی اصرار میکرد که " بخو بچم، خاطر
 تو میج کم انداختیم. "
 صورت در حالی که خودش به آهسته گی
 و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم
 را دنبال کرده گفت:

" بخو احمد، بیخی کم اشتها شدی
 مثلی که نانهای بی میج شار دلیته گرفته.
 مه هم وقتی ده فاکولته در میخوانند
 حال توره داشتیم. "
 سپس در حالی که لقمه نان خشک را
 در لای انگشتانش میمالید و نفس بلند می
 بر آورده آداه داد:
 " زمانه از آدم چه ها مسمازه و چه
 روز های به سر آدم میاره. خدا خودش
 بعوه در صفحه (۸۰)

من بیدار انگار خوابم

با احوال پرسی خشمی با هم معرفی می‌شویم • بدون مقدمه می‌گوید:

من به خاطر دفاع از خود نیامده‌ام و نه چیزی برای دفاع از خود دارم فقط می‌خواهم سرگذشت مرا که شاید برای هر دختر و پسری درس عبرت باشد چاپ کنید •

ادامه میدهد: ای وای که قلم زنده کسی من چه درد - ناک و ناچه حد تلخ است. مانند زهر است و من این زهر را هر روز، هر ساعت، هر لحظه و هر ثانیه قطره قطره نرو بهره‌ام • زنده گی من در سایه‌ها غوطه خورده است • آینده برام گنگ و نسل معلوم است • زنده گی ام بی خوشی‌ها است حالا خانه داشتن و زنده گی داشتن برام خواب و خیال گردیده است • پیش پای هر کسی راهی وجود دارد ولی من به بن بست رسیده‌ام • دلم تهی از آرزو هاست • و احساس تهی ماندن و تنها ماندن دیوانه‌ام می‌کند من کسی هستم که ضت و صفت خود را با دستهای خود به گور بدنامی سپرده‌ام •

آیا آن چه که برای من اتفاق افتاده وقتی شنیدید سرزنش نمی‌کند؟

جواب میدهم نی هرگز با من

که چه کسی باید سرزنش کند خواننده‌های جمله اند زیرا من همیشه يك شنونده بوده‌ام من فقط می‌شنوم و من هیچ‌کس این خواننده‌ها اند که باید تضاد کنند • بادیده گمان مخزون و چهره گرفته از قلم شیشه کلکین اتاق طوری به پدنه بی انتهای آسان می‌گردد که گویی می‌خواهد، انتهایش را بپاید • بعد همانگونه که در دل آسمان در جستجوی چیزی است

ادامه میدهد: این قصه من و پسر خاله‌ام است کسی که تک خورد و نمکدان را شکستاد • کسی که دم از مردی می‌زد ولی سخت نامرد بود • او پسر خاله‌ام بود خانوادده‌های ما همیشه دوستی با هم داشتند همیشه با هم بودیم بخصوص دوستی من و پسر خاله‌ام از سرچشمه منساو صحبت آب می‌خورد • من دختر مغزوری بودم • هر گاهی که از عشق و عاشقی می‌شنیدم خنده‌ام می‌گرفت ساعت‌ها می‌خندیدم اما او هیچگاه عشق را سخنه نمی‌کرد • وقتی می‌شنیدم، دو نفر به هم نرسیده اند تا تر میشد عشق را بسا قدسیتش حرمت می‌گذاشته اما با هم بی احتیایی که به عشق عاشقی داشتیم يك روز يك دست نامرئی و يك احساس ناشنا -

خته بی مرابه سویی او کشید آن چنان که در او نوب شدم، با او یکی شدم و بعد چون يك روح در دو بدن بودیم • مهرش چقدر درین راه - پیش رفتی؟

جواب میدهد: آنقدر که به بن بست رسیدم • بعد اشک دور چشمات جمع می‌شود و با آواز شکسته بی می‌گوید: او را هرگز نمی‌بخشم • می‌گویم حال بخشیدن ونه بخشیدن چه سودی به حال شما دارد • نباید آن قدر سهل الوصول می‌بودید • از طرز گفتار می‌رنجید این را در نگاهش می‌بینم سر خود را پائین می‌اندازد با آوازی که از شدت تا شمر می‌لرزد می‌گوید: باور کنید من خیلی غرور داشتم از دخترانی که منحرف می‌شدند نفرت داشتم او همیشه به من میگفت: تو يك تکه سنگ هستی تو هیچ احساس نداری من با نیروی عشق این سنگ را می‌شکم • و يك روز او این سنگ را شکست او مرا شکست و خرد کرد • يك نیاز دو جانبه ما را بهم نزدیک کرد آن قدر بهم نزدیک شدیم که حدایی ما امکان نداشت • در گوشه همیشه زمزمه می‌کرد که ما بهم می‌رسیم ما خانواده بی تشکیل می‌دهیم • سعادتشند می‌شویم • تون من می‌شوی و

قصه از ۱۰۰ نوشته کامله حبیب

بقیه در صفحه (۸۱)





خزان خزید به چشمان من بهاران کو
 بهار با غچه انتظاریناران کو
 دلم به سینه دشت برهنه میسوزد
 هوای عطر نفسهای کوهساران کو
 برای آهوی آواره روانم آه
 سگوت بستر اغوش لاله زاران کو
 چگونه سرو سرود سرور میز شود
 سلام شسته جبرئیل جویباران کو
 طنون باد به گوش درخت مهیچند
 صدای پای بشارت صدای باران کو
 گلوی کودک گل خشک گشت ماد صبح
 شراب شبنم توه شیر آبشاران کو
 به چشم برکه که آینه بهاران بود
 به غیر سایه سرهای سوگواران کو
 شبست و شعله رگبار و آشیانه خون
 شکوه خاطره آن شهر نور باران کو
 به خون نشسته عروس بهار در کابل
 حریر سبزه و دامان زرنگاران کو
 شکسته شاخه شعروشکفته شعله درد
 شکوفه زار غزلهای شاد خواران کو
 درفش قافله در دست باد آشفته ست
 نشان منزل گنجام رهسپاران کو
 چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته ست
 سرود چهچه کلچامه هزاران کو
 کلام باد پیام غمین پرودست
 سلام شاد به لبهای بی قراران کو

ز گلپهشت تماشا به چشمهای زمان
 به غیر خنجر خون خواران کو
 نه آفتاب نمیهتاب بیک امیدست
 چراغ روزن زندان روزگاران کو
 غبارم نفس راه را فرو بسته ست
 در رخ آنجبره به روزی سواران کو
 نقاب شام نهفته ست روی دزدان را
 چراغ چهره بیدار پاسداران کو
 ره سپاه به خواب دراز پیوسته ست
 نویسد نور به چشمان انتظاران کو
 به شهید شعره شرنک دروغ آموزند
 زبان حرف به غیر زبان ماران کو
 شکسته شاخه شمشاد شاد مانس من
 نواز ترنم سبزه گاران کو
 زا هتاد سلام و کلام خالی شد
 نگاه بوسی چشمان رهگذاران کو
 ز غصه کوه گریبان در بند - ز خمی شد
 به سینه من رتو قلب داغداران کو
 به "خارخانه" خاموش خواب خشکیدیم
 صدای پای بشارت - صدای باران - کو؟

نانزکه

ښه [دا څه کانس و شوي؟
 لکه بېعېسي بس ما شوم
 د ید لېوډ نھاګي کسی
 جوړولېه د د نھا شوم
 یومنانزکه شوم د لېو
 د ما شوم لاس کی لویېم
 کله یی لویېمه د لاسه
 په اېروڅا وړوکی پروت یی
 کله بیا په پالنگه ناستم
 د ما شوم له شفته

لاس می شتم بېستورم
 خو هېڅ نمخوشی په خپله
 پېسې هم لرمه شکر
 خو په لاره یی تللی نه شم
 لکه شل په خپل ځای پروت یی
 یوقدم اخیستی نه شم

سترګی هم لرمه ښکلی
 خوجانان یی لېدی نمشم
 د اسی تېر وند په منظر شوم
 چی "حمید" یی ارمانی و
 ښه [لاره می کړه ورکه
 په یی لاره لاروسر شوم
 کهدا لار کډی کهر ده

چی داوه ورباندی ځمه
 دازه کوم مکان ته لاړم؟
 داددی دنها ده خنده
 که دهغی دنها بامدی
 دا کڅه می دخپل یارد
 که محل دکوم اغیار دی؟
 ښه [دیچاند یی پوه کړه]

زمنه نه وینم په سترګو
 خوا حساس می راته وایی
 دنمرودا ورونه بلدی
 د فردوس د جنت منځ کی
 زمنه نه وینم په سترګو
 ښه [ته دا هرڅه وینسی
 زه خو غوږ کولی نه شم

خوله می شته ژبه می نه شته
 د ما شوم په خوله کی پېم
 لکه بېعېسي بس ما یی
 د ید لېوډ نھاګی کسی
 یوه نانز که یی دلېسو
 کابل

۱۳۶۶-۲-۲۴

د عارف خزان د دویمو څپرکونو

سائل نظر

خپلی دوه سترګی می په لاره کړم
 تاته په هر قدم کی بیا راشنی شی نوری
 په لس کونو ۵ په سل کونوا وزر کونو سترګی
 خپل دوه لاسونه می له اوږو غوڅوم
 د اېی شمړه یی مېوی ښا خونه
 د واړه به ستاڅ کی جوړه لکه امسا کښدم
 سترګی به زماوی ستاد لاری د پوی
 لاسونه زما به ویی مساحتاد پېو سولا سو
 بیا د د پوړه رسا
 اودا مساوړه څواک
 په سرگردانه لارویه هلنده وه دی لاره]
 تم چی نه شی
 ستړی هستومانه اوسائل نظردی
 پوهېم هلوری د منزل غواړی
 دورکی لاری د انجام افقی کی
 ستاد می له پاره
 د سبا ورځی غوڅوی
 یولوی منزل غواړی
 کابل

۱۱-۱-۱۳۶۵

دغزل مقطع

دا ستا په شونډ چی موسنا ویده شوه
 زما په زړه کی تینا ویده شوه
 چادی دشونډ و فیصه یا ده کرله
 ساقی ورپوری کړ مینا ویده شوه
 فتنی دسترګو دی چی وینسی شولی
 له دیره شرمه یی حیا ویده شوه
 د پیلو شو اېری چی گورمه زه
 ښه شوه چی سترګه د سبا ویده شوه
 چی رانه غواړی د زلمو زړه وینسه
 د زړه په کورکی می په غلا ویده شوه
 شاته کتل دی شول مقطع دغزل
 د ساز تاروڼی دی خندا ویده شوه

لطیف بهاند

نگاهی به رساله

ایاز

از دیدگاه

صاحبان

نوشته: داوود سهاوشی

در میان قصه های که زبان زد مردم - ماست حکایات ایاز خاص بی شک یکی از شهرتترین آنهاست. اخیراً رساله ای سه دستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خلهلی تحریر یافته و در آن سهای ایاز را از دیدگاه صاحبان بررسی نموده است.

استاد خلهلی کتبت ایاز را با بولنجیم (ستاره دار) و اورا ازایل "ایاق" کدر باد غوسه غوره تخار و هرات بنامه های جیشهدی، تینمی و غیره کوهی بساد موشوند، دانسته است به قول استاد، ایاز در ارایل رئیس غلامان سرای "رئیس گارد سلطنتی" و در اواخر نایب المطنه هند - وستان در دربار محمود بوده و از زبان ابو نصرمشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود مینویسد که به خاطر "بستن زبان بدگویان" خواهر ایاز را به نکاح خود آورد.

از این کتابچه چگونگی بررسی آمده که چون ایاز دارای "شایلی زینا و تانی شهرت" و ذکاوتی بی نظیر بوده و از جانب سلطان به او پیش از حد مایل میشد حتماً زرمه های اضافی در تقایشان وجود داشته است.

علاقه وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت عروسی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که:

"شبی محمود فرمان داد که ایاز کسوان خود را ببرد و فردای آن پشیمان شد و سخت اندوهگین گردید. از قسرت غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و مینقست تا آنکه عنصری ملک القم برای دربار محمود این دویتی را نشان داد و سلطان سه بار دهنش را در بدل آن پراز جواهر نمود."

کی عجب سرزلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خوانستن است کاراستن سرروز پهر استن است به قول عروسی "ایاز سخت تیکو صورت بود و متناسب اعضا راسته و ادب مخلوق پرستی او را عظیم دست داد بود. سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و با عشق ایاز بسیار کشتی گرفت تا از شارح شریعت عدول نکند."

قرخی سستانی ایاز را سالار ایماق و دل و یازوی سلطان به وقت بیکار خوانده میکرد

ایاز جنگجو سالار ایماق دل و یازوی سلطان و وقت بیکار

به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال مینمایند؛ اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فریدالدین عطار داشته و یاد آوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نیز در محمود به اثبات میرساند.

به قول استاد خلهلی حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدایی دست داده گاهی او را به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره می و سر - اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده می شمرد و او را شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایازش نامیده اند.

هفت دریا اند راویک قطره می جمله هستی هاز مویش چکره می شاه شاهانت بلکه شاه ساز از برای چشم بد نامش ایاز یک دهان خواهم به پهنای ملک تا بگویم وصف آن رشک ملک جمله پاکبها از آن دریا برنند قطره هایش یک به یک میناگرند

استاد مینویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

"من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است"

مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یکم هزار و سه صد و اندی بیت به آورده و در آن داستان طوره که خاصه او ست دانستارها گنجانیده قصه از این قرار است که:

"غازان به سلطان اطلاع می آورد که در قصر ایاز حجره ایست و نقل آهنین بر دروازه آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایاز هر روز بیکار به آن حجره داخل میشود. حتماً جواهر گرانبها در آن پنهان کرده است. سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یک چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شیبانی اوست چیزی نییابند."

هیچنان مولانا منطق پرداختن معاش میامیر را به ایاز در یک حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرا میرود، تشریح نموده در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایاز به اندازه سن از آنهاست بنا بر این او مستحق معاش میامیر میباشد.

استاد خلهلی مینویسد که شیخ اجمل

ایاز در قصه (A)

سواره کز در میدان در آمد زباند اختمدل های نظار یکی گوید که سر و دست برکوه دگر گوید گلی تازه است پهبار زنان پارسا روی کردند به کابون دیدن او را خریدار دلبران از تپیش روز کوشش هس لرزند چون برکه سهدار اگر بوسنگه خارا برزند تیر به سنگه اندر نشانند تا به سومار نه بر خیره برودل داده محمود دل محمود را خیره میند ار

اما به قول استاد خلهلی، عروسی - خلاف قرخی، ایاز را ترنگاشته و این در حالست که فوس در عصر ایاز و عروسی صد سال بعد از وفات او مینویست. استاد با یاد آوری از حکایت عرض حال پهریز به محمود در حدیقه الحقیقه حکم سنایی ا لتفان و اتحاد محمود را به ایاز در فرستادن او به است سواره "یاورد"

انسان به هر اندازه که عمر دراز و طولانی را پشت سر گذارد باز هم برایش خیلی کوتاه و زودگذر می نماید . پیرامون این مطلب هياتی (الکساندر کارباوسکی) و (ی . سمونوف) در کتاب خویش بنام " اورا ق ناخوانده تا - رنج " درباره اینک باید چقدر عمر بسر نماید تحقیقاتی را انجام داده اند .

کاندید اکادمیسین داکتر تاریخ کارباوسکی در این کتاب می نویسد .

در " مهابهارت " که یکی از قدیمی ترین داستانهای سرزمین اقیانوی هند است از ماده هياتی که عمر انسان را تا ده هزار سال بلند میبرد سخن رفته است ، اما ترکیب آن برای ما هنوز روشن نیست . مورخان یونانی میگویند سفین و ستروان هم در این مورد حکایاتی دارند .

در مآخذ های قدیم چینی هم گونه اسرار آمیزی در این باره سخن گفته شده است . اما سوال اینجاست که تا چه حد این ادعاها می تواند جدی تلقی گردد ؟

دانشمند فیلسوف قرن وسطی راجر بیکن در اثر خویش بنام " اسرار رازی عمر آوردن " است که پاپیوس یکسین آلمانی طی سالهای زیادی با ریاضت و تلاش های طاقت فرسا قادر به ساختن یک نوع دار و گردید که با استفاده از آن پنجمین سال عمر دهد و روزگار بسر برد .

در اثر مذکور از شخص که در سال ختالی بنام لسان چون نیز یاد آوری گردیده که در سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده و بیست چهارمین زن وی بیوه ماند . است این بدان معناست که لسان بیون در سال ۱۶۱۰ -

پید نه آمده و پس از ۲۶۶ سال عمر چشم از جهان پوشید ماست . همچنان بر بنیاد معلوماتی نهی و جی شخصی از اهل هند ۱۸۶ سال عمر دیده است (۱۷۷۰ - ۱۹۵۶) (وی در چنان حالت به کالبد تبدیل گردیده و مدت درازی رانه غذا خورد و نه هم آب می نوشید) (. . .)

اسرار رازی عمر

تقدیر تپس و جی آنقدر هم ممکن است حیرت انگیز نباشد . زیرا تعداد کسانی که از ۱۴۰ - ۱۴۸ سال عمر دیده اند هم نیستند . بقول خود تراواز داروی استفاده برده که عمر شرا چند دهه دیگر دراز کرده است .

روانشناسان درک کرده اند که انسان به قبول همان معلوماتی آماده گی نشان میدهد که با عقیده او مطابقت داشته باشد و اگر خلاف آن بود ، آنگاه میوشد آنرا رد نماید و با بهانه های برایش بترشد . بدین جهت خواننده گان را مجبور به قبول همانچه گفته آمدیم نخواهیم ساخت ، اما میخواستیم فکرمولا - حظت شده یی از دانشمندان بزرگ را در اینجا یاد آور شوم : به گونه مثال عالم شهیر امریکایی فرین که برنده جایزه نوبل است میگوید : " انسان اگر ساختن محرکه ابدیت را مدعی میشود ، تاگزیر با موانع طبیعی کاپسالت بر میخورد ، علی الرغم آن در زیست شناسی چنان قانونی که فقای فوری زنده گی افسوس را تصدیق کند و جود ندارد . "

به عقیده ویکو پریویسیچ دانشمند شناخته شده و رئیس اکادمی علوم جمهوری بلاروسیه شوروی میتوان به ابدیت باورمند بود .

راه های غیر مرئی دراز عمری نیز هستند . . .

" زامبی " را بخاطر این - آوری زامبی را . این سنت هم اکنون نیز در گایتی میان کاهنان " و دو " سرچ است . در این غذای قربانی که او را به زامبی میبایست تبدیل کنند زهر هلالی عصب تیترا - داکسون " را مخلوط کرده خورد وی بعد از مدت دراز زهر را از گوشت دندان یک نوع ماهی

میگیرند) .

شخص با استعمال آن جا - به جا از خفه گی و نفس تنگی میوزد : در این حالت روی جلد بدن شخصی تا ملاما کیود و عیشا - نر هم سان شیشه منجمد میگرد .

سپس او را به گونه یی زنده کرده و همچون غلام حلقه به - گوش بالا ییش فرمان میرانند . چه دلهی برای اثبات این مطلب وجود دارد !

در بهار سال ۱۹۸۰ در دهکده ورتراز مرکز پارتسار - پرنس شخصی ناشناسی وارد شد و در نزدیک یکی از بناها ایستاد . در این هنگام انژو - یلیکا کلاوس او را دیده ، فوراً برا - درش نترسید ، بلکه هر چه سال پیش دیده از دنها بسته بود ، هناخت . کمانی پس از دفن کردن ، نترسید و از قبر زد - یزند و حیات دوباره به او دادند . او همراه با غلامان دیگر در نیشکزاری واقع شمال جزیره از سر صبح تا شام کار میکرد . مدت بعد او را با آنها کشته شد و غلامان به هر گوشه و کنار پراکنده شدند . کلاوس نیز به دهکده دوست داشتی اش باز گشت .

محققان و پژو هشگران که این حادثه را بررسی و مطابقت لعه میگردند از ده ها شاهدی که در هنگام دفن نترسید حضور داشتند پرسشها و تحقیقاتی را به عمل آوردند . آنها از دفتر استاد بهارستان بنام البرت شورتساری پارتا - پرنس حتی سند را میخوانند بر وفات نترسید کلاوس که وفات

و دفن او را تایید میگرد و درهای سند و نفر داکتر مسوول نیز امضاء کرده بودند بدست آوردند .

همین گونه یاده هازامبی دیگر هم که وفات آنها به رویت اسناد در دست داشته از جانب پولیس و موسسات مربوط تصدیق شده برخوردار میتوان کرد .

این گونه حادثه ها صرف در گایتی رخ داده است یا در جا های دیگر هم ! اصول و از نو زنده شدن میان ساکنان استرالیا و آفریقا و ایالتا نیز معمول و مشهود است .

اساساً عنعنه " زامبی " در گایتی در وجود غلامان سیا - هیوست داکمه قرن هفده عرض اندام نموده که تا اکنون این سنت بر اصل خود باقیست .

برخی به مرده طوری جانی دهند که یکس از اشخاص بر - گزیده شده میان خنک های " ایسلیتکو " به خانه شخصی وفات یافته داخل و در هلوی مرده او در زمین میخوابند ایسلیتکو با همان حالت حداقل سه روزه خواب میبرد . سپس آنها با با هم بیرون میشوند و با صرف شمش " بخشی " از خاک تصفای گردیده میگوید :

" او را کلاغ تویریم به نزد خود خواند . " بقیه در صفحه (۸۳)

چراغ نسکس در میدان سرخ



از مجله تایم امریکایی
برگرداننده س. م. کوهن

در او تمام جلوه های زیبا
بی وجود دارد . پشمان موشی
بادر خشن موهای طلا یس
و لب های هوس انگیز باحالت
تحریر صورت به ناتالیا گروزینسای
هژده ساله شمایل خاصی داده
ست .

ناتالیا مدل مجله اندری -
نشریه "پرزورق و بزق پورنوگرا-
نیک ویژه" اتحاد شوروی است
که در اپریل سال روان به گونه
بهر رسمی عرض اندام نمود .
اندری یکی از دهها نشریه
نامرغوب ولی پر سر صدایی است
که برای جلب خواننده گان به
همچو شمی و رقابت با دیگران
رداخته است . اینهمه در شرآ-
ظنی صورت میگیرد که کلاس نو -
ست به مساله سکس ازادی قابل
شده است .

برخی از این نشریه ها از دیدت
گاه مطبوعاتی دارای کیفیت
عالیترند . اینک بازار خرید
و فروش ویدئو فیلم پورنوگرافیک
محتفل روسی های دلفریب برای
جلب مشتریان ثروتمند شهر
و سایر شب نشینی های بدنام
در مسکو پیداد میکند .

سلیقه ها - بیشتر با در نظر
داشتن سن و سال - در این
مورد فرق میکند . شماری از مردم
با نغرت به سوی همچو پوستر
ها و مجله ها هدیده آنها را
کثیف و هرزه میخوانند اما
تعدادی دیگر ادعا دارند که

اینها بسیار پدید آمده
استند و باید نمایش داده شوند
یستن از زنان با اشاره به مجله
اندری میگوید : اگر قبلا در باره
سکس آگاهی می داشتم ، امروز
ادم د یگری میبوم کمتر شرمند -
و ک و خجالتی حتی در برابر
شوهرم . مادرم هرگز در این
باره برایم چیزی نگفته بود .
میخائیل گرباچف رئیس
جمهور کشور به خاطر نگرانی
فزاینده مردم شوروی در باره
اشاعه انواع پورنوگرافی و سایر
نشرات سکسی در ماه دسامبر
گذشته برای تعیین مشی
اخلاقی جامعه فرمان مشخص
صادر نمود .

الکسی وینسلی مدیر مسوول
نشریه اندری میگوید که برای
چنگ آماده است وی که هنر
بند حر فوی و عکاس سابقه
دار میباشد از نشریه مذکور به
مثابه محصول فشار و خفقان -
جنسی دفاع نموده و روی این
نکته پافشاری مینماید که اندری
برای خواننده گان خود تصاویر
زیبا را " نه با قیاحت " قصه
های کمتر شنیده کارتونهای
هجوی سیاسی و هنری را عرضه
میدارد و در نظر است تا

حد از این مقالاتی در باره
نیشن و سورت و مسایل جاری
نیزه ان افزود گردد و به این
ترتیب اندری شرم اوریست .
مدل هاییکه در شمار نخست
در برابر کمره ظاهر شدند
انواع فحش ها وید برخوردار
تحمل کردند .

به هر عزت پورنوگرافی
رفیق یا غلیظ به معنی پول
است . ناشر اندری میگوید که
اولین چاپ مجله را
۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت
فی شماره شش دالر بید رنگه
پایان یافت . و در بازار سهام
تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید .
در کشوری که معاش او بسط
ماها نه ۲۲۵ دالر است - فرو
سند گان مجله اندری میتوانند
روز ۸۴ دالر به دست آورند .
هدف نامه تجارتنی " تجارت "
گزارش داده است که تنها سود
کاپی فلمهای ویدئویی سکسو
در مسکو تا چهار میلیون دالر
- ریک ماه میرسد .
آیا پورنوگرافی حقیقتا به
معنی پول است ؟ یا بمفهوم

ارسای لذاتی که سالها قسرت
غن بوده است ؟
جامعه شوروی باید راجد -
ید ولی طولانی را بنیاید تا
همچو محصولات در ان به
حیث نورم پذیرفته شود .
گلا سنوست عقاید جدید را -
پوشکش نموده است . اما باور -
های کهن سخت جانند .
خانمی در صحبت تلویزیونی
اش گفت : در رابطه با اخلا -
قیات در اتحاد شوروی بایسد
بگویم که ماسک نداریم
واضح است که این خانم اندری
نمیخواند .

تو بگو من هم میگویم

اوپچی طور است؟



میمونه غزال: **عکس به هنر**
تواند بی حسبه
تواند خود را

حبیبه عسکر را می توان در قطار ورزیده ترین و برجسته ترین مثلثان سیتی کابل تئاتر شمرد او در صول کار پرشورش در تئاتر کشور بحق که در همه نقش هایش هنرمندانه در - خشیده است . حبیبه عسکر در شمار هنرمندانی است که زنده گی اش با تئاتر با عشق عمیقی پیوند خورده است ، او زنده گی بدون تئاتر را زنده گی خالی از آفرینش و ایجساد - گری می انگارد و علی الرغم همه دشواری ها صادقانه در **بعیه در صفحه (۸۹)**

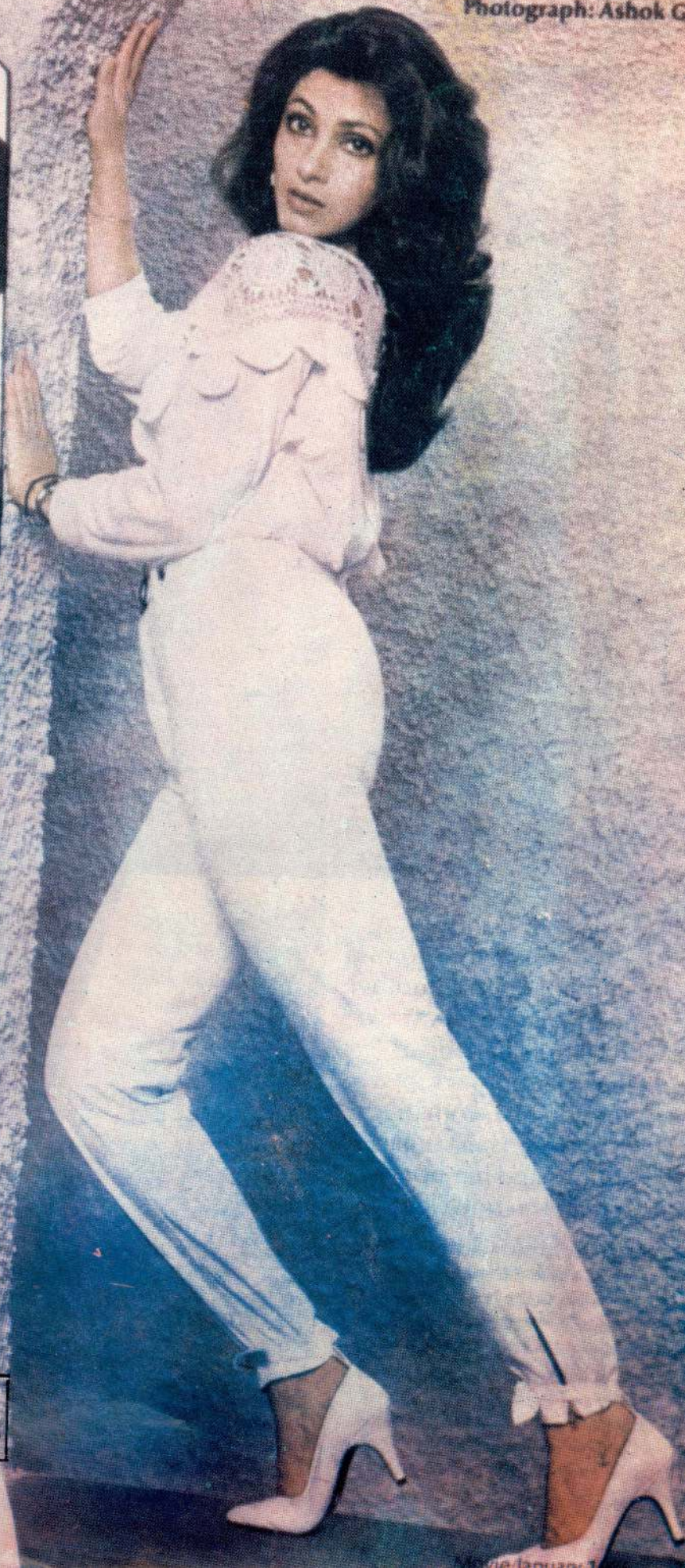
حسبه عسکر

میمونه غزال به نقش نرسید



تراز خود زیاد احترام دارد و از آنها به نیکی یاد میکند . در روابط اجتماعی خود زهنست خوش - خورد ، صمیمی ، متواضع و - مهربان .
 در کارهای هنری اثر هر یک بسته گرانمی شناسد که اگر همین گنه پیش بروند آیند - در نشانی راستبالی خواهد کرد .
 من به میمونه غزال به هنرا و ن سکا از به دیده قدیمی - ن

مشکل است هنرمندی که - اکنون بر صند شهرت و محبوبیت تکیه دارد خوبی هایش را در جملات کلمات و حساسات گنجانید .
 میمونه غزال هنرمندیست که وقتی نقشش برایش - میرده میشود میگوید خودش را در قالب نقش حادثه با آن زنده گی کند و به نقش نفس بیخشد .
 و ، به هنر خود عشق میورز و آنرا با همه قدسیتش ارج می - گذارد . یکی از محسنات او اینست که به هنرمندان بهشقدم



د مہل کپاد یہ فرح و مند کی سے ہنرمند سہنای
ہند شرح مربوط راد رصفحه (۱۳) پخوانید



جنگ ها و ستکری ها همواره قربانیان زیادی بر -
زمین خدا بجا میمانند ه از آن روزگار که چنگیز و تیمور
سکندر و ناپلیون و هتلر لشکر کشید و سوزمین ها را در
زیر پا کرد تاکنون قریب میلیون ها استخوان شکسته
زن و مرد و پیر و کودک خاموش شده است اینک جنگ
خلیج نیز به دنبال خود تراژدی بزرگ انسانی را در
تاریخ بشریت بر جا گذاشته.

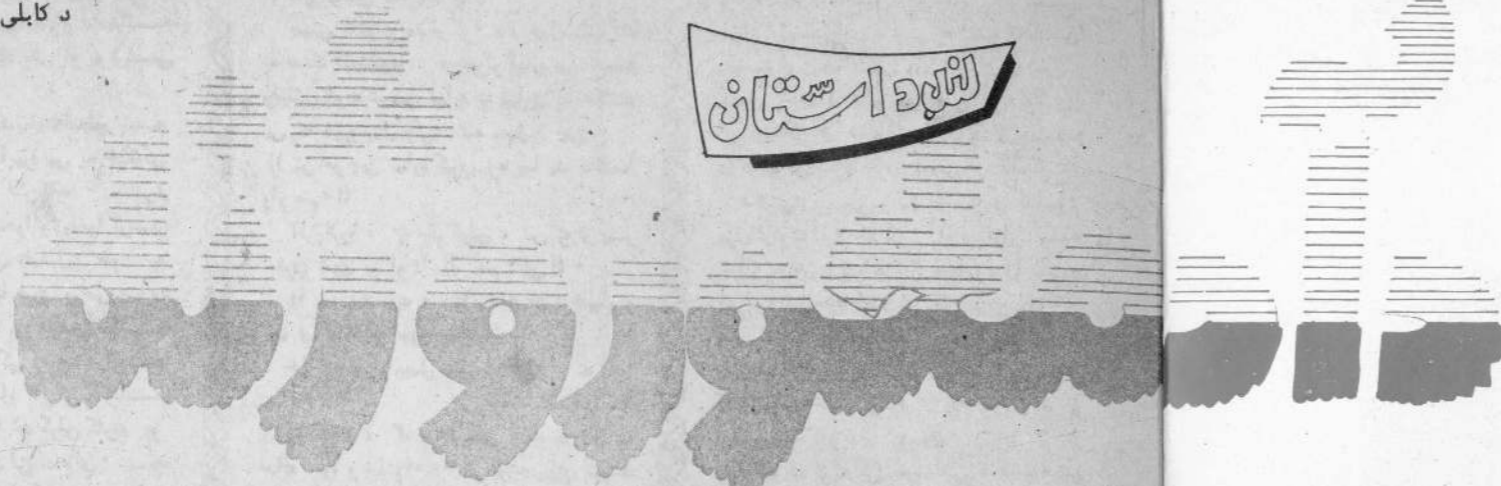
میلیونها مهاجر کرد که روزانه صرغافه پنج تا ده
هزار شان بخاطر گرسنگی و بیماری قربانی می شدند
در زمین بزرگ خدا چنین آواره شدند که در تصویر ها
شما این مهاجرت عظیم قرن را با قربانی می مانند آن
می بینید .

زمانیکه ما این تصویر را می دیدیم به یاد آوردیم
صد ها هزار مهاجر افغانی را که آیا چگونه زنده کسی
دارند و ملت خویشان را که بیخ از سیزده سال است در
آتش جنگ می سوزند شاید تصویرهای افغانی که پس
ثبت نشده یا بد ستر میمانند و بزرگتر از بیس
برای ما دانسته باشد چرا که از ریشه و خون واستخوان
خود مایند و باز این تصویر اندوه بزرگی دارد چرا که
بسی آدم اعضای یکدیگر اند .



د کابلې والا ژباړه
د اسلام سپشاګرۍ راوه لیکنه

لشکر د افغانستان



بابو ولی ماته غوږ ته نيسې او ارايه خپل
خوب نګړې ؟
څنگه ته غواړې چې دخپل ګران نېکا ري
پلار زړه ورتوب ووينې ؟ يوه پيشو به هم
نېکا نګړې .

کاناکارا خو له خپل نېايه راکوز شو او وېس
وېل :

ا غلى شه ، يو يادون وړنې وروسته
به زېرې ووينې .

چېش بايو به خپل پلاريسې رهې شو
اودکيسا واراو له پوستن سره سم پيسې
د تېرې شپې توله کيسه وکره ، خو سپره
له دې هم کيسا واراو له رېشخند څخه د کي
خبرې کولې .

کاناکارا جو چېمه وکره چې :

((خوله وتره او رېشخند مه وهه . . .))

چېش بايو او رامو لو دواړو وځنډل .

((په ياد ولره و هېمه تر زېرې پورته
هم و به يې . . . په پاي کې مړ کړم .))

دا خبره کاناکارا خو وکره او تشناب ته ننوته
رامو لو خپل بادار ته په خندا وويل چې :

((صاحبه ، هغه نوره به تشکوه هغه
تند خوږه سړې دې ، که چېرې تاسې دوا .
ره د کو چنوالې ملګرې نه واي ، له دې
خندا ووسره به يې وژلې وای .))

کاناکارا خو کله چې خپل مخ اولاس وړ .

پسمنغل نو رامو لو ته يې وويل چې له پري
خبرې پرېزه او کيسا واراو ته تهره ورکړه .

کله چې کاناکارا جو بيا څنگه ته دننوتلو
تبارې نيوه ، کيسا واراو دورځنيو و تايېسو
د يادو لو په توګه پير لور او زوويل چې :

((يوون پر وخت شې ، نن بيا هماغه شې))
د دې خبرې په کولو سره نو او له کاناکارا .

لسعا پاته واړوي

چېش بايو ته هم سا ايستل ګران وو .
د تېزو کړسهار خوت اوداسې نېکا رسېده
چې که اګې کيم ځناور رادان وي .
غوږ يې لا پيسې نا ارايه شو او رسې پيسې
کډوله .

بېه د قېته - دوه د قېتي - پينځه د قېتي .
کاناکارا خو له خپل تويک سره ګراناست
وو او غوږ يې نېولې وو . يوه پيسې هم لست
ته لري له دې څخه په خپلو پېل وکړ .
دوه سوزګيان دغوايي خوا ته راغلل اود
غوايي په ليدو سره يې مند و واخېست .

او ولاړل . کاناکارا جو ونشوای کړاي چې
سوزګيان ووينې ، خو هغوي يې له زغ
څخه وپېژندل . هغه نا امله شو تويک
يې په نيمه کېښود خپلې خولې پيسې
پاکې کړې اوله نمانه سره يې وويل :

په زېرې څه شوي يو چې غوږېده ؟
ايا هغه خپله لاره پرېښوده او په بله
لاره ولاړ ؟ بېرته به راوګرځي ؟ ايا
زېرې دوي په پېر وپېژندل او همان پيسې
ورک کړې څه وشو ؟

په څنگل کې د مساپرانو د خوښ ترڅنگ
يوه پيسې خپل ، خو د زېرې په هکله هېڅ
خبره هم نه وه .
کاناکارا خو هم په تنګ شوي وو خو دا
هغه وخت وو چې دخپل زورې د زويناسې
په حال کې وو .

کيسا واراو او مړ دووې رامو لو د مساپرانو
نوله خوښ څخه د زين خوا ته راغلل . هغوي
مړ شوي زېرې ونه ليد او غوږ يې په خپل
لغاي کې تېرې وو .

کيسا واراو په خندا سره هغو ي ته
وويل چې :

((پرېزه کاناکارا جو ! سا په ناتوانسې
کې يو بله ورځ هم زياته شوه او څه چېش

آدمخور زېرې چې پينځه تنه يې سړي
او نور يې يې حساب وژلې وو ، له خپله نېايه
په خو ځمېدو وو . کاناکارا جو په يوه کونډه
کې چې په څنگله کې وه له لسو ورځو پدې
خوا يې د زېرې د وژلو لپاره مړچل نېولسې
وه او په څنگله کې به د پخوا او اېخوا ګرځېده .
ده به د زېرې د پېنو پلونه په هر لوري کسې
لېدل ، خو زېرې به د مړچل خوا ته نه راسته
زېرې دا ښه گپله چې پر غوږ يې باندي
حمله وکړې .

نياسې چې زېرې لس يا پنځلس د قېسې
پورته راشي او دا څنگه چې پخوا پيسې ده
چار چاپېره د پېنو پلونه لېدلې وه . کاب
نا کا راجو له نمانه سره نکر کاچه چې اوس
په زېرې راشي او دې به پري يرغل وکړي
او مړ به يې کړي . گپله به دې له مړ شوي
آدمخور سره يو نېاي په نېار کې وي . د
پروالېتوب چاپېره ، عکسونه ستاينلېکونه
او دا سې نوره يې به برخه شي .
ده سترگو له تيارې سره عادت درلود
او د شپې په ګرد څنه فضا کې به يې هر شې
لېدل . د شپې له درې بجو څخه تېرې
شوي وي . پوي - پايه کوم پېنو نور وپېژندل .
کانو ته خبر درې ورکړ چې تراوسه لاهم
هرڅه نه دي سم شوي .
ګرد او غبار له غونډې څخه چاپېرو
او د زېرې نوره عار له نژدې څخه اورېدل
کېده .

چېش بايو په خپل نېاي کې ونيوېد او
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا .
ري يې ونيو . داسې نېکا رېده چې د آد
مخور غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده
ورکړې وي ؛ خود زېرې له غوږ هار سره
سم دغوايي غوږونه هم څک شول او پيسې
زور زور يې نفس ايسته .

ننه شپه تېره وه . د سپوږمې ژبه ګونه
ورو ورو ، و بېده اود امر په نمانده شخړو
کې دغوند يو سرته ګرد جن برېښېده .
هله کاناکارا جو او زېرې يې چېش
با يو له خپلو تويکو سره په مړچل کې نا
ست وو او انتظار يې کيښ چې ګوندي زېرې
به په تياره کې د بو توله مننه راوېسي
خو قدمه وړاندي دوي يو غوږ يې د زېرې
د شلمې په توګه تړلې وو او سپين حيوان
حتي په تياره کې له ورايه نېکا رېده . غوږ يې
يې پروا پروت وو او خپل شخړند يې ، ا هه
کله به چې ياد لگېده نو د هغه بدن به يې
پېژد او په دې ګراره کړاړي کې به يوازې
د هغه خوت هندارنگه کونګان هم د خوراک
ديدا کولو لپاره له خپلو نمانو څخه الوتې
وو .

چېش بايو د سره له لاسه په تنګ شوي
دوه خو کاناکارا جو يو ننه نېکا ري وو .
ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېش
با يو به د سره له لاسه کاوه ، نه خوښېده .
د هغه شو بين ساعت د شپې د ونيې يې
نيودلې چې ناسره په څنگل کې دکوم نمانا
ور چېش خبرې شوي . سدلاسه وحشې
پسو نو په رېښارو پېل وکړ او په ټوله دره کې
يې ناري خبرې شوي . د دې له څنگه
پېنو ګانې هم وډاړې شوي ، په چېسو
يې پېل وکړ او دوتوله يوه پناخ څخه سه
يې بل پناخ ته ځمرونه وهل .

زېرې له خپله نېايه و خو ځمېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نوسود
نمان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېاي وډېده .
زور کې يې وهلې او رسې يې کډوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

زېرې له خپله نېايه و خو ځمېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نوسود
نمان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېاي وډېده .
زور کې يې وهلې او رسې يې کډوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

زېرې له خپله نېايه و خو ځمېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نوسود
نمان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېاي وډېده .
زور کې يې وهلې او رسې يې کډوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

زېرې له خپله نېايه و خو ځمېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نوسود
نمان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېاي وډېده .
زور کې يې وهلې او رسې يې کډوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

زېرې له خپله نېايه و خو ځمېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولگېد نوسود
نمان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږ يې هم په خپل نېاي وډېده .
زور کې يې وهلې او رسې يې کډوله .
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .



جو سره پوهي وځندل
 ((کاناکاراجو)) دکوتی په دالان کس
 ودرید او تویک یې هم په لاس کي نیولی
 وو. گرد او غبار لري شوي وو او دښمنګه
 خپوانه یې کتل. د ښمنګه ونی او بوتی
 ټول شته برېښدل.
 کاناکارا جو د هغه بدبخت معنور په
 هکله چې د کلی چار چاپیره یې په خلکو کي
 د ارمځ ته راوړي وو، فکر کاوه. یوه ورځ
 کله چې په ښمنګه کي د پخوا او اخوا کرهښه
 د زمري د پښو پلونه یې ولیدل، خو په
 غوږ پلو نو باندي دوه یا درې ورځي تیري
 شوي وي. یوه بوتی ته یې نژدې داسی
 نښانی ولیدلی چې کواکي زمري به اوسه
 ښیلي وي. ده په خپل کار کي لازمه
 تجربه درلوده او دا څه گران کار نه وو
 چې دې به یې پوهیدلی نه وای. یوه
 ورځ د یوه سوري په خوله کي ودرید او
 غوږ یې ونور. داسی یې گمان وکړ چې
 کواکي دننه په زمري پکي وي. سوری ته یې
 یوه تپزه ورواچوله چې که چيري زمري دېا-
 ندي راووسی، خو د زمري پرمهالي دوه غر-
 سان له سوري څخه باندي وتل. د پښی
 پر شاسی دوه بچیمان کلک نشی وو. نر
 خوس د شاپه پښو ودرید او په چمخو
 یې پیل وکړ. کاناکارا جو ودرید او خپل
 تویک یې ورته ونیو. خوس هم ودرید او په
 شاو لار. لمر به تودید ورو او کاناکارا جو
 هم وړي شوي وو. دی بېرته هڅی کونیه
 کي ته ولاړ چې تقریبا تم پیل ورڅخه لري
 وه. نابیره ودرید او د پښو پلونه ولیدل.
 هوسه دا د زمري د پښو پلونه وو او دا-
 سی ښکاره چې کواکي معوان زمري
 دې. نر یې په دویکو شو او د پل په نر-
 لوی پیل وکړ. په دې ډول کوهه کس
 ته ورسید او په حیرانتیا سره یې ولیدل
 چې زمري له دیوال څخه څیز وهلې دي.
 د څیز په وخت کي د زمري د شا د پښو پلونه
 واخسته او په دې هکله یې له معانه سره
 فکر کاوه.
 دکوتی دروازې پوري وه. په کوتی کس
 دننه چمتی باپو، رامو لو او کسوار او تطلی
 کولی. ده د زمري د پښو پلونه تعقیبول،
 هغه په خپلو سترگو د زمري د پښو لاندې
 شوي پلونه دکوتی په بړنده کي ولیدل.
 ده غوښتل چې نورو ته وژغري او د زمري
 د پښو پلونه ورونیسی؛ خودا کار یې
 ونکړ. سترگي یې پټې کړې او له
 بړندي هڅه یې گام واچاوه. په دې وخت
 کي یې په ژبه کیم فی ولگیده او زنه پس
 وکړې شوه؛ خوده نابیره په منده پیل
 وکړ او پلونه یې شارل. دلای له منځه یې

شاته، هلته یې کوهه کي وه. مکمل
 په خوشحالی سره بیرته کوهه کي ته راوگرځید
 او دروازې یې ټک ټک کړه.
 چمتی باپو ورځلاړ کړ. ده خپل تویک
 په ښمنګه کښیښود، د خورلو لپاره یې څه
 وغښتل او د شیبی لپاره د تباري په هکله
 یې په خبرو پیل وکړ. ده وویل چې:
 ((ترڅو چې تبار کوزي زه پیا پد دلتنه
 راوسم))
 ((پلاره، زه نشم کولی، نن و ډیر
 سترې شوي يم او تاسره نشم تللی))
 ((ښه ده زه، زه په هغه د خپرو
 گردې له معانه سره وساتم))
 خو کسوار او وویل چې: ((نه، نه و
 نه))
 ((گران، که مړم شې، زه به دې له
 معانه سره وساتم... تر اوسه پوري ته
 د ښکلو او غریبو د لوزي شاعري، نن شپه
 په زما شعر تا ولپه وي))
 کاناکارا جو هڅه وکړه چې خوبا ولسی
 شي؛ خودو مړه احساساتی وو چې ویسی
 نشوای کړای. رامو لو تباري تپه، خراغ،
 د او بو بوتل او داسی... کس
 کي کښیښود، تویک یې...
 سونه یې په کتار وږه کي سره بربر...
 چمتی باپو خپل پلار ته ور پالمهتوب هیله
 وکړه او کسوار او تویک په لاس کي واخست
 او ترڅخه شو.
 کاناکارا جو څه څه ور په یاد شول او له
 را مو لو څخه یې پوښتنه وکړه چې چاره یې
 په یکس کي اچولی که نه؟ رامو لو بښنه و-
 غوښته او بیرته کوشی ته ولاړ. کاناکارا جو
 دغوا یې رسی چمتی باپو ته ورکړه او رامو-
 لو پس ورغی. کله چې رامو لو له چري سره
 له کوتی راووت، کاناکارا جو څه ورته وویل
 خورا مو لو په عوای کي ورته وویل چې:
 ((هو صاحب، زه به وښی واوسم))
 کاناکارا جو او کسوار او تپاکلی معای ته
 ورسیدل. راجو غوښی په هغه معای وتاره
 چې هغه پله شپه یې ترلې وو. همدارنگه
 له کسوار او سره یې مرسته وکړه چې په
 ونه باندي وڅیړي. په پای کي د پخپله
 هڅه وکړه چې پسرچله کي معان معای
 په معای کړي. کاناکارا جو غوا یې ته شنه
 واښه ورواچول او رسی یې وکله چې کلکه
 ده او که نه ترڅو غوښی معان خوشی نکړي
 وروسته له دې چې پر دغو تو لو یې پناور
 راغی، دې هم مړچلی ته وځوت. د زمري-
 چلی پر سر یې غو دوسی شنی خانگیسی
 واچولی او داسی گمان هم نکیده چې
 کواکي دله به هم څوک وي او که نه. په
 پای کي ده تویک ډک کړ او د ښمن راتلو
 سترگی په لاره شوه.

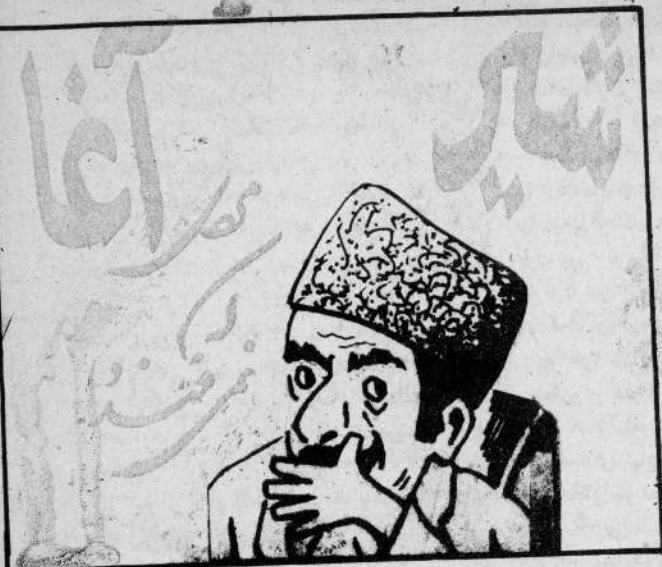
نهاره په خیره دوه او یو خو شمېر ورسته
 سپوزی داسمان په ختمو څرخه کس
 ښکاره شوه. د کوز او وحشی گام ویش
 چمتی او به غاري د شیبی په تباره کس
 د پخوا او پخوا شنی وی. دوی له مور-
 جمل څخه د سپوزی په زنا کي کولای
 شو کوهه کي او هغه غمخوارانه چس
 د کوهه کي شاته وه، وویسی.
 د شیبی لاس یې وی؛ خو دوی کوم
 بریا له تویک تر لاسه نکړ. او ریلکمان په
 سکلو ته هری خواته تلل مخاوری او دوی
 تر لاسه سیمه په خپل لمان کي پیچله. د
 غوا یې د لکی څښ څښ چې غوماشی په
 یې شول له ورابه او پیل کیده. نابیره
 کاناکارا جو څه حس کړل. لکه چې شپز م
 حس یې په کار پیل کړي وي.
 هلته له کوهه کي سره سېس په غښدو شو.
 ده غوا یې ته وکتل. غوا یې هم دکوتی-
 کي په لور کښل او نورو نورو سایی کښل.
 دکوتی کي ورځلاړی وه او دالان د
 خراغ په زنا روښانه معلو میده.
 کسوار او دکاناکارا جو په غول کس
 ورسید چې: ((اورچا خلاصی کسړی دی))
 ((شای رامو لو یې))
 ((په شپه شپه کي؟ دغه لپاره؟))
 ماته قهوه راوړی!
 ((شه؟))
 کاناکارا جو د کسوار او سر خپل لمان شنه
 را نژدی کړ او په غور کي یې څه ورته وویل.
 سېس غول او خراغ را نژدی کیده. په
 تکوخت کي نابیره دکسوار او و له خولسی
 چمخه ورته چې:
 ((ډیر ژمیل یې! څه هیڅ انسان نه یې
 ته شيطان یې، تا غو ښتل چې خواره کي
 رامو لو د زمري په خوله کي ورکړي. رامو لو
 ور چمخه کړه چې بیرته وگرځی))
 دا
 خبری یې د لپونی په شان کولی. کسوار-
 وار خوله خلاصه کړه او چمتی یې وکړي
 چې: ((رامو لو... بیرته وگرځه...
 بیرته وگرځه... رامو لو زمري به دې
 وڅیړي))
 او کاناکارا جو یې په لاس خوله ورته کړه.
 ((دخداي لپاره! خوده ډیر وښکی ده!
 تابه دروغو داسی وپلی چې کواکي سردی
 خوزیزي او رامو لو ته دې وپلی چې دلتنه
 تده ورته راوړي ترڅو یې د زمري خوراک
 کړي! ته خوده خاین یې! رامو لو
 خوده یو ښه خد شکار وو. تا څنگه په پسر-
 حس سره د یوه سړي د وژلو پلان طرح کړي
 وو چې په صداقت یې شا خدمت کاوو))
 کسوار او د! خبری له زرا سره پو معای
 کولی؛ خو کاناکارا جو غلی وو. دکسوار او
 سترگی لملدي او ورو ورو غلی شو؛ خولگی
 ته تللی وو؛ له دې کله چې لپاره تنگه

یې وپلی.
 کاناکارا جو له ونی څخه را کښیښو او له
 کسوار او سره یې هم په کوزیدو کي مرسته
 وکړه او ورته یې وپیل.
 ((په سپوزی، کرسنه لار شه آرام
 وکړه او هرڅه دی چې لیدلی دي هر یې
 زه. دا خبره په یاد ولره چې ته او سستا
 کوره نی زما په پسر ویند کوي. حتی چمتی
 باپوته هم دا خبره ونکړي. زه زمري لپوم))
 کسوار او ورته وویل چې: ((هو ولاړ
 شه او خوار کوشی را مو لو چې ستا لپاره
 مړ شو، ولته. زمري مړ کړه او دیوه
 لوی ښکاری په توگه معان خا کوهه ورو-
 بیژنه...))
 ((کسوار! او کاناکارا جو خپل تویک
 پردي راواړ او))
 ((اوه! هغه غاري ما وژني... ومی
 وژنه. دا لومړی پیل ندې... رامو لو
 ... رامو لو... ته ددی نانسانه
 د لاس ښکار شوي))
 او کسوار او
 دکوهه کي په لار د لپونی په شان خوله
 واخسته.
 کاناکارا جو هغه معای ته ولاړ کوم چې
 زمري پر رامو لو باندي ورتوب کړي وو.
 چات شوي خراغ تو تی هری خواته پرغی وي.
 شا او خواته بو تی ټول تر پښو لاندي شوي
 وو. د زمري د پښو نښی پر هکله لیدل
 کیدی.
 داسی نښی نښانی لیدل کیدی چې
 کواکي کوم سړی له معنور سره جکه کسړی
 وي. د قهوه لو یې هلته پروت وو.
 بو تو په سر اخوا د پخوا د لغو نه ښکاره ل
 کاناکارا جو پر هغو لاس مواهه چې پسر-
 پیناک وه. دې په دې یوه شو چې هغه
 ونی دې.
 ده درامو لو په هکله فکر وکړ ټول معان
 یې ورپزید او یسای د لپولو کاره ادامه
 ورکړه. ده د زمري د پښو پیل ونیو. د
 معکی په سردو خطو ته معلو میدل؛ لکه
 چې کوم شی کش شوي وي. د زمري د پښو
 پلونه د دروند شنی د کتو و لو له کبله
 زور زور ښکاره پیل. داسی گمان کیده چې
 زمري به ښکار تر ستونی نیولی او کش کړي
 به یې وي. دلای په اوزدو کي د بو تو په
 کښته ښاخو نو باندي د پښو شاخگی معلو-
 میدل.
 دې مخ په وړاندي تی او تویک یې ډک
 کړي په لاس کي نیولی وو ترڅو د هر یې
 واقعی لپاره تیار واوسی. موش له خپلو
 معا لو څخه الوتی. زمري هم د تگ لاره
 بدله کړي و او د لغی لرونکو بو تو منځ
 ته تللی وو؛ له دې کله چې لپاره تنگه

وه، په هغه معای کي چې زمري له معانو
 سره مخامخ شوي یو نوله ډیر زور څخه یې
 کار اخستی وه. په دې توگه د ښادام
 وښتان او د پستو کي تو تی له ورابه ښکا-
 رېدی.
 دغو نلوي لاندي معای کي د پښو حوض
 وو. هغه وخت چې زمري دغه معای ته
 رسیدلی و ښای ډیر د سترتیا احساس یې
 کړي وي. نوی ښکار په ښمنګه غوړ معلو
 وو او وروسته یې له کوم پیل معای څخه
 په خوله کي نیولی وو.
 داسی ښکاره چې داسی ښکار کړي
 حیدان د کتو لو په معای په خپله ښارولسی
 وي. همدارنگه پر غونډي باندي د ختلو
 په وخت کي تپزي سره لري شوي وي.
 کاناکارا جو دغه نښی نښانی تعقیب کړي.
 لکه څنگه چې دې تویک په لاس په غونډي
 باندي ورو ورو را روان وو نو یې معان خو-
 لی شوي وو. وروسته له یوه لارو هڅی
 څخه یې وپلی تر سترگو شوي. په یوه معای
 کي د خوس د پښو پلونه معلو میدل او دا-
 سی گمان کیده چې د پښو په یوه یسې به
 تر کوهه معایه تللی وي، خو یې ښیمان-
 شوي وو.
 تاکته غره وه او لمر سړی سوزاوه. کانا-
 کارا جو وړي اوسترې شوي وو او په سختی
 سره یې تگ کاوه. دې پر دویونو د...
 باندي پورته شوي وه او بیا کښته دري ته
 رافلی وو. هلته په ونه کي یو کارگه ناست
 وه او په لور اوازی چېمی وپلی. دده
 اواز په توله دره کي انگارې خبرې کړې وي
 کاناکارا جو داسی گمان کاوه چې ښای دا
 تباري او چېمی به په خپرو سې وپلی.
 یوه شپه وروسته هغه تپو سان ولیدل
 چې خپل ورو نه یې نیورول او کله چې
 ونی ته ورنژدی شو یو سبل لمان په پسر
 غز سره والو تل. کاناکارا جو په ونی تکه وکړه
 او د یوه بو تی خواته یې کښل. دده سترگی
 نمسی پتی او نمسی زنی وي. هلته یې یو وړی
 سړی ولید چې لوخ پروت وو. مع یې پوي
 خواته اړولی وو او نهای خورل شوي وو.
 کولس یې ټولی راوتلی او پوي خواته پرغی
 وي؛ خو کانارا جو داحزمت نه درلود
 چې د رامو لو مړی ته په خپر سره وکسړي.
 نابیره یې تبه په رگو نو ورنسته او په ستر-
 دیدو یې پیل وکړ.
 ښای چې زمري به وروسته له هغه
 چې نهای یې خورلی وي د او بو غښلو
 لپاره کوس خواته تللی وي، خو ښای چې
 مخکی له ماښامه بیرته راشی او نهای نور
 یې هم وڅیړي نو لازمه ده چې وخت ضایع
 نشی. کاناکارا جو چار چاپیره وکتل. د
 پتیدو لپاره کوم معای نه وه. هغه ونه چې

مړی ته نژدې ولاړه وه، وچه شوي وه او
 پانی یې نه درلودی؛ خو هکله تقریبا
 لس یا دولس متره لري یوه بله ونه ولاړه وه.
 دا ونه ډیر جگه ته وه نو هکله په هڅی کي
 ناستی ده دغان لپاره خوندي نه گانه
 زمري کولای شوای چې په اسانی سره هر
 څوک چې هلته ناست وي ورتوب کړي.
 کاناکارا جو د یوه غټ بو تی لاندي پست
 شو او دا پیل یې د معان لپاره ضایع
 وکان. ده د ناستی معای پر پښه باندي
 پاک کړ او کښناست. هغه بیا یو څه
 ښاخونه او گاهې په سرواچولی تر غو-
 ښه پت شي.
 معان او داسی نور حشرات په مړي
 باندي لگا وه او تیري تاویدل او مړي
 بوي په اسانی سره سپوزی ته راغ. تپو سانو
 چې ولیدل څوک نشته نور کښته شول او په
 خپرو یې پیل وکړ. هر کله به یې چې په
 مړي باندي حمله کوله، ټوله شاوخوا به
 بوي ونیوله. کار گانو په هوا کي انتظار
 ایسته چې تر څو وکړي چې څه ور پښ نشی
 خو نابیره د یوه لوی معنور غز تر غوز و شو
 او کاناکارا جو خپل لمان تبار تر او معسر
 شو. معنور نژدی وو. مخامخ بو تی نیوریدل
 یو بد رنگه غټ سورا ښکاره شو، د غره
 په شان غوز ونه او بیر لکی. د سېس په
 شان یې پوي ایسته او معان یې مړی ته را-
 ورساوه. کله چې یې معان مړی ته را ورساوه
 تپو سان والو تل. هر غوز سره به چې وخت
 تپیده داسی برېښده چې کواکي د مړي
 غو یې به وخورل شي. کاناکارا جو خپل
 لاسو پکاوه او یوه تپزه یې لري ا رتاو کړه
 یواري کاناکارا جو وو چې په معان ته پوهیده
 وروسته له دې چې بد رنگه معنور ولاړه دي
 بیرته په خپل معای کښناست. په دې وخت
 کي څه نا څه لس متره لري د یوه بو تی سر-
 شاخه تر سترگو شول.
 ده شتو سترگو په پرحمی سره ده ته کتل
 آد خور!
 پوره هغه وخت چې کاناکارا جو یې سوچ
 کړي وه په خپلو سترگو یې ولید. د تالاندي
 په شان وڅیړیده او د برق په شان یې وریا-
 ندې یرغل وکړ. د زمري غوړهار او د تویک
 ډیر سره یو معای انگارې خبرې کړې. زمري
 لایه توب کي وه چې کولی یې زامه ورماته کړه.
 ولوید او دکاناکارا جو تویک له لاسه وڅوړ.
 معیه وپوښتی خواته یې منده کړه او خپل تویک
 یې بیرته په لاس کي واخست؛ خو زخمی
 شوي زمري په ټول لپو نوسه سره پري یرغل
 وکړ. دې پر مخنی ولوید او زمري په خپله
 ښجانه باندي کلک مواهه. دده پو سترگی
 پاتی په (۸۴) مخ کي

از سال : فخرنده (پاراسته)
تفلم صفت بازدم لبه زبون



چیزی نمیکنم زیرا سرتیغ کلب
بوکس دختران است .
معلم اخلاق : کسی که دختر
خود را در وضو من صد نمره -
مهد هد .
معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر
داماد را میکشد .
معلم بهلولوی : کسی که برای عیا -
فتن داماد از میکروسکوب استقا -
ده میکند .

معلم جغرافیه : کسی که حدود
اربعه عرض البلد و طول البلد
منزل داماد را دقیقه میدا -
تند .

معلم تاریخ : کسی که در تمام
ادوار تاریخ داماد را آزار داده
است .

معلم کیمیا : بهترین کلمت بین
روابط (شوهر و خانم) .
معلم سهرت : من در مورد ش -



شیرآغا ورزش میکند

شیرآغا اخیراً شد پدا به ورزش صبحانه عادت کرده و درین روزها
همسایه هایش متوجه است که او با آدمهای همسن و سالش که بیشتر
شان شک های برآمده و قد ها پنجه دارند به روی کانگریت ها و در
اطراف سرك های قهر اول به دوش پر نهخته بعد هم ادمان آزاد میکند
یاد آن وقت ها به خیر که کفته المپیک لباس های آزاد و کرجی های
مستحج برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد اما درد و رانی که شیرآغا
هم کم و بیش خود را از مستحقین میشارد این امکانات کم شده اند
ولسی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت
شان میکند حرف دیگر است



ولی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها
به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت
شان ولی بعضی ها به خاطر نامور شدن و شهرت یافتن و بعضی
ها به خاطر رخاچ رفتن و بعضی ها به خاطر لذت کردن حرفها
و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند و فکر
نکنند شیرآغا رهن پس پیری دلش میخواهد عاشقی کند و گرچه
این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که عاشق را شرط
تنها ناله و فریاد نیست تا کسی از جان شریک نگردد فرهاد نیست .
پس بالاخره شیرآغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شکم پیش
برآمده اش را "پا و گند چرا که معتقد است اگر انسان به یک غوری مهنر
میکند به پهنتر است یک غوری ریزنی نیز رشکمش داشته باشد اما
صرف حساب این است که شیرآغا میخواهد رکس "تیره کردن در
فد راسهونی برای رئیس شدن خ - و در ا کاندید کند در روزها بازار
رفتن روی فد راسهونی ها به خارج خیلی گراست اگرچنین ه - و
شما حدس بزنید که شیرآغا رهن سفرا کدام مدارک منقسم رایسه دست
خواهد آورد .



بلکس از همین کارم پشیمان شده ام ، در هر جا که سرا میروند فقط بکنی دیگر کسی برای گفتن یافت نمیشود بخلافی در مورد کارهای نویسنده کسی من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از همصفا ن دوره مکتبم را در راهرو "بغل-کشی" ده افغانان دیدم ، همان راهروی که اگر د و نغها- هم ملاقی با استاد شده صحبت کنند و تمام راهرو مثل سرکی که ترافیک نداشته باشد و موترها متوقف گردند و آدمها ایستاده و متوقف میشوند . بلی همین که سلام علیکی کردیم ، شروع کرد : چطور رستی همراي نوشته هایه خدا نزنهت ، یادت اس همو - طنزه که راجع به سات کهمانو - شته کده بودی ، هیچ یادم - نموره :

در ساعت کهمانرکه همه چون خزان میشود حتی چشمهای اولنمره به گریان میشود .

اوه که هموروز اوره که خواندی ، معلم صاحب کهمانره چطور تا نهمر کده بود ، یا که پالوفیل مسره

نوشته بلقیس بسمل

گفته بودی :

دل کریمه ، همچو پوش کتاب نجیبه ویران میشود .

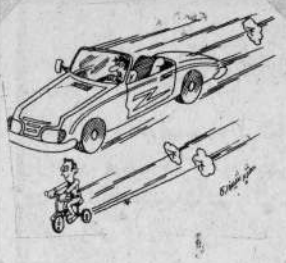
... و خاطره های دیگر که حتی یکی آن هم در ذهن نبود و او در همان بیرو با یاد آوری کرد تا بالاخره خود را نجات داد .

همین قسم ، چند روز پیش در حالی که در سرورس به جای نگران ، من پایدان چسی بودم و بالای یک پایستاده ، دیدم در میان بیرو رار راهرو ، سرور کله دوست دیگرم پیدا شد و همان ضرب المثل صدق کرد که "بیز در حال جان کندن ، قصاب

درم چپو" او شروع کرد : او- هر تو سلام ، چطور رستی ؟ (او- ازین که صدایش تا گوشم نمیرسد ، چپو زد) ... و لا اوروز یک چپو که از توده سپارون خواندم ، گمشکو بلاستی به موکم بلا نیفام چطوره فکرت ایطو چه زامیگرده ؟ بگونی چطو مایه ؟

اول قلمه موگری ، یاد ازوده - کلکت آمده مسره و تونوشته کده مسری یا اول کلیشه فکرمکشی و یاد ازو قلم و قافله مسگری و نوشته مسکی ؟ ... و من در حالی که دستهایم سستی میکرد و هر لحظه خطر افتادن تهدیدم میداد ، سرم نوز کچ شد و حیران ماندم چسی بگویم تا او نرنجد و نگوید که مفرور شده ام . به هر صورت ، روز دیگر در حالی که از عجله زیناد میدویدم ، دوست دیگرم پیشتر- ویم آمد و گفت : اوهو سلام ، چطور رستی و صحت مبارک ؟ روز روزگار زنده کی چطو میگذره ... راستی گوش کو [یک چیزی موکم همی ره نوشته کو . خو ، یک هکله - رم برسان کدکه همی فوودا -

بقیه در صفحه (۸۷)



دختر به پرسی که همیشه مزاحم او میشد گفت من از تو بر - شتی دارم اگر جواب بدی هسی بانواز دواج موئم در غیر آن از مزاحمت من دست بردار . پسر قبول کرد . دختر گفت :

نام من دو سال و شش ماه است حالا بگو که نام من چیست پسر هر چه فکر کرد نفهمید قبول کرد و به دختر گفت اگر جواب سوال را - خودت بدی من از تو دست می بردارم دختر گفت نام من سیماست و بعد از پسر جدا شد .

به نام و نشان من ، به مثابه یک ژورنالست پرکار و مبتکر - مخصوصاً در مطبوعات کشور - بسیاری ها آشنای کامل دا - رند و میدانند که من ژورنالست مستعد ، پرکار و مبتکری میا - شم .

خوب ، اگر احیاناً در همان شما خواننده گان محترم کسی وجود داشته باشد ، که برای بار نخست به اسم من آشنا - می شود و از استعداد و پشتکار و ابتکار من اطلاعی نه دارد ، پس لطفاً به مختصری از یادداشت - های مطالبی که طی هفته روان برای جراید ، مجلات روزنامه - های کشور تهیه نموده ام ، توجه نماید :

شنبه :

داستانی را که از یک مجله خارجی هم زبان ، انتخاب - نموده بودم ، بعد از تغییرات و نوآوریها بیرون نویسنده به دست فرهنگی ام ، مسوول

ژورنالستی پرکار و مبتکر

یکی از مجلات کشور ، جهت نشر به نام خود ارسال داشته که با تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :

در آغاز این روز شوق نوشتن یک تبصره ، پرمحتوا و قوی در - بختم جوانه زد . بنا بر فوران دست و استین را برزده ، کلکسیون سال روان یکی از روزنامه های کشور را در مقابلم کشودم . نخست بانشانی قسمتهای از مسقالات مقالات ، و تبصره ها ، تبصره می تازه می را استخراج نمودم بعداً همین قسمتهای نشانی شده را یکی با دیگری پیوند داد ، روی صفحه کاغذ آو -

روم و به یکی از روزنامه ها فر - ستادم که با تشکر تلفونسی ، روزنامه ، متذکره از آن تبصره - پر - محتوا و قوی ، استقبال بعمل آورد .

دوشنبه :

در این روز یک نقد بسیار خوب و جانانه بالای یکی از قلم - های نشر شده از طریق تلویزیون با استفاده از اصطلاحات عجبا - رات و کلمات تخنکی که در یکی از کتب فن سینما توگرافی به کار - رفته است ، نوشتم و به یکی از جر - اید غیر سرکاری ، برای نشر فرستادم که با اظهار سپاس و - امتنان قبول شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز های سه شنبه هر هفته بسیار مصروف و سرگرم میباشم ، زیرا - در این روز مجبورم تکلیفتم را در مقابل جریده ای که مسوولیت تهیه مطالب عفو ، طنز و فکاهیسی آرایبسته دارم ، ادا نمایم .

بنابراین در آغازین صبح همین روز خود را به دفتر جریده ، متذ - کره رساندم . طنزها ، کارتونها و فکاهیات همکاران قلمی جریده را که به دفتر جریده رسیده بود ، مطالعه نمودم و بعد از اتمام دی از آنها را در صفحه اختصاصی جریده جایبجانمده ، بعد از آنکه از ذکر نام خویش در آن صفحه اطمینان حاصل نمودم ، دفتر جریده را تا روز سه شنبه هفته آینده ترک کردم .

آخر باید تکلیفیت خویش را در مقابل این جریده به وجه احسن انجام دهم ، زیرا در ختم هر -

بقیه در صفحه (۸۷)

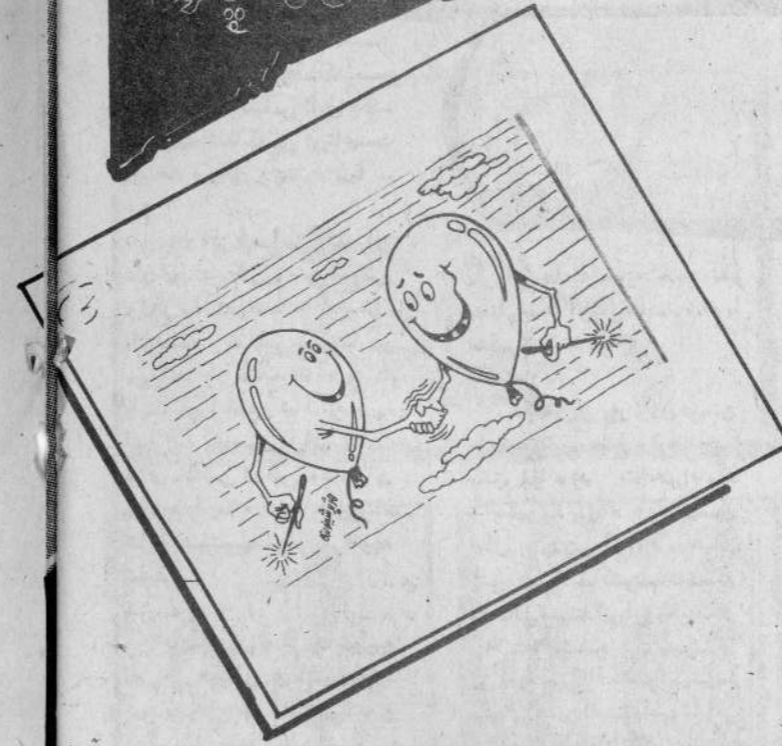
صلوات بر رزقگر و رزقگیر

سند لاسه د سره سونډه تم خای کی چې مینی شوی .
 - به یی په پېژدی . . . اوه خلکو سر ته وکړی چی غوږ والی یی راغوسی
 وور هله داغېز د پوی نیم زالی نیش وچې له کمن غوږ څخه یی سری
 یعنی روانی وی اود نورو نیشو په کبه کوبه کی یی تنکی وهلی . نیشی
 غوښتل چی په کبه یی سس ځان له د روزی راوغورځوی ځکه چې د
 له غوږه والی سره یوځای یی د غوږ توتو هسورځنی الوزولی وه هغه کبه
 کوبه د ویره ل پوره وه چی خپل پری شوی غوږ تعیی هم لاس ته رسیده .
 د دی پېښی په لیدلو سره په چسرت کی شوم اوله ځانه سره یی وپېل
 چی کبه یی څخه خوشو خله ترنا یه کبه پرخطرناکه ده ځکه چې
 نا یسته کبه یی روزی د خلکو جیونه پری کوی څو کبه یی ښه .
 د خلکو غوږونه پری کوی .
 اوله دی سره جوخته د دی زین هغه مشهوره وینا راپایده شوه
 یی وایی : صد زدی زرگر هیک زدی کبه بر .

غزل

پس له څوکلونه خلاسه فاکولتسی فی
 بهام مینس په ارمان دملاتسی شس
 ټوله وړخ وهی چې رتونه په شمه کس
 که وپه د ورته شخونه دگدنسی شس
 د پوډی بی کپ یی وپنلی سری کی
 چی وپه د ورته پوس توالی د شولسی شس
 د پلواود چلب وختونه لار ل
 اوس یی تش په دفتر ونکی کسی شس
 د پره قدر یی چی نسیم همیشی د سزی
 آخر جوړی به قورسی ته ترانسی شس
 رفیق الله زره سواند

دینجاری هلی



هتی وال

اوطوطیان

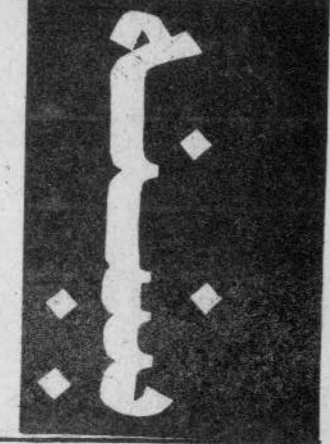
واهی چی دینجاره هتی هتیهوال دخپل هتی ترخ ولاړه اوطوطیا
 یی څو څول اوطوطی یی په ځکه هیل یی دهتی په درشل اودیم یی په
 هتی کی د پوکری له پاسه کهنولی و او اڅمتونکی یی ورته راپل .
 دی وخت کی مین لاری ورته راوگرځید او پوښتنه یی ورځنی وکړه :
 - وروږه اوطوطی په څو څو څو ؟
 هتیهوال ځواب ورکړ :
 - هر پوجلا جلا بیه لری . دغه طوطی چی پرځمکه ناست دی قیسه
 یی زرافغانی دی پدچی دهتی په درشل ناست دی . دوه زره . او
 هغه چی د پوکری پرسر ناست دی . د ری زره افغانی بیه لری .
 اخیوتونکی ورځنی وپوښتل :
 - مگر دی ته ویل چی دوی هر پوکم هکرم کمالونه لری ؟
 هتیهوال په ځواب کی ورته وویل :
 - دغه طوطی چی پرځمکه ناست دی . او بیه یی زرافغانی دمد اکمال
 لری چی هم په خپله په خبرو پوهی سزی او هم پل پوهولی شی . داچی
 په درشل ناست دی . هکمال یی دادی . چی په خپله خبره پوهی سزی
 خپل په خبره نه شی پوهولی او دادیم چی د پوکری له پاسه ناست
 دی . هغه په خپله خبره پوه . سزی او نه پل په خبره پوهولای شی .
 لاری ورځنی په جهرانی پوښتنه وکړه :
 - نو د دی علت څه دی چی د پوکری له پاسه ناست طوطی ته
 خپلو خبرو پوهی سزی او نه پل پوهولی شی مخیبه یی د ری زره ده ؟
 هتیهوال بیه مانا لرنکی موسکا وکړه او ورته وایی وویل :
 دا ځکه چی په دی نورو اوطوطیا نیس امر مقرر کړی دی .

دینجاری هلی

واهی چی په پخوا زمانو کی
 ټولو ژوند یو موجود اتوخی ر ی
 کولی . کبه وړخ دوه زرکان سره
 نیشی وواوخلک یی تاشی تمولا پوو
 پوا ویل یی په خپلو تهر وپوښکو
 باندی د ویره سره ژوبل کړی وو
 چی د دواړه مخونو وپنځاڅکی
 مالومید ل او پوښکی یی سری
 وی . په دی وخت کی کوم
 څمک نندا چی له پوزرک نسه
 یو متل :

- ولی خپل همنوعه په منیو .
 که وهی او ورسره چکړه کوی ؟
 زرک له د پرقهر څخه څمکه
 څو څله په منیو که ووهله او ځواب
 یی ورکړ :
 - زه ځکه ورسره چکړه
 کوم چی هغه دپل د لاس الو
 گرځیدلی ده . د همدی له
 پاره هغه ته اینه اودانه ورکوی
 چی لماره یی وچ نکوی .
 کله یی چی له پل زرک څخه
 وپوستل . نو د هغه ځواب هم
 د لومړی زرک په څیر و . اینه مقابله
 کی له ښکیل زرک سره یی چکړه
 د ځاه رواجق باله .
 هونیا راوڅمک سری د دی
 یو ویل ځوابونو په اورد لوسره
 موسکی شو او غوښتل یی چی
 د واپسته قناعت ورکړی وڅو زرکا
 خپلو مالکانو په پنچو کی خوندي
 کړل او د پل ورځنی چکړی له پاره
 یی شرطونه سره پری وپتل .

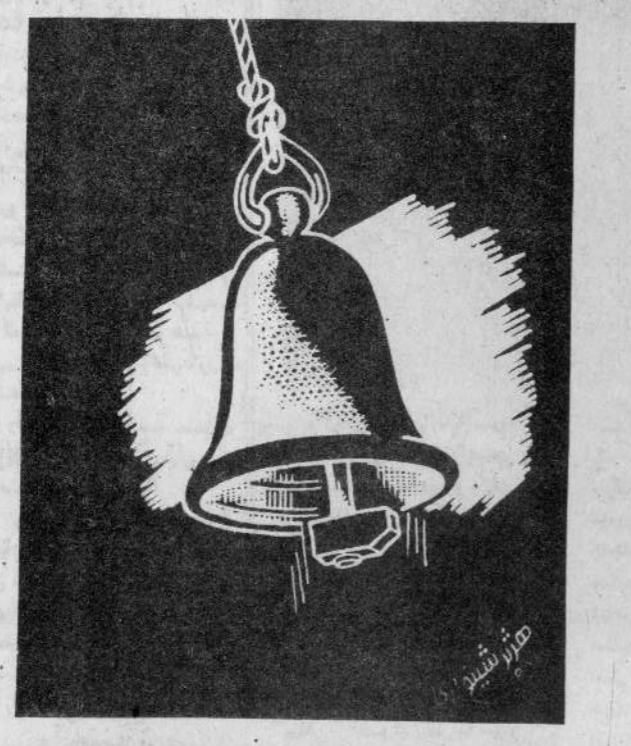
دوه صابونه . . . م رانپول . .
 د سره سوت خای ته راغلم ،
 سره یی ته د پورته کیدو په وخت
 کی م یو لاس نېغ چېب ته ننو .
 ما هم تنگه ونیو ، خود لاس خا -
 ونه په حق جانیه خوره راته وپل .
 - لاس م خطاوت وپرو بجه ا .
 څو تنو نور همنخ راوا رابا ووئس
 وپل ؟
 - وسپته . و بپته . . .
 یوه زوره سامی وکپله زور لاندی
 ولاړم ، لا پوښ خای ته وپوښ . وی
 سهار کله چی شمعی ته لاړم



زما د حاضری خانه قهد شوی و .
 د حاضری ما مور راته وپل :
 - شپه همتا حاضری سپوا .
 قهد شوی ده . نوکه څه پکی .
 ولیم نور ما مور یی به وای چی
 ساخته کاری شی کوی ده .
 خو د نین هم څه بیله وړج چی رانه
 غلی خانه به درته سپینه پری سزم .
 وپنجه !
 زهم د شمعی څخه پسه
 چکرووتم او پاترته په سودا پسی
 لا یی نڅود . پوښو چوشک هپو
 چی یی غورا وکړ سوکړ د مستری

کله کله غبرگانی

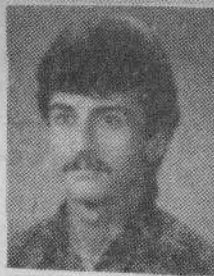
کله کله غبرگانی
 پکړی همنخوږی
 واهی چی د دوه تنوسره دعوه
 وه اود فیصلی له پاره دیم کړی
 ته لامل . لومړی تن د دی له
 پاره چی دیم کړی دده پسه
 پلوی پرېکړه وکړی . هنیو سیکلی
 وپنځونه پکړی یی ورته ورکړه
 کله چی د دعوی پل لوری خپر
 شو . نو دیم کړی ته یی هماغه
 ما پام خپله لنگه غواکوږته وروستله
 د دعوی د سپینولو په وخت
 کی دیم کړی د دوه تن پسه
 گڼه خپری کولی . لومړی تن
 غوښتل چی د دیم کړی پام
 خپل لورته راواړوی خود ده پسه
 گڼه خبره وکړی . څو څله وپسو
 خپله او په خپله پکړی یی کوسی
 ووهلی هخود دیم کړی پام
 نه شو . په پای کی یی غوڅ ورته
 وویل :
 - پاره . . . نین څومره بیه
 پریښی مخو کاښکی هغه نوی
 پکړی دی پوسر کړی وای .
 دیم کړی چی سهار
 دلنگی غواشیدی خوړلی وی
 او څکری هر خای و . هغه کتابچه
 د پکړی خاوند ته وویل :
 - وهله مې مخونوی پکړی
 غواوڅوږه .
 اینه دی پل دوه د فوا
 خاوند وگله .



باسکتبالیست موفق

ورزش منافع بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند. بالاخره به رهبری زاهد عرصه ورزش دختران چنان منبسط و محدود گردید که کاملاً تیم ها از هم بافیده شد مباحو - فصل اطلاع حاصل میکنم که در این اواخر دوباره تیم های ورزش دختران آغاز گردیده و بهگمرانه دنبال میشود. یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحقه عضو تیم ملی کشور میباشد که در این عرصه بوده بقه طولانی در این عرصه بوده

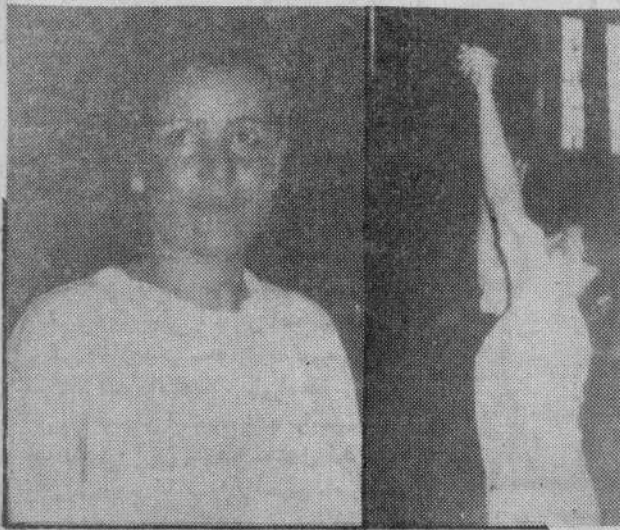
باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم آمریکایی چمبرز تا - سیه به وجود آمد اهمیت - اهمیت در سال ۱۸۹۶ انکشاف یافت قابل ملاحظه در عرصه این ورزش رونق گرفت با رسیدن علاوه نموده در سال ۱۹۰۶ با - بقاء المپیک اروپایی این ورزش در سال ۱۹۱۳ سابقه المپیک آسیایی آن برگزار گردید. البته مرحله اول انکشاف این صورت را بین سالهای ۱۸۹۳ - ۱۹۱۸ میدانند و



حرکت سریع

ورزش را آورد. نکته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است میگوید: " فکر میکنم سبب له انتخاب به ذوقها و سلیقه ها و خواستههای شخص بودند. ژرف دارد. افراد پشیمان درک همین نیاز هاروی سکوی انتخاب می ایستد که یک اندازه موارد یاد شده و یک مقدار هم محیط انسانرا کم میکنند تا گزینش رشته های مختلف ورزش یا سایر رشته هارا به دست خود بگیرد روی این اصل می این ورزش را انتخاب نموده و نیز تا ریز نسبت به این ورزش علاقتند ایام بیشتر می شود. قسمیکه میدانم تکواندو و تنوع است و تکواندوی هیاتنگ و تکواندوی پومسه تفاوت این دو سبک در چیست و چه اقدام اولیای من کنید؟ - این دو ورزش فرزند این سبک مادرانده در تکواندوی هیاتنگ نیز هم و تکواندوی پومسه حرکات و سبک و سایر نقاط بد وجود دارد. با وجود گونه گون بودن سبک ها تفهیم و اهداف در هر ورزشی به یک نقطه ختم میگردد. یک سبک له بقیه در صنف (۸۲)

تواند و ورزشیست که در کشور چمن زاده شد و در کشور جاپان رشد و نمو نموده است و از شروع ظهور این ورزش هنری رزمی مطابق به شرایط و ویژگی کاران وقت دلبسته گاه خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای برسد خود رسید و در همه جهان پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موجی دیده این ورزش در کشور خود مان هستیم. این ورزش نیز برای زنی که اراده با تخمک های تفهیم هنری است سبکی از جوانان و نوجوانان شهرمانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقتند به این ورزش به سایر شخصی به ایجاد و احیای کلب های این ورزش در نقاط مختلف شهر و روستا کشور پرداخته اند. در این زمینه با ورزشکاران استادان این رشته احمد جاهد سخنانی را تهیه نموده ام که تقدیم شما میگردد. احمد جاهد از سال ۱۳۶ البته به قول از خود شریه این



وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کسب نموده است میگوید: اساس ورزش باسکتبال را تفهیم و تکمیل درست و علاقتند و ورزش باسکتبال ورزش اجتماعی و همگانی بوده در این از تفهیم های چون فول و باکتنگ و بدل کار گرفته میشود و یک ورزشکار باید در نظر خوب باشد سرعت خوب و سرعت خوب داشته باشد.

مرحله دوم انکشاف آن را در اروپا سال ۱۹۱۹ تمهید کرده اند. اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۲۳ دا بر کرد و بدو جهت بازیهای المپیک در سال ۱۹۲۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقات از میان بازیکنان کشور آرژانتاین تبارز نموده در کشور خود مان این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهنمای این یک معلم آمریکایی را میسر گردید. در این سالها این ورزش به این حال ترقی چشمخرا میسر و دختران جوان چنان در این

جنگ اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتیم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس برویم و در مساع سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بودیم - خاک بمالیم ولی از سر رفتند و بوسه بپسند و بمن اطلاع دادند که مرتضی دیگر (توک تامش) ماورا النهر را مورد حمله فراردا - ده است.

تا وقتی که در ولایات مرکزی ایران حرکت می کردیم سربازان من از سرما معذب می شدند و ولی بعد از این که از (ری) - می گذشتم روایت دامنه های کوه البرز می شد سرما شدت می کرد و من می باید در سرمای زمستان از آذربایجان و آنگاه از کوه قاف بگذرم تا بتوانم خود را بنشور - قیاح برسانم.

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و ترسیده به سبز و اوطوری بروم شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم زمین مستوراز برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از سردی بمرگت برسند. من گفتم که با عتاب برای نگاهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تهرهای بر زمین نصب کردند و اطراف هیالای آنها را با نمد پوشانیدند و از نمد خیمه ها برای پوشاندن اصطبل ها استفاده کردند و مالک های خود را در آن اصطبل های موقتی جادادیم بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت براه افتادیم و از راه طوس و کوه چان (توچان) خود را به ترکستان رسانیدیم. از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من بمسرفند رسیدم آخرین ماه زمستان بود. در مسرفند بهرمان پنج روز توقف نکردم زیرا سوگند یاد نمودم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم. زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متعایل به خوشگذرانی بپردازد و من با خدا عهد داشتم که هرگز در خوشگذرانی نگردم.

من هشتاد هزار سرباز به پشم (شمش عمر) دادیم و گفتم (توک تامش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجهت کشورش را بکهران کن و برگرد - من مدد استم که (توک تامش) ممکن است بگریزد چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر ترس نبود در بار ماورا النهر راه رها می نمود حمله قرار نمیداد و هنگامی که کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم.

اولین کیوتی که از مشرف بکیوتی خانم سر - فند رسید و آنجا شصت کیوتی آورد که فرمانده مغولها مردی است با اسم (بیل - اورگون).

کیوتی دوپهرا بمن خبر آورد که قشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک صد تا یکصد و بیست هزار نفر. از وضع راه پیمایش قشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سر -

مورقتم اسبها را خود را با شواله میبردیم زیرا که فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نمانند داشتیم که با خرید عتیق حاصل نمائیم. همین که عتیق او خریدار دسون دشمن را می بیند من آری به راه پیمایش را رها کردم سواران خود را آری به جنگی دادم. پنج هزار تن از آنها ماور شد ند که در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب بدست نگاه داری نمایند. شصت و پنج هزار

بچه جرئت در صد دیر آمد که بچنگ فرزندان چنگیز برود؟ سرانجام من بجای رسیدم که با خصم بیزار از بهار فرسنت فاصله ندا - شتم و در آنجا اسبهای بد ترارها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می باید عقب بمانند فرار دادم و به سربازان گفتم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند. در نیمه شب براه افتادم و قشون وقت کافر داشتیم با عرت قدم برداشتم - پیروزیم. همین که طلوعه با ما داد می شد بچنانچه خود دستور دادم در دو طرف من که قلب قشون بودم فرار میکردند.

حرکت پنهان من پیش وین هزار سوار که خود سواران از مشرف تا مغرب گسترده - شد و با جنوب بسوی شمال میروند منسره ای نیستند من بتوانم در اینجا ضعف کنم و شاعر

مش کوفسند در سراج خانه و قش عام می - کردیم. من دستور دادم بودم که (بیل - اورگون) و افسران من را زندان دستگیر کنند و چون ما اردوگاه را مدتها سرگردیم (بیل - اورگون) بده ای از افسران مغول اسیر کردند و من تیر می کردم که (بیل - اورگون) مردی است قوی هیکل بلند قامت و وقتی او را نزد من آوردند سر از ساداتش من تجارز نمی کرد. من از او پرسیدم آیا تیری میدانی یا نه؟ معلوم شد که (بیل - اورگون) جز زبان مغولی زبان دیگر را نمی داند. من بوسه دادم به او و از او پرسیدم تو با چه جرئت بفراتحادی که بگذرد من حمله و رشوی آری از من بگو. تو رسیده بودی؟ (بیل اورگون)

به مغولستان بفرست تا اسب ها و کوفسند - سا را فراهم نم و برای تو بفرستم ولی من در خواستش را که میدانستم حمله است نزد برفتم و قش تو و افسران و اسیران خواهی بود تا وقتی که اسب ها و کوفسند تا از مغولستان بیاید. (بیل اورگون) گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چند راه است و مقدر فرستادگان من به آنجا و ما جهت از قشون - نستان با اسبها و کوفسندان چند راه طول می کشد. گفتم این فکر را می باید موقعی که هنوز عزم حمله بشورم و انکرده بودی بلش. آنگاه با وی اتمام حجت کردم و گفتم از حال ناقص پانزده فرصت داری که اسب ها و کوفسندان را از مغولستان بیاین جابرسا نی و اگر تا روز پانزدهم برج عقرب که دو ماه من پنج پانزده است اسب ها و کوفسندان بمن نرسد تو را خواهم کشت و با افسران نیز همین گونه رفتار خواهم کرد.

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دو یست و پنجاه هزار کوفسند را بیاینت کله به ماورا النهر برساند و ما وقت که اسبها و کوفسندان را با کله های کوچک براه بیاورد بسوزی که مجموع آنها تا نیمه برج عقرب ماورا النهر برسد. (بطوری که دیدیم تصور لنگ تا اینجا حساب بیاورم از روزی ماههای صری تعیین میکرد و در این جا از روی ماه شمسی تعیین می نماید و در ماورا النهر هفتم ماه قمری مورد احتیاج بوده و هم ماه شمسی ما راجع بپروین).

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان من صوری شد و اثری از اسبها و کوفسند ها - (بیل اورگون) بچشم نرسید. در آن سال من در ماورا النهر بودم و قسمتی از اوقات خود را صرف تمشیت قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در ضمن به تربیت فرزندان خود پرداختم پسر چهارم من (شاهنج) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست بر اسب سوار شود و کمان های کوچک تیراندازی کند.

وقتی شاهنج بد نهاد آمد من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذاشتم و در گوشت طفل اذان گفتم یک شب خواب دیدم. در حال رو بیاشامده کردم که هفت کوبک شیر خوار که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تایی آنها را میدادم و آن ها موسوم می باشند به چهار - نگر - شیخ - عمر - مهرا - شاه - شاهنج. ولی از اسمی که کودک دیگر بی اطلاع میباشد شکست آنکه از بالای سر کودکی - چهارم که شاهنج باشد دم گاو کوهی پیخته بود. ادامه دارد.

بیماری اسبها

قسمت ششم

بیماری



طوس هم در کتاب خود وصف نکرده است. من تصور می کنم در آن موقع خورشید که تازه سر از افق بیرون آورد بود بنظر ما اشتغال داشت. ما جلومیرقتم و بیست هزار سوار از خیر ما زعب ما می آمدند و بین ما و آنها با اندازه موج فرسنت فاعله وجود داشت. صف سواران ذخیره هم مانند صف ما از مشرف بمغرب گسترده بود.

مغولها وقتی نزدیک شدن ما را دیدند در صد برآمدند که صفوی بوجود آورند ولی قبل از این که صفوی آنها آراسته شود من خود را با آنها رسانیدم وید و فرمانده جنا - حین دستور دادم که مغولها را محاصره نمایند. اگر بتو بگویم که وقتی ما وارد اردوگاه ما مغولها شدید گوئی که بیست کله بزرگ - از کوفسند حمله ور شده ایم شاید باور نکنی. چون تو نام (چنگیز) را شنیدی ما می و تصور می نمایی که در ک مغول باشد (چنگیز) - است.

بعضی از مغول ها طوری ناتوان بودند که حتی شمشیر خود را از نیام بیرون نیاروند باین جهت فقط در بعضی از نقاط اردوگاه مقابل ما مقاومت شد و عدما می از سربازان مرا کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

گفت من تصور می کردم که تو این اندازه قوی باشی. گفتم تو آن قدر زبون هستی که من نمی خواهم تو را بقتل برسانم ولی تو و اسیران را حبس خواهم کرد و آزاد نشان نخواهم نمود مگر این که بدین قدی بد - (بیل اورگون) گفت من حاضر نمی ام از اسبهای زاکه اینجادارم بقوی هم مشروط بر این که آزادانی. گفتم راجع با اسبهای که اینجاداری حرف نزن چون همه مال من است زیرا غنیمت جنگی می باشد و قدی ای دیگر من بده تا آزاد شتم. (بیل اورگون) گفت من در کشور خود اسب و کوفسند زیاد دارم و آنها را بتو خواهم داد تا آزاد - شوم.

مدت دو روز و مذاکره راجع بقدی ای که باید (بیل اورگون) و افسران او بپردازند اد امده است و عاقبت من موافقت کردم که (بیل اورگون) شصت هزار اسب و دو - یست و پنجاه هزار کوفسند بمن بدهد تا آزاد شود و قدی بهر یک از افسران او را که اسیر من شده بود هزار اسب تعیین کردم. (بیل اورگون) مرا مردی ساده تصور کرد و بود و گفت عده ای از سربازان خود را با من کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

سوار دیگر را منقسم به چهار قسمت کردم و سه قسمت آنها هر یک از پانزده هزار سوار متشکل شد. آن سه قسمت جناح راست و جناح چپ و قلب قشون بود و بیست هزار راهم در ذخیره نگاه داشتم که در موقع ضرورت از آنها استفاده کنم.

وضع من طوری بود که می توانستم بدشمن شبخون بزنم ولی بدو علت ترجمیح دادم که هنگام بروز بدشمن حمله ور شوم. اول اینکه چون قشون دشمن بزرگ و شماره سربازانش بین یکصد تا یکصد و بیست هزار نفر بود هنگام شب در موقع شبخون بین سربازان من بی نظمی بوجود می آمد و ممکن بود که آنها دوست را از دشمن تمیز ندهند. دیگر این که عزم داشتم (بیل - اورگون) را زنده دستگیر کنم و او را بیهمه و از وی بهره

بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند یا اینکه وسوله نقلیه کافی ندارند هنوز کیوتی خانها من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از مسرفند هم برای اطراف کیوتی قاصد بفرستم و کیوتیان قاصد از اطراف مسرفند می آمدند. لذا من نمی توانستم استعلام کنم که راجع بملکت کندی حرکت قشون تحقیق نمایند. این بود که مصمم شدم براه بیفتم و با استقبال آن قشون بروم.

کیوتیان قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و می دانستم از کدام راه بمن نزدیک می شوند. من با هفتاد هزار سوار که هر یک دارای دیدت بودند بسوی مشرف عزم کردم تا این که خصم را غافل گهر کنم.

زاد است بگویم که وقتی ما بسوی مغولها

بهاران

چندی پیش اتحادیه زورنالستان افغانستان را به خیر داد و وکانسوری نگسی راه اندازی نمودند که در نتیجه مجله "بهاران" جایز مقام اول و مجله "شمس" دوم گلسان هنر "جایزه سوم" را کماحقه نمود.

ما فرصت آن را یافتیم تا با دوستان از سو و ولین این مجلات صحبتی انجام دهیم که نخست سیر صحبت را با نیلاب موج

مدیرمسئول مجله "بهاران" می‌آغازیم.
 او میگوید:
 از سالها قبل این روزوار در مهوراندم که خود صاحب نشریه می باشم تا در آن مطالب بدون سانسور به نشر برسد تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق و رهنمایی دوست نزدیک نیلاب پژواک مجله می راتحت نام "بهاران" بمسئولیت گرفته و در آن انتشار مطالب آموزشی هادی هفتی و ذوقی را آغاز نمودم. این که چرا مجله ام عاری از مطالب سیاسی است باید گفت که در نشریه

های دیگر کشور موضوعات سیاسی به حد کافی به نشر میرسد و چون خواننده گان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی را ننموده اند بنا بر من هم ذوق آنان را مدنظر گرفته ام.

او در مورد این که ایاتصور منظور که مجله اش مقام اول را بگیرد چنین گفت:
 ابتدا فکر میکردم که شاید مجله ام درجه اول را نگیرد و هراس داشتم از آن که شاید در آن جاها واسطه و شناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانمان طور نبود.

وقتی از او پرسیدم که چس کبودیهای در مجله تان وجود دارد گفت:
 تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتو است که ازین پس درین قسمت توجه به خرج خواهیم داد.

همچنان آرزویم تا مجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی و گرافیک نامی و صفحه نوی راتحت کلیشه "درجهان" ما در آن بگشایم تا ارضای خاطر دوستانی را که علاقه مند به مسایل جهانی اند نهی فراهم سازم.

نیلاب پژواک یکی دیگر از مدیرمسولان لایق و صادق میباشد که مجله اش را به نام گلسان هنر در صنف ششم مکتب صفحه کشود.

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را با علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری و به جای مومس آن جاداده است.

او در مورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید:
 خوشوقتیم از این که مجله دو ستم نیلاب جان موج جایزه اول را جایز شده چه مجله های مان با هم نزدیکهای خاص خود را دارند.

اما یک حرف برایم آزار دهنده است که مجله ام چرا جای سوم را اخذ نمود آنانی که مجلات را بررسی نموده اند اصلا متوجه نشده اند که کدام مجله قدمت داشته وکی این ابتکار را به راه انداخته است. شما فکر کنید مجله می را که دو سال

از نشران میکند ترجمه داده اند نسبت به مجله می گسه شش سال قبل شروع به کار نموده است.

نیلاب در مورد دیزاین مجله اش چنین اضافه نمود:
 "ازین که در سن و سال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک و مجله نگاری نموده ام فقط کفایت میکند تا مطالب ارزنده و خوب خواندنی را در آن جا دهم. ازین پس تا حدودی که تجربه حاصل نموده ام میکوشم تا با خطاطی و گرافیک بهتر مجله ام را رونق ببیشتارم بدعم.

مجله سیارون به خاطر تشویق و قدر دانی از اینس مطالبی را از مجلات شان بر گزیده و به چاپ میدهند. درین شماره از مجله های شان انتخاب نموده که میخوانید.

با ارزوی سعادت و به روزی این دوستان و نیز به آرزوی این که در آینده ها کارگرانی برای ترازین به دست دهند.

از مجله خانگی بهاران



نیلاب موج

ان مجله که جوانان شرقی را به نیلاب موج گشایند است

مهم هم تلقی نمیکرد و اما در کشور ما کشوری که در این اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتدال روانه است و یکس "تقی تقی کو بنده" بر مغزها و روحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست مینمایند. میباشد چه قدر خوب خواهد بود که همه جوانان به سر و وضع خود به گونه متناسب رسید از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف

در فیشن های بهورد نمایند مغزهای فعال خود را چسوی سرگرم مطالعه قلم و کتاب سازند اگر یکبار دست یک جوان قلم را استوارانه گرفت و چیزی به نوشتن و بارنه بی از خود نوشتند دیگر به آسانی نمکس نیست که قلم از دستش بیافتد و یاد ستش بیلزد.

نوشته: ن. موج



ها اند درین مورد پرسیده شود بهشترینه این جواب را دادند "مردم کشور ما تا هنوز با این گونه مد های پیشرفته آشنا نیستند و از سویه آنها بالا میباشد این فیشن ها و مد ها را اشخاص روشنفکر دوست دارند." جواب جوانان و ضح است بر علاوه که قناعت دهنده نمیشد غلط هم میباشد چه سویه بلند و طرز تفکر روشن به لباس و خصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه بصطح بلند دانش و معلومات اخلاقی و زیبایی شناسی رابطه دارد. در نچور توجه است که اگر جوانان غربی دست به اینگونه کارها میزنند در کشور های پیشرفته شان چندان

پهروی از مد به نظر من از سلیقه و علاقه هر جوان چه غربی و چه شرقی نمایندگی میکند و اما تدوین بودن داخل چوکات و در عین حال متناسب و خوشایند آنچه اکثر جوانان غرب بنام مد از آن استفاده میبرند در حقیقت یک نوع "انراط" میباشد که صرف مقبول خاطر خود همان جوانان و بعضی از جوانان سالک شرق قرار میگیرد و والدین به طور کلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشند. متاسفانه اکنون از اینگونه مد ها در همه کشورها و منجمله کشور خودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود و اگر از خود جوانان کشور مان از آنانیکه پهرو اینگونه مد



برگزیده از مجله گلستان هند



نیلاب پُرواک

امید

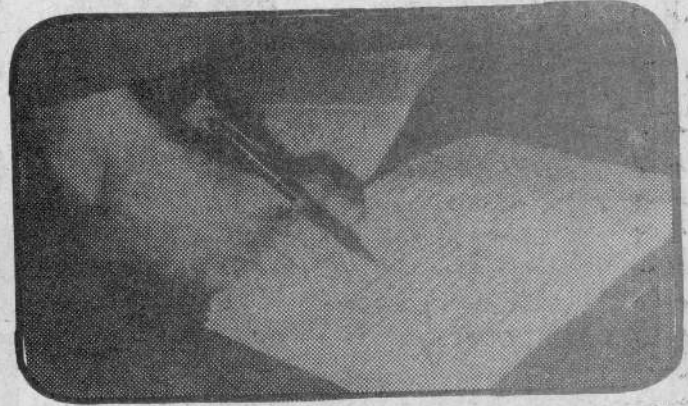
زنده گیتے

لقب قهرمان اراده و امید
داده اند

فرنگ میگویند :

وَتی امید و شوق زنده کسی
در قلب هر کسی وجود داشته
باشد، هر مشکلی انسان حل می
شود حتی نداشتن دست و پا

وقتی به دنیا آمد، دوازده
کویک بجای دو دست داشت
از همان کودکی فراگرفت تا
چگونه از پاهایش استفاده کند
در هفده سالگی دیپلوم خود
را گرفت و به حیث استاد مصر-
وف کار شد، مطبوعات انگلوس
به این استاد زبان فرانسه



حکمت اللہ حکمتجو از جمال
مینہ:

نمیدانم از کجا شروع کنم و از کی بنالم. بسیاری از همشهریان ما استند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اند و فکر نظیف کوچه و پیشری خانه های شان نیستند. خاک رو به ها و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاند. ازند. و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگردند. آن ها فقط میخواهد خود و خانه شان پاک باشد و پس میشود مثالی از بعضی کوچه های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشت تراکت های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانم که زود تر نزد کسی شکایت کنم. این معضله راهر چه زود تر خود آن ها و پاره های تنظیمات باید حل کنند تا با این اذیت همشهریان ما که از آن محلات میگردند نشود.

مشکلات و نظریات

محمد افضل باشنده ده افغان -
تان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افکنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد زورنا لستان و خیرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما بهمار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این زورنا لستان به گوشه و کنار شهر رفت و آید میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود مینویسند و مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی و کس هم توجه به نظافت شهر نمایند

به اداره محترم مجله سپا و به پروزه تهیه مسکن اکسون محله بی پرنفوس شهر است ولی متاسفانه شاروالی کابل در مورد سرسبزی آن تاکنون هیچ اقدامی نکرده است. خواهی شدیم تا موضوع را مقامات شاروالی کابل در میان گذارند که از آغاز سال ۱۳۷۱ سرسبزی پروزه را در نظر بگیرند. با احترام کشکا - از تهیه مسکن

جوی های نزدیک ایستگاه های پل باغ عیسی و تیمور شاهسی و فروشگاه که مردم درین تاستان گرم انتظار سرویس را میبرند از گدیده کسی و کثافت سرازیر شده آنها نظافت و پاکی شهر هم به جنگ و راه گیری مرتبط است؟ آیا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موثر های لوکس با شیشه های سیاه رنگ آرزاهای مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود میروند و هرگز توجهی این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمیکنند؟

حامد از مکروپان سوم

در ساحه ناحیه نهم به ویژه مکروپان ها کورس های آموزشی برای بلند بردن سبیه دانش شاگردان نیست و شاگردان میجویند به خاطر فرا گیری این آموزش ها در کورس های شخصی دوزتر از محل بود و باش خود مراجعه کنند و شاگردان این محل با عطش زده گی چشم به راه ایجاد چنین کورس ها استند.

بقیه از صفحه (۶۲)

فوتبال قریاد

فدراسیون فوتبال جمهوری افغانستان همیشه تماس های نزدیک با فدراسیون جهانی فوتبال فیفا و کنفدراسیون فوتبال آسیا داشته و در انهمین تماس ها بود که تیم فوتبال جمهوری افغانستان در مسابقات آسیایی شرکت میسوزند. قریب یاد آورست که بنا بر دعوت کنفدراسیون آسیا قرار است تیم فوتبال کشور در همین کپ آسیایی نیز اشتراک نمایند. تیم فوتبال کشور ما در کدام گروه قرار دارد و با کدام کشورها در بحرین مسابقه خواهند داد؟ تیم فوتبال کشور رگروپ (C) با کشورهای عربستان سعودی، اردن، سریلانکا و بحرین مسابقه خواهند نمود. در اخیر نعر شما را در مورد بهبود ورزش فوتبال در کشور خواهیم؟ به نظر من بهبود وضع ورزش به ویژه فوتبال مستلزم بذل توجه جدی به مسایل ذیل میباشد.

در مسابقات آسیایی که عنقریب در کشور بحرین تدویر مییابد کماش نماید که تیم افغانستان اولین مسابقه خویش را به تاریخ ۲۸ سنبله با کشور عربستان سعودی انجام خواهد داد. متاسفانه باید بگویم که تا هنوز تیم فوتبال فاقد لباس سپورتنی میباشد. شما که یکی از دست اندرکاران فدراسیون فوتبال کشور استید آیا در قسمت حضور پلهران فوتبال مادر مسابقات خارجی از قدرای سیون های خارج طالب کیسک گردیده اید؟

مطابق مقررات بین المللی، با در نظر داشت شرایط محیطی بر گزار گردیده است. چراتیم های فوتبال افغانستانی نتوانسته اند طی چند سال اخیر در مسابقات بین المللی اشتراک نمایند. علت عدم اشتراک تیم فوتبال افغانی را در مسابقات بین المللی میتوان ناشی از شرایط و اوضاع طی سالهای اخیر در کشور دانست. با وجود آنهم فدراسیون فوتبال کشور نتوانست بعد از وقفه تقریباً پانزده ساله اشتراک را

ایجاد زمین های خوب و پر و گرامهای دقیق سپورتنی در کتاب به مثابه نخست اساسی رشد سپورت در کشور. اعمار میدان های سپورتنی به همکاران نزدیک وزارت تعلیم و تربیه و کمیته ملی المپیک در جهت ایجاد زمینه های رشد ورزش. تسوین کلب های آزاد سپورتی از طریق بذل کمک های مالی و تخنیتی به آنها ایجاد سهولت ها در استفاده از میدان های سپورتنی برای آنها جهت تمرینات به ویژه احداث مجدد زمین حسوری به جهت مساعدن های سپورتنی. در آخر میخواهم بگویم که فدراسیون فوتبال کشور با وجود مشکلات جدی مالی از همه چگونگی کمک به کلب های ورزشی دریغ ننموده و توجه مقامات مسوول را در بهبود وضع سپورت در کشور جلب نمایند. چه تهیه سالم جوانان و نوجوانان ایجاد تفریحات و مصروفیت های سالم را نمایند.

پوزا

فوتوی شماره (۴۴)

هدف عمده:

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد.

تنبیه:

صحیح کنید موقع اجرای تمرین توازن را نگاهدارید.

تمرین متناسب ساختن بازوها

هدایات:

- ۱- با راحتی ایستاد شوید طوری که پاها از هم فاصله داشته باشد.
- ۲- هر دو بازو را بلند کنید طوری که کف دست تان به طرف داخل باشد.
- ۳- به طرف راست خم شوید. قسمت های مفصل ران را کشیده نگه دارید. این حالت را برای (۱۰) ثانیه حفظ کنید.
- ۴- به حالت اول برگردید و با جناح دیگر تمرین را دوام بدینید.

فوتوی شماره (۴۵)

هدف عمده:

ساعت را سفت و متوازن میسازد.

تنبیه:

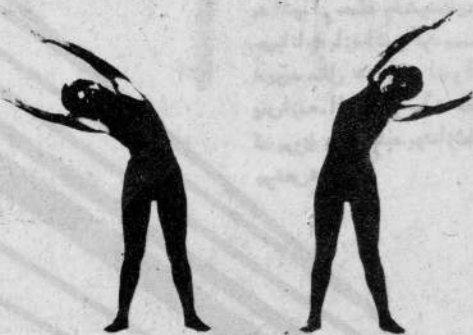
موقعی که دستها را بلند کرده اید سعی قیاس کنید که توبزرگ را در میان دستها تان محکم گرفته اید.

تمرین کشتی

(پاری پوزنا - نا واسا نسا)

هدایات:

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاهای تان دراز باشد. دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید. کمربان تان را سفت نگه دارید.
- ۲- به عقب خم شوید و پاها را از فر فر بلند کنید و زانوها باید در راست باشد. توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید.
- ۳- دستها را تا زانو بلند کرده در حالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانوها را برای (۱۰) ثانیه محکم بگیرد. عمیقاً تنفس کنید.
- ۴- پاها و دستها را پایین نموده و روی فر فر قرار دهید. روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید.



پوزا

فوتوی شماره (۴۶)

هدف عمده:

شکم را تقویت نموده و اعضای داخلی را تحریرت مینماید.

تنبیه:

با انتخاب یک نقطه محرابی مستقیم در قسمت جلوشما را در جهت توازن کت خواهید کرد.

تمرین کشت روی فر

هدایات:

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاهای تان راست و دستها را در کنار تان قرار داشته باشد.
- ۲- دستها را روی فر فر فشار دهید و تنه تان را بلند کنید.
- ۳- سر را به عقب بکشید و شکم را بکشید. کمر تان باید صاف باشد. این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگه دارید.
- ۴- آهسته آهسته به حالت اول برگردید. تا شمارش او استراحت نمایید و بعد مجدداً تمرین را آغاز کنید.

فوتوی شماره (۴۷)

هدف عمده:

این تمرین تقویت بازو و سینه و شانه ها را تمرین میسازد.

تنبیه:

سعی کنید که تان را به سینه تان بکشید. کمر را صاف نگه دارید. این پوزا را بلند نباید.



استفاده از توتوپریم در عطیات طوفان صحرا

ایالات متحده آمریکا
در آخرین ساعات عملیات "طوفان صحرا" سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه‌های عراق بکار برد. "توتوپریم" که دارای بیش از دویست تن بوده و مجهز با شعله‌ها لایسز می‌باشد تا عمیق زمین نفوذ نموده و پنج مرتبه قویتر از سلاح‌های غیر هستوی می‌باشد که تاکنون استعمال شده است. هم جدید در کمین "لوکمید" ساخته شده در محل فرماندانی قوای هوایی التاجی در نزدیکی بغداد پرتاب گردید. مخفیگاه‌های مستحکم ساحه التاجی در برابر هم‌های

عادی از جمله بم‌بش از دوتن مقاومت نمود اما بعد از کار آمدن بم جدید "توتوپریم" بم‌بش مخفی گنجی بم بم به کلی منهدم گردید.

مردی به خاطر پتاپ پشک بروی دوستش بازداشت شد

مقامات ایالت اریزونا امریکا گفته اند که مشاخره به نام دوهم اتاقی با بازداشت یکی از آنها که در اثنای مشاخره جره بروی هم اتاقی اش پشک را پرتاب کرد منجر شد. در این حادثه پشک کشته شد. او دارای دلی پرویز کشفیه (۱۰ اکت) به اتهام حمل و خورشت با حیوانات بازداشت گردید. دیوید ستل هم اتاقی او را در لی پس از معالجه جراحت خفیفی که بروی وارد شده بود از هفاخانه مرخص شد.

وزیر فرهنگ شوروی:

مواید ناشی از تجارت نحشا از مجموع بودجه وزارت فرهنگ بیشتر است. واشنگتن - خبرگزاری جمهوری اسلامی و یک روزنامه - چاپ آمریکا نوشت که نحشا در شوروی به صورت یک تجارت عظیم چند میلیارد دالری درآمد است.

روزنامه وال استریت ژورنال در شماره روز پنجشنبه خود نوشت که نحشا که متولد مبارز به فرهنگ شوروی در آن کشور است با اعلام مجوز نتوانی اعلام کرده است که تجارت نحشا در شوروی از رونق قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و سالانه درآمدی بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد روبل (۲۴ تا ۲۷ میلیارد دالسر) نصیب دست اندرکاران آن می‌گردد.

گوینکوس گوید: این مبلغ از مجموع بودجه وزارت فرهنگ شوروی بیشتر است.

در آثار طلاق، فرانسه بعد از توتوپریم متاع دوم را کبیر می‌کند

گزارش روزنامه فرانسه - سواره و فرمانده از مرزهای از دواج

یک ازدواج منجر به طلاق می‌شود.

در ماه‌های رزم به نصف افزایش می‌دهد اما کده بنا بر این گزارش در سال جاری میلادی بیش از ۱۰ هزار طلاق در فرانسه صورت گرفته است.

فرانس سوار در این گزارش می‌افزاید:

- تعداد کودکانی که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قربانی جدایی پدر و مادر خود شده اند از مرز یک میلیون نفر گذشته است و پیش‌بینی می‌شود تعداد اینگونه کودکان در سال ۱۹۹۲ به یک میلیون و ۲۳۰ هزار نفر برسد.

این روزنامه تاکید کرده است که در سال ۱۹۷۸ تعداد اینگونه کودکان در فرانسه تنها ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

کاهش پرستش باغ و وحش لندن به خاطر جلوگیری از دست برداشتن آن

دیوید جونز امر باغ وحش لندن یک سوم کارکنان خود را تا اتم ماه اکتبر در یک اقدام برای کاهش مصارف باغ وحش لندن کور کاهش خواهد داد.

هدف از این اقدام جلوگیری از سرد شدن این قد می‌سازد. تهیه باغ وحش جهان است. امر باغ وحش لندن در یک کنفرانس مطبوعاتی گفته: به سبب سردی هوا کارکنان باغ وحش از لباس‌های خواران با سبب سردی هوا و نیم میلیون پوند صرفه‌تنگ در سال خواهد شد.

جونز علاوه کرد باغ وحش لندن سهم دارد تا به ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ و اس حیوانی نام خود را که به نام ازیان

حیوانات عظیم الجثه مانند فیل‌ها و کرگدن‌ها است به پارکهای دیگر انگلستان انتقال داده شد.

مقامات باغ وحش لندن امیدوارند که باغ وحش مذکور را به یک پارک طبیعی حیوانات انکشاف دهند که در آنجا حیوانات در یک محیط طبیعی آنها به ناپیش‌گذشته شوند و نه در قفس‌ها.

ده‌ها دولتمند در ساحل ایالتیایلیا بطور مرموزی هلاک گردیدند

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اکتبر سال جاری گفتند که در حدود شصت دولتمند در جریان ماه جولای در ساحل ایالتیایلیا هلاک گردیدند. آنها می‌گویند که علت اساسی مرگ آنها موجودی مسموم و پرورس است.

داکتر میشل بودستا از مرکز مطالعات حیوانات بحری عقیده دارد که موجودی مسموم در آرای کلوراید در مدیترانه شایع باعث ضعف شدن سیستم معانیه دولتمند ها و آنها را در برابر ویروس‌ها آسیب پذیر ساخته باشد.

این دولتمند ها توسط آب به ساحل ساحلی سارونیا و کاله بریا آورده شده اند. کارشناسان گمان دارند که این حوادث تکرار امراض ماری است که تابستان سال گذشته در ساحل اسپانیه را متاثر ساخت.

خط هوایی ملی ایالتیایلیا - فا کرده است که هر یک از دولتمند های راکه در ساحل کاتانای سلسلی موجود و هنوز زنده باشد به نزد شخص مسوول در استریدام انتقال دهد. لایحه‌ای در استریدام ام سال

گذشته واکسینی را برای یک نوع حیوان بحری که از اثر موجودیت ویت و پروین هادری بحر شمالی متاثر گردیده بود، کشف کرده است.

افریقایی‌ها قایل از اروپایی‌ها کشف کرده‌اند

یک پروفسور سنگالی در ماه اکتبر روزنامه "دلی سولوس" چاپ داکر گفت قایل از آنکه کربستور کولمبوس آمریکا را کشف کند یک کاشف افریقایی شمال امریکا را کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مبیج پروفسور مذکور گفته است: "ما یقین داریم که در قرن چهاردهم بگری دوم امپراتور مالی دسته کشتیها را آماده ساخت و سرزمین کشتیهای مذکور به قاره آمریکا پاگزاردند. مبیج ادعا کرده که کولمبوس که امریکارا برای اروپایی‌ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بناد راسیا - تنها با ملان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکا گفته اند.

روزنامه مذکور میگوید اغلب راه مبیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" در پاریس برگزار شد، پذیرفته شد. وی باور دارد که مبیج در زمان سفر خود به امریکا با کشتیهای اروپایی در ساحل امریکا - بطور بگری دوم دست از کشتیها را بخاطر عبور اتلانیک آماده ساخته.

اجساد داده‌ها تن از نوجوانان در قبرستان های مغربی در پیر و کشف شده است

مقامات پیر میگویند که آنها هفتاد و یک قبر مغربی را که در آن اجساد نوجوانان از اطفال برده که در اثنای کارکردن در جنگل معادن طلا به قتل رسیده اند کشف نموده اند.

مأمورین وزارت کار پیر میگویند این قبرها از هفدهم الی سیست و نهم جولای در جریان مشاهدات و هنگام عملیات تصفیه طلا در واپیشتر چو سو در ایالت مادری وی دیوس در منطقه امازون پیر کشف گردیده است.

ویکتور سولون پوتارا مدیسر منظقی وزارت کار در مادری دی ویروس روز پنجشنبه گفته که وی دیدها جسم نوجوانان بین سنه دو تا زده الی هجده ساله یافته است.

وی گفته من متیقین هستم که تعدادی از قبرهای دیگر نیز در این منطقه موجود است. من نمانند یکی مخصوص استغلام که در پورتومالد پتو فعالیته داشته در اولین اقدام به خاطر منع کردن استفاده از اطفال کارگر مسدود گردیده است.

وی می‌افزاید که معجز کرد این اعمال قبلا توسط مقامات شاروالی در منطقه از طرف مقامات بالایی نادیده گرفته شده است و هیچ کدام اقدام از جانب آنها صورت نگرفته است.

سولون پوتارا میگوید که در حدود هفت هزار نفر که کشته شدند آنها را جوانان دارای سن هجده تشکیل میدهند و همکاران می‌توانند.

مالکین این مراکز طلا برداری را که دارای سن اضافه تراز بیست و پنج ساله باخسسه استخدام نمیکنند.



زموښه دکور کيسه

د ديدلو وروسته

هرکله چې دغسونو مېسې راپانډې د روڼېد شې نو هغه وخت دواړه لاسونه آسمان ته جگوم او د خپل خدای څخه دادغوږان. داسې چې زما سره لوبه پسې عدالتی شوي ده .

هره ورځ په سرو سترگو ژړېم . دکړاوتواوناخوالو اوړس د زړه په کورکې څپې وهی داسې څپې چې دنړۍ ستر رودونو به یې هم ونشې وهلس . زما سره د پرلوي ظلم شوي دي زما سره ژوند د پره غمجنه لوبه کړي ده . ژوند لکه دناوه کسی په شان په خپلو منگولوکې لوټولن يم . داسې چې د دېدو قربانی شوي يم .

زما د ژوند کيسه د پره ترخه ده ؛ خونین من زړه غواړي چې تاسی گرانولوستونکو سره د زړه خوا له وگن . پلاری د پره قتل په تور ونيول شو . خود مشرانو دخو بعلی جرگو او دهغوي د پریکړو په اساس فیصله وشوه چې ما په بدوکې د مقتول زوی ته ورکړي . داپریکړه زمونږه کورکې ومنلېه شوه . هغه وخت ما بنعلس کاله درلودل او په اتم ټولگی کسی می لوستکاوه ؛ خودوي د وښوونځی د تلونو منع کړ . هره گسري به می ژړل او مور به می وسل زما گناهه څنگه چې په خپل لاسی په دغه اورکې اچوي . څه دپاره زما سره دومره لوي ظلم کيږي ؟ داسې چې دوي خواکوچنی وم اوبله خبره داوه چې چا سره چې زما کزده کیده د هغه په هکله

می د پري پورته اوسنکه خبري اوږدلی وي . هغه هسلک د ښه اخلاق اوبنه سلوک خاوند نه وو . کومه دولتی وظیفه یې هم نه درلوده ، خوسره ویل یې چې آزاد کارکوي ، خود دي ازان کار تر بدې لاندي می نغنی نوري لاسوهنی هم کولسی . د پهنو کسانو څخه می اوږدلی و ؛ چې په هپرو ښووم معناد دي .

خوزما زړاگانو هېڅ بچای ونه شو . مور به هم راته ژړل او ویل به یې : لوري دادجرگی او دلویانو پریکړه ده . کله چې زما دخسر دسرک څلویښت ورپسې تپري شوې شو زه می واده کړم . زما واده لکه د پوي کونډې ښځی د واده په شان و ؛ نه سازاوسرود و ؛ اونه ورارایسې راغله . پواپسې د پري څلورتنه نارینه چې په کرکه می هرش ته کاږه کاږه کتل و ؛ می دخسر کورته بوتلم . هغه ورځ می دومره ژړلی و چې تپول څخه اوسترگی می سړيوي . د داسې چې هغه ورځ زما دارزواگانو د مرگورځ وه . هغه ورځ می تپلی هیلی ترخا ورلاندي شوی . داچې څه کړاونه اوناخوالی می د پره په کورکې د غما غی لومړی ورځنه ولیدل څه به نه وایم . داڅکه چې لمشا رمنبهردی ، خوهغه څمک ما د پره خوروی هغه

زما دکوچنی لور راتلونکی د هغه کورنی نجلۍ څخه هره گړي دغه او هغه په څپیر و سوري او داتول وینم خو څه نه شم ویلای .

هدا اوس په هغه بلسه کورکې د نذر د سترخوان غوږیدلی دي . ټول د سترخوان خواته ورتپول دي . کله چې دهفت مېوی طشت په د سترخوان کېښودل شو و هرچا مېوی موتی نغنی راواخست خو کله چې زما لاس د طشت خوا ته اوږد شو نو خواپسې می نا پره راپاندي ناري کړي چې : اوبدمرضی ! لاس طشت ته مه راوړه ، د سترخوان ته نه نزدی کيږه د داسې نذر دي . نو مالا لاس د نغنی لاري څخه راپره ته کړاوپه د ردیدلی زما وادکو سترکو د هغه کورته نه راووت . دا د بدمرضی کله هره ورځ خوشو بعلی زما په غوږونوکی انگاري اچوی او خوروی می . پره می تر نورو ښه دي لږ څه مینه راسره لري ، خوهغه مینه هم کله کله د هپرو ښو په نشه کی ورکه شی او هروروم دخویندواو مور په لاسونه ما ازما کوچنی لور تر وادکو او تپولو لاندي اچوي او تپول

ن می تک شمن اړوي . هر وخت له بمانه سره سوچ کوم چې ولی خدای و دېدو قربانی کړم . مورایلاز می هم نشی کولای چې زما کورته راشی او ما وویني ، داسې چې د دې کور داوسیدونکی د زړو ونو څخه هغه پخوانی داغ نه پاکسزي که څه هم ما پري هلې بعلی وکړي چې د دوي په زړونوکې بچای پیدا کړم ، خود دوي په زړونوکې زما د پاره هېڅ بچای نشته . د دوي په زړونوکې ما نه پواچس کرکه او دشمنی ده . دادي هدا اوس د پره کشر ورور راته ناري وه ؛ (اوبدمرضی چای راوړه) تاسی می ونی چې خپل اصلی نوم می هپرکړي دي . هر څوک دخپل قهراو غضب او کرکی تن بمانی پوري راپاندي نوم زدي ، خونه پوهنیز چې زما صبر او تحمل بمانه به څه وخت تشه شی ؟

برای خود غذای خوشتر تهیه کنید

سوپ پیاز

- ۲- آرد بالای آنها ریخته
- آنقدر به هم بزنید که سوپ مخلوط شوند.
- ۳- آب جوش به آن اضافه کنید و پانزده دقیقه آن ها را شور دهید.
- ۴- نمک و روغن را در سوپ پیاز ها انداخته و داغ روی دسترخوان بپزند.

پیاز های ریزه شده به اندازه یک کیلاس یک قاشق سوپ خوری روغن دو قاشق سوپ خوری آرد پنج کیلاس آب جوش، نمک و روغن به قدر ضرورت

۱- روغن را داغ کرده پیاز را در آن بپزید و شور دهید تا کلاهی شود.



سلا دمکرونی

- نیم قطی مکرونی خام
- یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو -
- قاشق سرکه یک قاشق روغن
- دو قاشق پیماز توتنه شده
- دو دانه باد نجان رومی خسرده
- شده یک قاشق مریاخوری
- نمک و روغن خشک مقداری مرچ
- توتنه شده شیرین یک دانه
- کاهو
- ۱- مکرونی را در آب جوش که به آن نمک ریخته اید جوش بپزد.

برانی باد نجان با کوفته

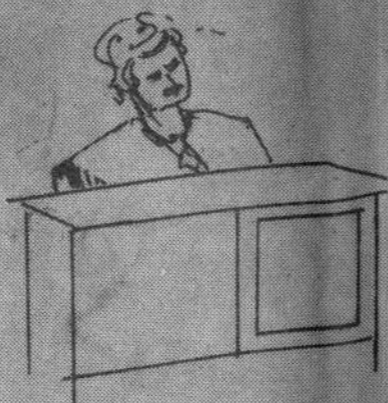
- ۱- باد نجان شش عدد
- ۲- پیاز زنده شد دو دانه
- ۳- پیاز سرخ شده برابر با سه قاشق
- ۴- نعنای خشک به قدر ضرورت
- ۵- ماست یا چکه به قدر ضرورت
- ۶- باد نجان رومی ۴ دانه
- ۷- روغن به قدر ضرورت
- ۸- نمک و روغن به قدر ضرورت
- ۹- گوشت ماشین شده ۵۰ گرم
- ابتدا باد نجان را در روغن سرخ نموده مچ و نمک به آن مخلوط کنید و با گوشت سرخ جان نمایید.

دزدی کرد تا هیروئین بخرد

میتردد که پسرک ممتاز بیست و هفت ساله است:

خودش میگوید من پشاه طبرستان به دست آوردن پول هیروئین دست به دزدی میزدیم. پسرک اکنون در دارالتادیب پسرک هجرت کرده است. امید که مسؤولین آن مرکز جمع به خاطر نجات او از زندان نکال هیروئین دست به کار شوند. اگرچه سال گذشته هم پسرک به چپ سرقت مدت ۱۰ ماه را در دارالتادیب گذراند بود.

پسرک ۱۲ ساله بی راد یکی از تنبهاات جنایی ولایت کابل غرض تحقیق می آورند. این بار دوم است که به چپ سرقت دستگیر میگردد. هنگام تحقیق حال پسرک بهم می خورد. پسرک حرکاتی از خود نشان میدهد که صرف یک ممتاز نیست. اند با آن سرده چار کرده. آن وقت پسرک زاری میکند تا از آن حالت نجاتش دهند و معلم



درد هلیزهای

معاکم

چی تیر است



سهوا کشته شد

به تاریخ ۱۱۱۱۱ صد صغیر صغیر قضاوی ایسه حبیبه را بر کرد. فتنه سوری بود که از دهانسه علاج حاجی اکبر محصل پهنش زوریا ایله سبوا مری خیارج بود و نسبت کردن فردین همه



دزدی با پشتاره

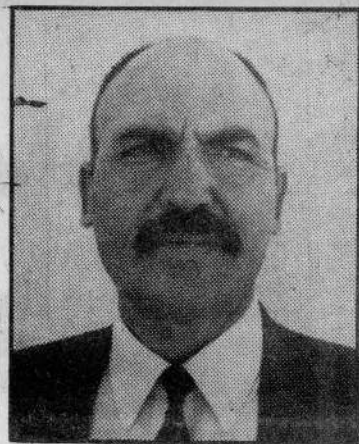
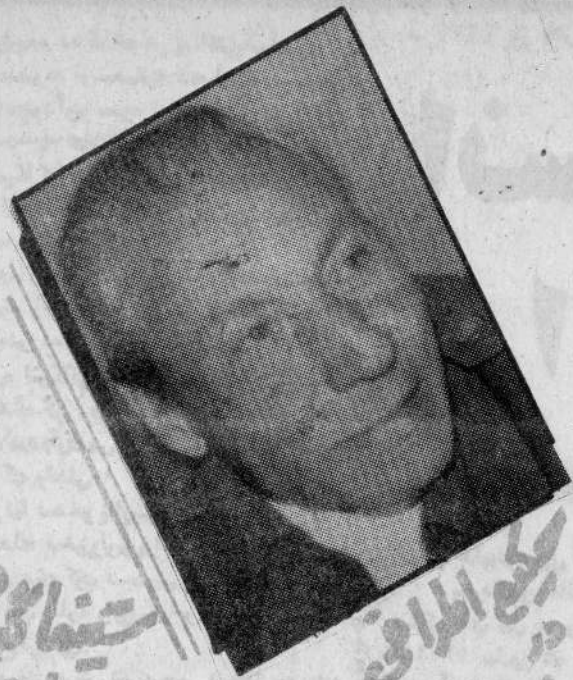
اهالی قلمه وکیل بی پس مهرو از چندی به ایستو نزد مامور برق مربوط فروش برجاوی های بی وقت برق شکا- بت میگردند ولی مامور برق برایشان اطمینان میدهد که برق های شما نزد ما روشن است. تا آن که در حوالی صبح یکی از روزها یک تن از اهالی آن گذر که بعد از ادای نماز سوی خانه بر میگشت بمشخصی که بوجی کلانی را به شش حمل میشود مکتوبی گردید

بعد از اصرار زیاد آن شخص را مجبور ساخت تا محتویات بوجی را نشان دهد. وقتی دهن بوجی باز کرد پندیده شد که سم های برق قلمه وکیل بی بی مهرو با حال نزار در داخل بوجی جا داده شده است و پلاس کلانی هم بالای آن قرار داشت سارق همراه با پشتاره اش به حوزه نهم امنیتی تسلیم داده شد.

به تاریخ ۱۲۵۱۲۵۱۲۵ شخص یک جنس را که فروش آن غیر قانونی است خریداری کردند تا آنرا بالای دکاننداری بفروشند و چند افغانی از پسندارک کبابی نماید. اما هنگام فروش آن توسط شخص ثالثی که خود را کارمند حوزه چهارم امنیتی معرفی می نمود دستگیر گردید. بهند از آن که هر دو مسافتی را طی کردند که کارمند حوزه پس گرفتن ده هزار افغانی شخص

کارمندی تقلبی

دستگیر شده را رها کرد. شخص رها شده به حوزه مربوط مراجعه نمود. از واقعه که پرايش اتفاق افتاده بود نزد امر حوزه شکایت کرد ولی معلوم گردید که شخصی به آن نام و آن مشخصات کارمند حوزه مذکور نیست. بعد جستجو آغاز گردید و به متقلب در نزد یکی های سینا آروپ در کلب پلناری دستگیر و به پنجه قانون سپرده شد.



قادر فرخ
مامل مشروط

نت کارگردان را به عهده دارم که برای من کترکری را به نام "قاتل" نیز سپرده است. من دارم به تمام این همه وظایف را درست و بدون خسته گی به نشر برسانم.

د ر فلم سنمایی " مشروط " نقش مرکزی را به دوش دارم که از کارگردان جوان موسی رادمنش است. در پهلوی آن در تئاتر تلویزیونی به نام "گفت و گوی شبانه" نوشته استاد بیدست و عیغه اسپینا

کلیه اطراف
نیازتانا مرد
در آینه
شباب

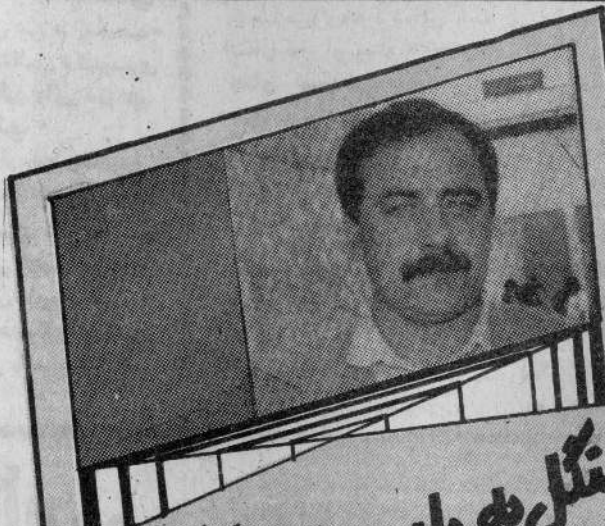
در شش ماه اول سال کار - کردهای هنری بیشتر داشته ام. حال مشغول مشق و تمرین نما - یشناه " زیر نام (نامرد) استم که تقریباً آماده نشر است که امید دارم امکانات نشر آن هر - چه زودتر فراهم گردد.



نصیر القاسم
در "گدای"

مسرف تهیه و کار کردانی - لم هنری سنمایی به نام "گر - داب" است. سناریوی فلم از نو - شته های صادق هدایت است - یسنده خوب و فقیها پیران می باشد که به زود انتخاب هنرپیشه - کان و کار فلمبرداری آن شروع خواهد شد.

در آینه شباب
هنری است که توسط اعضای انجمن سینماگران جوان افغان - ستان به شکل تلویزیونی تهیه گردیده است. این فلم هنری، زنده گی محصلین واحسان - سات جوانان را در یک گروه تظاهرات و نم و دانش، به طور هنرمندانه انعکاس میدهد. این فلم که از سوی اداره - فلمهای داستانی و مستند تلویزیون به روی پرده خواهد آمد سه کترکتر عیده همایون سدوزی، نفیسه حورو صفور آیین خیل در آن به گونه خوب، نقش بازی کردند. سناریوی فلم توسط م. موب - ند پورنگاشته شده است.



منگل دی بده
بنده خپلی
شندری
وراندی کوی

د پستوی تکره او خوزلی سندرفاری منگل دامل به بده بنه خپلی سندری دخیل هنر خونوونکو به وړاندی کوی منجمن منگل د پستوی دودونو د پری به زره پوری خوزی - مجلسی سندری د محلی سازو نو بملتانوی ویلی او دتلو - بزبون له لاری، هنر دوستا - نو ته وړاندی کوزی. د دغو سندرو به وړاندی کوی - لو سره به منگل بومل بهیسا دخیل هنرو خونوونکو هنری - تنده وریاته کوی.



افغانی فلمونو په سینما گانو

د ابرکت کوی د جوان شهر حید - ری (کجراه) او د انجنیر لطف (گماشته) فلمونه دي چې له همدار اوس نه پس د سینما د نوښتدانو تنده راپا - رولی ده.

په د پرتو دي راتلونکی کی به افغانستان درې نوي فلمونه دینار د سینما گانو له لاری د افغانی فلمونو خونوونکو ته وړاندی کوی، دغه فلمونه (خاکستر) چې سعید ورکوی

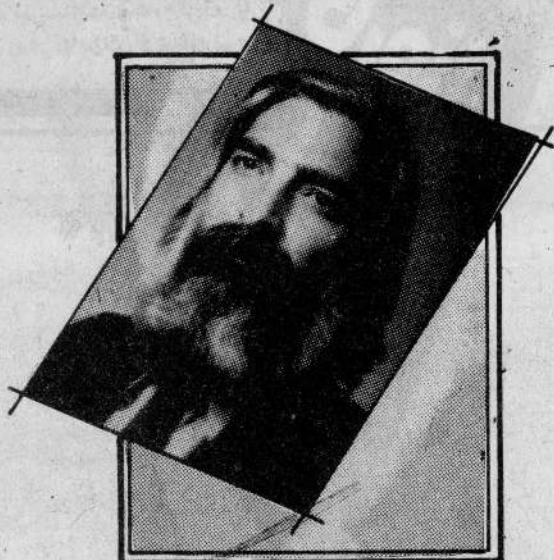


سیمایرانه به آندوی سفر به شغی جان

ثبت تلویزیون نمودم ه فعلا - میخو ا هم با فراهم آوری امکانات یک سفر، به آهنگ دیگر را در شهر مزار شریف ثبت نمایم.

پنج آهنگ جدید رسال ۱۳۷۰ داشته که دو آهنگ آن را به مناسبت عید سعید اضحی را به مناسبت عید سعید اضحی

په شغی جان



عشمت قیامی
از
گناه
آغاز کرد

اولین فلمی که در آن نقش سینما بر جسته داشته ام سینما - یین گناه بود افزون بر آن در دوازده فلم سنمایی و تلویزیونی دیگر نیز نقش های رایغا نموده ام. فعلا مصروف بازی نقشی د ر فلم اراد ما استم که کارگردان آن موسی رادمنش و سناریوی آن را معروف قیام نوشته است. د ر این فلم کترتیم مارن قاچاقچیرا بازی خوا هم کرد. که امید دارم با همکاری کارگرفان از عهده این نقش برآید. بتوانم.

انسان او



ضروي عاينونه وړل کېږي .
 د بېر د اوبو د مالګې اوسط (۲۳) په سلوکې دې چې په يو ميل مکعب اوبو کې (۱۶۶) مليون تنه مالګه موجود لري .
 که د بېر د اوبو ټولې مالګې ټولې شي د پنځه - سوه شپيته پنډ والي به د مکعب د کسري سطح ووشي ؟ خود مالګين والي د ټټو ي ټکي نه بلې سمي ته تېر لري .
 سندر روڼو په تل کې د پتېاټو په اندازه چې زرګونه د الړه .
 قيمت لري او (ناجول) نومېږي شه چې د شکرګيز ، کوهالته ، اوسپني اونکل د ذراتو په زېره ده چې په رس خاورو ، د شاک په غاڼيو ، د نهنگه د غوږو په دې وکړاټول شوي دي . همداسې په يو ميل مکعب اوبو کې

ته مراجعه ده که غصم په اکتوبر مواد وږو کې سيندونه او جملونه شه اودهغه و هېوادونو د اوبو صرف د پاره کاتي دي ، خو دا اوبو صرف وړې نه دي ، خو زياتېږي ، مثلا ، په آمريکا کې د اوبو زياتېږي ، خو په بلون کتن اوبه د هغه ، زيات او خلکو پر مخکې صرف د پاره مصرفېږي .
 خوږې او بهرسند رد تر وړاوبو د تقطير نه لاس ته راتلاي شي چې د اکاړغصو صفا د دورخني مصرف د پاره اقتصادي نه دي .
 په امريکا کې او برنېاټ پوښونکي په دې هغه کې د پتېر غوډاسي نباتات نسال کېږي چې وکولاي شي له تر وړاوبو څخه گټه واخلي .
 کله نور نيا دهغو ښارونو څخه شمېرل کېږي چې هلته د خوړو اوبو پراېلم شه . هلته يوه مان هغه کوي د جنوبي قطب ته ويځو ټوټې دې ښار ته راوړي ترڅو د اوبو مشکل يې رفع کړي وي .
 يوه کوچنی د پخ ټوټه چې د يو کال په موده کې د جنوبي قطب ته راننقل شوي لس ميله اوږد والي نهمېل سوړ او (۶۰) قهته شي پنډ - والي در لوبه دې ټوټې د دري سوه ميلون کلن اوبه لاس ته راغلي او د پيو مياشتي د پاره د کله نور نيا د ښار ټول زياتېږي اوبه کېږي . د دې ټوټې د درو بېر وږونه د نهمېل د و صرف يو ميلون د الړه تخمين شوې دي . د اټومي ساحل کې اېنډول کېږي او د هغه وېلي شوي اوبه بېر ته تونډېږي او د اوبو د خوړو اوبو کثافت لږ دي د تر وړو اوبو په سر راځي او د پوښو په واسطه

(۲۸) پوند طلا وېو د لري چې د اقدار (۲۰۰۰۴) اوبو په هر ميلون کېلنه اوبو کې دي .
 همداسې سندر وږونه د بېر د غذاڼيه ضيع جوړوي چې تقريبا د بېر (۲) په سلوکې خواړه د بېر وږونه لاس ته راځي چې غوښه ، ماهيان ، بحري نورو حيوانات او نباتات دي .
 دا چې د سندر وږو د اوبو وږونو ميله اوبه د بېر په خدمت کې دي بيا هم په ابتدايي توگه د هغه نه استفاده کېږي ، خو په راتلونکي کې به بهر لکه چې بېر کېږي د بېر کرلو په هم پام واړوي .
 د سندر وږو د حاصل د بېر والي ښار د پاره با ارزښته شمېرنې شوي او کېږي ، لکه چې يونانګيس ، يو لوجست و التستر کارستګ د ماهيانو دو د لوه د سواحلو د سطحې اوبو ته د شمالي سندر وږو ته انتقال کړل او وروسته له هغه مودي ته شي د امان و ليدل چې د خپل نورو وږونو په پرتله دري - څلور چنده څټ شوي وي . او د ده شي کېږي و . همداسې د سيمي بحري وږو د حيواناتو محدود وړل د ماهيانو د شمېر د نجاتوالي سبب گرځي .
 همداسې د بېر د کرلو په خاطر بېر وږونه سرولي کېږي ترڅو د بېر او څښه حيوانات او نباتات يوېل نه تېر شي . غمډه د بېر د وړو کرول شي او بېر شي سندر وږو د تر اکتور وږو په واسطه محدود يا محوش .

بقية از صفحه (۲۸)

نظري به رساله يي اياز از ديده گاه

سمدی شهرآزی د رگلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از اياز و محسود به این شرح آغاز می نماید
 " حسن میبندی را که گشتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهان اند چگونه افتاد است که به هیچ علت از ایشان ملبی و محبتی ندارد چنانکه به اياز که حسن نهادی ندارد ؟
 گفت به هر چه به دل فریاد از پدیده نکو آید هر که سلطان مهرد او باشد گر همه بد کنند نکو باشد
 شهنش بزرگوار در بوستان میگوید یکی خرده پسر شاه غز نهن گرفت که حسنی ندارد ایا زای شگفت و در ضمن آن حکایت نحوه عشق

محمود را به اياز که در واقعیت نه گرویده کی به قد و بالا و حسن و لقا اولکه به اخلاق خنیده و سلوک پسندیده اوست تشريح میکند .
 استاد خلجلی در این اثرش باپرداخت عالی که خاصه است دوران صبا و تشرات رسم کرده روزگاری را به یاد می آورد که با چند همدرس دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند و از " ای داغ " به سان خاطرات سکرا و ریک خواب شهرین یاد میکند که چطور خوانش " ای داغ " در او اثر میگذشت و روانش را نوازش میکرد .
 استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار آید و عیب و فارسی در اوزان مختلف بیان شده

و شاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سرآید و حرف آخر هر بیت را در صدر مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و اياز هر دو و گاه تنها نام محمود را به جای تخلص ذکر نماید .
 استاد را عقیده بر این است که به استاد تحقیق داکتر مهن در کتاب شعر فارسی این اشعار از محمود نام شاعر لاهوریست که در قرن ۱۱ ق موزیست آخرالایرا استاد خلجلی سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم اياز نایب السلطنه هندوستان را متوفی سال ۴۴۹ ه . ق در لاهور میداند .
 خلاصه رساله مذکور اثر است خواندنی که امیدواریم مو سسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند .

شکوفه های خوشین ...

ندیم يك شاخه گلگ خیلی خورد آن به دست من شکست و برادرم بانا رضایتی به موگت :
 "احمد انسان استی یا حیوان ؟"
 فرق همین یادها بودن که صدای هوم -
 لناک انفجار مرا از جا پراند . و همینگونه
 چندین تایی دیگر، بهم ، باغچه رادر کام -
 دو دو خشک فرو کرد . من خشک و بی نفس
 در کنار درختی دراز افتادم . وقتی هفتا
 آرام شد من از جا برخاسته فیهاد کشیدم ؛
 صبور (مادر) هیچ جوابی نشنیدم .
 از میدان دزد و خاك دیوانه وار به دویدن
 آغاز کردم و هوس فغان بر آوردم و صبور (
 صبور) مگر باز هم هیچ صدایی پاسخم را
 نگفت . سرم گنج رفت و پاهایم سستی کرد .
 توازن خود را گم کردم و به روی زمین افتادم .
 وقتی به خود آمدم همه چیز تمام بود .
 همسایه ها ، میوه کتان دور سرم جمع بودند .
 دیگر ضرور نبود که از حال مادر و برادر م
 چیزی بپرسم ، زیرا دو چاره ای انتظار
 بر آمدن از حویلی را داشت .
 گفتم مادرم صید بود . زیرا تنها قلبی
 زخم خورده بود و آن زخمی که حسی شک
 قطره خون هم بیرون نیاورده بود . اما
 وقتی برادرم را به گور میگذاشتند و پیکر تکه
 تکه اش فرقی خون بود دستهای که او را
 به لحد میگذاشتن سخن میزدند و از پنجه
 هایشان خیرین میچکید . و شکوفه های سبب
 که بر سر صورتش چسبیده بود نیز خونین
 بود .

از چشمانش به روی رخسارش فرو غلغله بعد
 در حالی که با گوشه چادرش اشکهایش
 را خشک میکرد شکسته شکسته گفت ()
 "بچشم صبرگو - به رفته کدام کسی ره -
 پیدا میکنم که کتبت زنبیل ره وردا ره ."
 بعد دستم را رها کرده چایک چایک ...
 سوی دروازه باغچه به راه افتادم .
 دیگر برای من ، این پرسش جواب بود که
 چرا برادرم پیاله چای را در حضور من
 بالا نمیگرد و چرا حین غذا خوردن نگران
 من بود .
 من همانجا به درخت توت تکیه دادم .
 اندوه بزرگی مراد در خود میفشرد . برادرم
 همچنان در گردن نزدیک درخت سیب سر -
 گرم کار بود . دیدن این صحنه باز ، بساد
 گدشته ها را در من تازه کرد .
 چارده پانزده سال پیش از امروز برادرم
 نهال سیب را از دهکده دوری آورده بود .
 خوب در یادم است وقتی که نهال را میبشاد -

رحم که . حالی دگر کمتر کسی به فکرای
 وطن اس هر کسی به خود میدرنگانف آدم نیس
 نامه گلگه و شکایت خود ره پیش کی بیره
 خهر باشه مخد اوند خود شن بار حق اس ."
 نان صرف شد . من برادرم پس از ادای
 نماز دو باره به باغچه برآمدم تا به کار و بار
 برسیم . برادرم سوی گردنها رفت و من
 رفتم سوی کتج باغچه تا از زنبیل و چم ها
 بخبر بگویم . زنبیل پر از چم همان گونه در
 جاییش قرار داشت و روی چم های سبز را
 یک لایه خاک پوشانده بود . برگشتم که
 برادرم بر اصدابزتم ، تاز زنبیل را انتقال
 دهم . در همین اثنا مادرم به کنار رسیده
 پرسید :

"چی میکنی بچهم ؟"
 گفتم :
 "هیچ ماد ر صبور ره بگویم که زنبیل
 ره ببریم ."
 مادرم تکانی خورده دستم را به دست
 خود محکم گرفت و ایستاد . یک جفت اشک



گونه رقص میباشم .
 * به چند کشور سفرهای هنری داشته اید؟
 - تاکنون به افغانستان ، هند و تونس .
 * در کدامیک از این کشورها بیشتر تشریف
 شده اید ؟
 باز هم لبخندی نموده میگوید :
 - در افغانستان .
 مهربان زمانی که ازین جا بروید چه چیز -
 های تازه روی دست خواهید داشت ؟
 نگاهش را از نقطه بی برکنده میگوید :
 - شاید به هالند ، هامبورگ و فرانسه
 سفرهای داشته باشیم .
 * اگر بار دیگر به کابل بیاید چه توشه
 نوی با خود خواهید آورد ؟
 باز هم میخندد و ادامه میدهد :
 - میخواهم تا سفر دیگرم به کورستان ، صلح
 و آرامش نصیب افغانها گردد . آن وقت
 رقص لوگری را آموخته و برایتان اجرا خواهم
 کرد .
 خانم گلناره (سیاستدار از شما که صحبت ما را
 پذیرفتید ، تشکر

سایه گل در گردن باد

طیبه نواز است .
 مهربان از زنده کی خانواده کی تان راضی
 استید ؟
 چنان مینماید که باید این - وال از سر پر -
 سیده نمیشد ، با چهره مغوم به سوی من
 خیره شده میگوید :
 - خوب است امانه چندان ، به خاطر
 این که شوهرم خانم و فرزندان دیگر هم
 دارد ، گاهی نزد ما میباید و زمانی هم با
 آن ها .
 * آیا از دواج به خواست خودتان بود ؟
 - با تا سفیلی .
 خوبست د چهاره در مورد هنرتان مهربان
 آهی کشیده میگوید : بفرمایید .
 * آیا میخواهید هنر رقص شما حاصل پیام
 ویژه یی باشد ؟
 لبخند معنی داری نموده ادامه میدهد :
 - در پارچه های که میرقصم اکثریت آن ها
 حامل پیام استند که من هم طرفدار مهربان

د را وایل سالهای شصت و نایش فلم در عصر روز بهتره...
و سبب این بود تا جوانان از مکتب فرار کنند و به تماشای آن بنشینند.
گذشته از آن در آرامش سالون های سینما و با طرحهای یابور نکردنی در فلسفهای آن تا وقتی که "پایان" به روی پرده ظاهر میگردد و آدم گیج میشد. ما یادیدن آن احساس تهدید و با حقارت نکردیم و زهر آنتها حقیقت نداشت. فقط مینا - کاری بود که یک احساس مبهم و تکرار کننده می را بعد از هر فلم به جا گذاشت و چنانچه او فراتر از رولش میگذشت و به بیخوشی زن را در جامعه هندی آشکار ساخت.

به همین دلیل بی تجربه کسی او را تصویرگری هوا و هوس تری و انتقاد پذیری او همه و همه آدم را دست و پاچه میسازد.
از دواج او با آدم که حیثیت پدر را برایش داشت در اول چنان مبسو بود که گویا منطقست و بعضا رشد او را اطمینان میبخشید ما آمد و با وجودیم که از دواج با دایرکتوری و چون و کمال امروزی و او را فلم وداع کرده به تربیت کودکانش بپردازد و به آنها و چون و نگرش و ساعره با نو محبت مادری کند و پرده سینما را به گدیهای تازه واگذازد و مگر او چنین نکرد. در عوض راه مگساری و عشق بازی را پیش گرفت. ما با پرهشانی در چوکهای خود بیچ و تاب خوردیم و او را مقاومت در فلسفهایش به تماشا نشستم. البته که بعد ها همه بی ما دست یابیم دادیم و در مورد جنونش با هم فکاهی گفتیم. او رفت و دست به خاطر داریم که چگونه مرد.

آنهايي که شرمناک بودند و روح شان از دست رفته، جا گرفت. به هر حال میناکاری يك زن غیر عادی بود. او از زمانش خیلی پیش میبرد و در حالیکه دیگر - آن هنوز در تشنگی سگرت می - کشیدند و در عقب درهای - بسته مشروب می نوشیدند و روابط پنهانی با دیگران برقرار میکردند. آیا نهایی امروزی فلها موجودیت فرحها، دملها، کومها، سونها و نوهها مطمین است که به مثابه زنان مادران و کارگران روز مزد و چون میناکاری به زنان مهمان باشند؟ از آنجا که ماد بودن او را نپذیرفت و آیا زنان او را متقاعد خواهد ساخت که زن بودن و ماد بودن مترادف نیستند شاید نتوانند او را قناعت دهند. پدره شوهره سرا دران و عاشقان میناکاری هیچ کدایه اوتوجهی نکردند. همچنان مینا در رد و تنهایی خود به درد های اجتماعی خیلی نزدیک شده بود. البته هر بیننده فلم میدانند که از دو دهه به این سو هم در فلم وزنده کی روز سره در مورد زن، به مثابه محور اصلی هستی انسان حاشیه روی فزا - پند می شده است. فلسفهای و چون و شان و دوستانه - مستورنوار لال و امر - اکبر - انتونی و زنجیر و شعلی همه از جمله فلسفهای اند که برانزده کی مرد در آن واضحا آشکار بوده و در مورد زنان فقط يك انحراف



هدیه های سینما

تند است.
اکنون برای آنکه زنی را دوست بداریم و ارزشهای انسانی و چون و گریس و اعتماد و وفاداری را به او بخشیم به دوستی مرد ها و با گریزی از مرد ها سرگرم شویم. آنچه را به روی پرده سینما هم این است که عروسکها طوفانی را بر پا میکنند. مینا کنی و فرح و تابو همه و همه پاسخ تمام به - زائر است. وسایل اطلاعات جمعی آنها را وسعما پاداش میدهند. اینها هیروئنهای اند که زیبا رویان عشو گر را تمویض کردند.

آنها به بوننده ها چنان طرز تفکری را پیشکش میکنند که حتی يك دختر عادی با هم موضوع سکس باشد. چهره پر خنده - مینا کنی در مجلات هیچ گاه کسی را نمیگذارد تا احساس اهانته و خطر و قهر رو سبسی شانزده ساله را به دل راه دهد. سوال اینجاست که کی او را بسا می کشند؟ توجه کنید که فلها چند روحخانه است و از همین جا - ست که يك زن حقیقی لذت میبرد. برای زنی که میخواهد زن

دیگری را نجات دهد چنومس وضع خیلی درد آور است. قر - بانیان حوادث ویا بیبرهسی پولیس میتوانند به گروههای حقوق مدنی مراجعه کنند.
مگر درد نهایی فلسفهای ریکت زنان نیز به اندازه کافی تو - نمند نیستند تا به داد ضرور - تخندان بشتابند. در اینجابه ریکتا مینگریم. اوستاره در - خشانست که از سن پانزده ساله کی درد نهایی سینما گام گذاشته است. او میگوید:

من در سن پانزده ساله - گی به سینما رو آوردم. لسان انگلیسی و هندی را بیشتر بلد - یت نداشتم. ساختن وجود من چنان بود که پرود یوسرا و علاقه مند می نمایم دادن آن داشتم. به صورت عموم میتوانم بگویم که مرد ها شکار حیوان اند. برای يك مرد عشق هیچ ارزش ندارد و مگر برای يك زن عشق سفزنده گیت. به نام عشق تا زمانی چیزی وجود نخواهد داشت که زنان از اسارت نیراینه البته ما فلسفهای داشتیم که به طر غداری از زن به روی پر - ده آمدند. فلسفهای ماندی، چارکا و نشانت انام میبریم. به آنها توجه کنید. بالاخره در بعضی حالتها آن کم توجهی نشده است؟
دلچسپ است که ظلم و بیاد در بز زنان مانند فلسفهای بالا تقریبا کدام مینا و ساس منطقی ندارد. این فلسفها به راحتی در میان مرد -

دم جا گرفته که زمینه تحلیل سطحی از اهانت زنان را مساعد میسازد. از همین سبب است که از فلم انکور گرفته تا اکسروش واگنیدا راه حل را از بیسدادی که جامعه و یا هم خانواده بر زن روا میدارد و یافته نمیتواند. تصامم شخصی اتخاذ میگرد و عمل تهاکم و انتقام جویانه را فرد مرتکب میشود.
نمونه ها صف انگیز دختر جوان که خشم و غضب از چهره او اش میبارد همچنان به برهادی استعداد های خداداد هنر پیشه های چون و شبانه اعظمی سینما بستیل و دوشی ناول و دیپاساهی می انجامد. همه بی این هنر پیشه ها محصول طبقات میانه شهری اند که با ذوق تمام تلاش دارند تا بدون فریبندگی کی زنده مکی کنند و مگر با آنکه آگاه اند باز هم هدف را از دست میدهند. به عوض آنکه آرام بگیرند و تلاش میکنند تا در برابر خود ایستاده گی کنند. آنها گپ میزنند و مگر گوش نمی - کنند و زیر بعد از تکمیل سکس دیالوگ در جهت تکمیل دیگرش میبریند. يك هنر پیشه با - اعتماد او و چون و شبانه چنان معلوم میشود که موضوع را با یاد در رک کند و مگر عوض او خشمگین میشود. دقتها ما چیزی را میبیم که بر چهره زن ساده دهاتی میهنند و عبارت از سمای يك خانم شهوت برانگیز است. لبهای

نرم که با وعده باز شده به يك با - ره گی بسته میشود. و سا - دیزم جای به خنده در آوردن را میگیرد.
هنر پیشه های چون و مینا کنی و فرح که به مردم تعلق دارند و مقابل هنر پیشه های که در بالا از آن متذکر شدیم و دست و پاچه میشوند که آنها را زشت و همجانی نشان میدهند اما بعد از لحظاتی تمام میشود و احساس راحتی می - کنند.
مستهای را که بایست به آن نگاه کنیم یکی هم همان است که فلسفهای بیبره و چارکا ولانا از آن سر بر آورده است. فلسفهای مذکور اصولی را تشریح نمیکنند ویا تعلیم اخلاقی نمی - دهد و بلکه تمام حد و زن اعم از شرم و معصومیت و سنگینی خوش و مهربانی و سرکشش او را چوکات بندی میکند. زنان همیشه از مردان فرق دارند. لذت جسمانی حقیقی و رابطه او با مرد و با اطفالش و وجودش همه و همه در نهایی او را میسازد که باید تصویر گیری شود و مگر در عوض ما فلسفهای میسازیم که یکواختی مهلك داشته نخست - کی را ایجاد میکند. برش چنین به وجود می آید که چراد ایرکت - ان نویسنده های سکس تلاش نمیکنند تا چیزهای دیگری را در مورد زنان جستجو کنند که بی - همتا باشد؟ البته باید که در زمینه از پاکاری دوری جویم.

بچه از صفحه (۲۱)
فشار عصبی
به همین ترتیب ساختن های متفاوت اجتماعی هر پیش آمدی که مؤد جسد فشار باشد دارای سه مرحله میباشد:
۱- مرحله مقدم (یا صفره اول اعلام خطر) هیزمان با - آغاز فشار.
۲- مرحله مقاومت یا صفره تجهیز و آماده گی در برابر فشار.
۳- مرحله دو گانه است که در آن یا فرد پروا نمیشود و منجر به تعادل ما - طفی و روانی میگردد یا شخص مظلوم و مغلوب واقعه شده و در حقیقت بدن نظم به سامان نمیشود و در نتیجه غم و ناراحتی و آرام آرام غمگین کی میزاید. غیره ای با مواض ضوی آن بروز میکند. همه تحولاتی که از آن یاد -

نرم که با وعده باز شده به يك با - ره گی بسته میشود. و سا - دیزم جای به خنده در آوردن را میگیرد.
هنر پیشه های چون و مینا کنی و فرح که به مردم تعلق دارند و مقابل هنر پیشه های که در بالا از آن متذکر شدیم و دست و پاچه میشوند که آنها را زشت و همجانی نشان میدهند اما بعد از لحظاتی تمام میشود و احساس راحتی می - کنند.
مستهای را که بایست به آن نگاه کنیم یکی هم همان است که فلسفهای بیبره و چارکا ولانا از آن سر بر آورده است. فلسفهای مذکور اصولی را تشریح نمیکنند ویا تعلیم اخلاقی نمی - دهد و بلکه تمام حد و زن اعم از شرم و معصومیت و سنگینی خوش و مهربانی و سرکشش او را چوکات بندی میکند. زنان همیشه از مردان فرق دارند. لذت جسمانی حقیقی و رابطه او با مرد و با اطفالش و وجودش همه و همه در نهایی او را میسازد که باید تصویر گیری شود و مگر در عوض ما فلسفهای میسازیم که یکواختی مهلك داشته نخست - کی را ایجاد میکند. برش چنین به وجود می آید که چراد ایرکت - ان نویسنده های سکس تلاش نمیکنند تا چیزهای دیگری را در مورد زنان جستجو کنند که بی - همتا باشد؟ البته باید که در زمینه از پاکاری دوری جویم.

بچه از صفحه (۲۱)
فشار عصبی
به همین ترتیب ساختن های متفاوت اجتماعی هر پیش آمدی که مؤد جسد فشار باشد دارای سه مرحله میباشد:
۱- مرحله مقدم (یا صفره اول اعلام خطر) هیزمان با - آغاز فشار.
۲- مرحله مقاومت یا صفره تجهیز و آماده گی در برابر فشار.
۳- مرحله دو گانه است که در آن یا فرد پروا نمیشود و منجر به تعادل ما - طفی و روانی میگردد یا شخص مظلوم و مغلوب واقعه شده و در حقیقت بدن نظم به سامان نمیشود و در نتیجه غم و ناراحتی و آرام آرام غمگین کی میزاید. غیره ای با مواض ضوی آن بروز میکند. همه تحولاتی که از آن یاد -

بچه از صفحه (۲۱)
فشار عصبی
به همین ترتیب ساختن های متفاوت اجتماعی هر پیش آمدی که مؤد جسد فشار باشد دارای سه مرحله میباشد:
۱- مرحله مقدم (یا صفره اول اعلام خطر) هیزمان با - آغاز فشار.
۲- مرحله مقاومت یا صفره تجهیز و آماده گی در برابر فشار.
۳- مرحله دو گانه است که در آن یا فرد پروا نمیشود و منجر به تعادل ما - طفی و روانی میگردد یا شخص مظلوم و مغلوب واقعه شده و در حقیقت بدن نظم به سامان نمیشود و در نتیجه غم و ناراحتی و آرام آرام غمگین کی میزاید. غیره ای با مواض ضوی آن بروز میکند. همه تحولاتی که از آن یاد -

داد مغور ورته ...

غبري خبري شو . زمري هغه کوله چی دې تر ستونی ونیسی ؛ خو په ماته شوي ژامه باندي یی هېڅ ونه شوکړای . کاناکاراجو خپل ټول قوت سره را ټول کړ ، پر سمکه یی زور وکړ او زمري یی په لفته یواځه او په سمکه یی وغورځاوه . کاناکاراجو هم پر سمکه ودرید او د زمري د مخسې پخسې یی چی پرده یی حمله کوله کلکی ونیولی اوبه نسکی یی یواځه ؛ خو زمري بیادې تپل واهه او شاپه څخه په سمکه ولويد . کاناکاراجو په خپل کمن لاس د زمري ماته خوله ونیوله او هغه یی تاو کړه اوبه خپل پسی لاس یی زمري په سترگو واهه ترخوړوند شی . دوه یادري واو یی د زمري په لاسه ورغله ده ونوټل چی په یی ترې راکش کړی ؛ خو د زمري په ښو په و او له لاسه یی ونیوئیده . دوي دواړه داسی سره زړه بدل لکه چی دوه په لوانان سره خپل زورونه ازمايی . کاناکاراجو د زمري له رساږو او دخولی له بوي څخه په تنگ شه . په دې وخت کی یی نا بیوه یوه تیزه لاس ته ورغله هغه یی راوا ځیسته او په خپل ټول زور سره زمري خو واره په سر پرې یواځه . زمري دوي شیبی لپاره گنگس شو او په ددې وخت و موند ترڅو د دوي ونی خواته منځه واخلي او پروته وځیري ؛ خو دا کار ونشو . زمري په یوه ځمزه سره راو ننو او کیته یی راکش کړ . د کاناکاراجو دورانه غوښه راجلا شوه او غوښتری داري وهلی ؛ خو زوره ورکانا-

کاراجو لاهم زمري سره جنگ کاوو . دواړه بوله بل سره نښتی وو او دوي گندي په لور رغښتل . کاناکاراجو یو پوتی کلکه ونیو او یان یی ټینگ کړ ؛ خو زمري کښه گندي ته ولويد . کاناکاراجو په کړای سره خپله لاره ونیوله یان یی ټول زغس وو او د دوي ونی ترې سمعدلی . غبري شوي غوښی یی غوړندی وي او کیته سترگه یی زوبله شوي وه . کاناکاراجو په همدې حال په لاره روان وو ، پزیده او تړدې ووچی پر سمکه ولو پزید . یان یی تنگ کړ ؛ خو سره له دې یی هم هر شی خپره لیدل . د دوي خواته راغسی تړدې ووچی ورڅخه تیر شی ؛ خو ودرید . یان یی پري کوپ کړ او په ځیر ځیر سره یی مخ ته وکتل . ده ښه نشو لیدلای نوله دې کیله یی یان وژنوي کړ . په دې وخت کی یی یان په زړه ودرید و شو اوبه ټول زور سره یی چمځه کړه :
 ((زما زویه ، اوه زما چمتی بابو زویه))
 او خپل سر یی په دواړو لاسو کلک و نیوپه چمځو چمځو یی زړل او پر سمکه ولويد .
 روسه په تیاره ماښام کی پلټو نکسی د لږ مې شوي پلار او زوي دواړه و موندل .
 راو لو چی کاناکاراجو ولید ، ده هم په چمځو او زرا پیل وکړ .
 ((صاحب ، څنگه درغه یواځه چی چمتی بابو و ودرولم اودې پخپله در روان شو))

د (۲۹) مخ پاڼی

د کله مومڼ قیمتې اثار درلودل . په هغه مومڼ کی د قران کیم او نورو سری اثارو خطی نسخی ، جواهرات اوداسی نور اارزښه شان موجود وو . دملگرملک و نماینده وای چی په دغه برخه کی لکه عراقی مقاماتو سره زغیدلی دې ترڅو و تارخی اثار بهر ته کډه وکړی ، خو کښتی مقاماتو دمراتبانو له خواری داسی خبرونه ترلاسه کړی دې چی گواکی تارخی اثار ټول په جگړه کی له منځه تللی د دې په هر حال په معنوي برخه کی د کډه ښوونی اوزی ته هم سخت تاوان ورسیدلی دې . اوس اوس کښتیان خپله ښه کښی چی د ښوونی اوزی صحت لکه سره فعال کړی او کښه دغی ښه کښی د لومړیو حق ورکړی دې . زده کوونکو د زده کړی پوره یوکل له لاسه ورکړی اود دوي کډو یی دغی خبری ته ډیر په تشویش کی دې ترڅو نورو څخه له لاسه ونه وزي . دغه راز د کډه پوهنتون اود ملی رسرج انستیتوت هم په خپل وارسو تاوانونه زغلی دی . د دغو ملی مرکزونو لپراوتوا رونه لوټ شوي اړخمنه د شلو کلونو ملی نتایج له منځه تللی دې .

یوه څه خبره داده چی د کډه ملی اسامی وروسته له جگړی څخه دلومړی عمل لپاره د جولای په لسه نهمه غونډه وکړه . په غونډه کی شیخ جابر الاحمد الصباح د کډه پوهنتون سرانته د جگړی په وختی وستایه او کومه دنده د روسهارل شو ترڅو دا ۱۹۹۲ کال داکتور په ماشه کی پراگمانی انتخابیات ترسره کړی .

په وروستی تحلیل کی باید وویل شی چی د کډه د بیاجوړنی پروگرام په دې پورې اړه لري چی په منطقه اوجمان کی څومره هېوادونه مرسته ورسره کوي ، پورسره پورې دا خبره له عراق سره د ښوولی په مساله باندي هم اړه لري ترڅو سرحدی له هغه سره گرانتی شی ، ته دیدونه یی پای ته ورسېزي او کښه څه چی کښتیانو په جنگ کی له لاسه ورکړی دې ، بهر لاسه راوړی .

پښه ارفسحه (۳۷)

صنایع دستی ما

ما هرروز به دست ندا شتن تکنا -
 لوی مدرن نیز در این مور د
 قابل دقت استند . و د مورد قاب -
 لهن باید یاد اور شو که اتحاد هما -
 صاد رکند ه گان قالموز می -
 نظر اتحاد به پیشه وران خود
 مواد مورد ضرورت خود را از داخل
 و بیشتر از خارج که جنسیت قالمین
 تا حد زیاد بسته کی به هیان
 مواد دارد وارد میکنند
 در گذشته ها تورنیم نقش
 برجسته در عرصه تولیدات صنایع
 دستی داشت زیرا از یک سو مقدار
 قابل ملاحظه یی از این تولیدات
 را خریداری می نمودند و از جانبی
 نیز در ترویج صنایع دستی به

سطح جهانی سهم عمده یی داشتند . اما یاد رنج که امروز به
 برهم خوردن وضع تورنیم در کشور
 صدمه بزرگی بر تولیدات صنایع
 دستی ما وارد آمده است .
 یکی از راه های انکشاف و
 حفظ واحیا صنایع دستی ، حمایت
 دولت از دستا هاست . با آن که
 تا حد و دی این امر در نظر گرفته
 شده است و تسهیلاتی در مورد
 برای صنایع دستی وجود دارد
 اما بایست این نکته بیشتر مورد
 توجه مقامات قرار گرفته امکانات
 بیشتری پیشبینی گردد ه تا تو
 لیدات صنایع دستی انکشاف اقتصاد
 ملی سهم قابل توجه یی ایفانماید

بسته

پاتی له (۵۹) مخ نه

شاگرد د سرویس په گڼه کونډه
کی زمانه ترڅنگ په لویز حیات
سره تیر شو زمانه کالی شورا وغور
کړل . سترگی می د غوسې ورته
چوشی کړی وورته وی ویل :
— د خدای په غضب شی زما
کالی دی غور کړل د صاحبون
د بهی خخه خپرشی که نه
د مستری شاگرد بېله دی چی سی
مخ را وگرځوی ویل :

— بهر واری و بینه .
... د سرویس نه کوز شوم د کور
خوا ته تلیم هیرتی د بایسکل
په کجوجی بوخت لمرگی تیرلی
او خپله په چرت کی پاهل واهو
زه شی په لرگی د شاوخوا نه د سرک
نه ویالی ته گدا رکیم هیرتونه
او پایخی می په ختولیت پیست
شوی د غوسې نه می سترگی
په سواره پخوه شه بېله دی
چی د بایسکل نه را کوزشی په
لاش کی کوز شوی لورگی سم کړی او
وی ویل :

— پیکر می نه و . و بینه
د ویالی نه را ووتم و د کور په
تپه روان شوم چی په دی وخت
کی د یو کاغذ یاد (گهزی) می
تر غوز شو غوز می سوزونکی د زد وکړی
اوتودی ویی می په مخ راتسوی
شوی وی وپهیدم چی د کاغذ یاد
شیشی تا و خپل کار وکړی . نوسودا
می پرمخکی کیسود له کله د پهلوا
ن په شان می لستوی بیرو ویل
اود کاغذ والا خواته ورغلم و کاغذ
یاد والا د ژبا په برک اواز کی
د بینه په ویلو ویل وکړی .

ما په زهزه لهجه ورته
ویل :
— داد کاغذ یاد خای دی ؟
ه شه ویل :
یاد نشته ؟ و بینه

په دی وخت کی پوه شیک
پوشه لاری دهلکی په ژبا را
وگرځید چی زمانه غوز ویی کی
ولیدی نو په چوک چوک سر میی
دواړه د جیب نه د تشناب کاغذ
راویست زمانه غوز ویی می پاکسی
کړی او په توتوش په پری وی وی
کخای کی شوی له اوماته گن ویل :
— خیردی کوچنی دی و . بینه
زه همداسی ورته گوا نهیدم او خـ
ویندیم ؟ خودی سپری مداپوره
خبره کوله .

— و بینه و بینه
د غوز په سوزونکی د درد سره
می بهالا سونه پورته شول خوبا
شیک پوشی سپری مانع ش خو
اوری ویل :
— و بینه . . . که لوی پیر پمغوسه
می ما ووهه :

زمانه چی لوی اعصاب خراب
اونولا سونه می سره وینیل وپوه
جانانه شاپوره می په مخ ووا هه
شیک پوش سپری گنگس اوله
تولی ووت .

ما سوادله مسخکی را پورته
کړه او بېله دی چی ورته وگورم
وی ویل :
— و بینه [او خپله خوش او
خوشاله په خندا خندا کورته
ولایم .



بقیه از صفحه (۱۷)

شاد کام در ...

وی به شاد گرفته می تواند
شاد کام یکی از مصروفترین
هنرمندان کثرت و راست که
افزون بر مشغولیت های هنری
می منظم و سیستماتیک آسور
مختلفه ورزشی رانیز به
پوش میبرد - وی که هم اکنون
درد بیست عموس ورزشی سو-

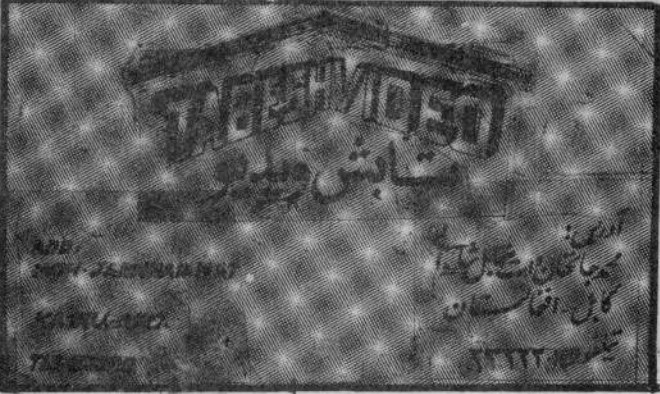
هنرمند ایغای وظیفه می نماید
پنا بر علاقمندی به ورزش والیبال
اور هنرهای تیهایی مختلفه
پوشترین وقتش را در جمانا سپری
هنرمند کابل سپری می نماید .
او با وجود این همه مصروفیت
ها (به اضافه ترتیب و گپنده گسی
پروگرام رادیو اهرج من سنی)
تقریباً هر ماه یک آهنگ به
ستد یوهای رادیو افغانستان
ثبت می نماید و برای دیگران
آهنگ می سازد .

په گفته خود شاد کام
من همواره معیار مشخصی در بر
دارم از برای ویدایش آهنگ او جو
دارد : داشتن شعری -
تصنیف ارزنده و متعالمسی
احساس و ابتکار موجود است
ارتباط مناسبات منطقی میان
شعرا و آهنگ وجود یک پیام
نهفته دقت در تلفظ و ادای کلمات
و سرانجام مشق و تمرین به قدر
کافی .

سپا وون با ارچگزار می
پایان به هنرمندی این هنر
مند والا زرمند که عبدالله
نوابی همیشه شاد کام باشند .

نیز سهای آهنگهاش را دارد و ملا
یم معتدل و نافذ از گفته ها و
تبیسته های او بر می آید که او
را امتداد عشق و آرزو به رشته
های دیگر هنری سرانجام به
موسیقی کفا نیده است . شاید
موسیقی در محراق آرزو های
او نقش بسته بود که تمام راهها
به هاهو منتهی میشد است .
په عقیده شاد کام موسیقی نباید
صرف وسیله سرگرمی و تفریح
باشد و در حاشیه زنده گسی
قرار گیرد برخلاف موسیقی
ما باید پیام او را بدهد جنبه
صوفیانه و عارفانه داشته باشد
و اصلت آن حفظ گردد . او در
هنگام ترسیم مرز میان موسیقی
دارای طبیعت و کیفیت خانقاهی
و موسیقی حاضر ربه اصطلاح
دم دستی که به گفته وی جوانان
ما خود را در آن کم کرده اند
در متن موسیقی نوع اول پسرای
خودش جایگاه و موضع برگزیده
است .

یکی از کارکرد های قابل قد
رشاد کام تهیه و تنظیم و اجرای
آهنگهای فیلمی است که
از پاره کی های او آوری میشد
میگردد سرازاری این کارها بر میگرد
په فلم تلویزیونی "اشک و لبخند"
که موزیک متحان توسط آهنگ
هنرمند تهیه و تنظیم شد
بود اجرای آهنگها برای فیلمها
ی "قرار" "مرد هاره قول"
"سپرنده های مهاجر"
"نقطه نبرنگی از خدمات ارزنده





مورد توجه قرار می‌گیرید و همیشه خود را خوشبخت احساس کنید.

۷- آنها را بیک (مالک کمپنی بادی شول) هر چیزی را که قلب تان ممنوع قرارداد انجام ندهد. و هر چیزی را که قلب تان بشما هدایت می‌دهد آنرا حتماً بپذیرید.

۸- جیکی کولینز (نویسنده) خوشگوشی بیدله گوش همسراه با خنده را فراموش نکنید. خنده بالای خود را فراموش نکنید. به خود اجازه دهید تا اغتصاب کنید. هیچکس از آن کاری نیست اما تلاش کنید تا زودتر آنرا رفع نمایند.

۹- ژولت برچمل (نویسنده ژورنال‌لیست) تمام تلاش وقت

میشود که شش کنید زودتر آنرا رفع نماید. خود را بنهاند به زودتر به وقت بازهم دست به کار شوید. کوشش کنید در زندگی خود به گیر نمانید این کار اکثر آن به ضرر شما تمام میشود. اگر متوجه گردید که کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلاهی بپوشید و این بشما کمک خواهد کرد.

۶- ایزابیل روسلونی (ستاره سینما و مدل عکاسی) طبیعت به ما صرف جسم را بخشید ما به هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است. به خوراک خود توجه بیشتر نموده و ورزش را فراموش نکنید و زیبایی جلد تان را مواظبت کنید در این صورت بیشتر

رت تانرا وقت کار دوست دار شتی تان نماید. از پیروزی های موقتی و جزئی محروم نشوید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نپایستاد و امید ادامه دهید. بهیچا ن داشته باشید که جوانی را دوباره بپذیرد و رده نمی‌توانیم. عجله نکنید تا زود تر از دواج کنید. تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید.

ایف پولارد (مدیر مسئول روزنامه سندی مهدور)

۱- تحصیل یک امر ضروری در زندگی می‌باشد. تحصیل نه تنها جلوگیری از فقر است اما سی که به شما استقلال و اوقعی می‌بخشد تحصیل شمارا آمویرنوشته تان میسازد.



حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکواندو ندوی پوسه لگد های قوی چون: لگد های چکشی، نفوذی شلاق و ضد حمله وجود دارد که در تکواندو می‌مانند و وجود ندارد و خودم ورزش تکواندو پوسه را تجربه گرفته ام که معنی آن حرکت سریع میباشد. چگونه میتوان این ورزش را فرا گرفت؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت مداوم و پشتکار، صبر و حوصله میباشد و به کمال رسیدن در تکواندو کانسبت نبوده بل از پیشکار خواهان تمرین هرچه بیشتر و بهتر میباشد. از ابتدا این رشته را متعقیب نموده اید یا بعداً به آن رو آوردید؟

قبلاً در تکواندو میمانند تا که بریند نصاری تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نموده ام تماماً قبله تکواندو پوسه علاقمند شدم و اکنون در این رشته کمر بند سپاه دارم یک دارم که این کمر بند را بنظر به ضوابط فدراسیون تکواندو کشور هندوستان به دست آوردم زیرا در اینجا نماینده فدراسیون تکواندو کشور کوریا چونکه هانگ حضور داشته و کمر بند را از طریق کشور هند به دست آوردم.

ایا در کشور خودمان مسابقات لیست توزیع کمر بند را مقام المپیک به عهده ندارد؟

احمد جاوید ورزشکار خوب و با استعداد نظر به عشق که به این ورزش دارد کلی و در ولایت هرات ایجاد نموده و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تربیت میدهد و خواهد پیشنها د می‌نماید تا به خاطر جمع و بسج نمودن ورزشکاران تکواندو و راهیونی ایجاد شود تا از طریق جلو یک سلسله بینظیری در شهر گرفته شود.

دوستی کجاست

کسی به شروع کرده ای و می‌خواهی مره جای بیخ داده نفسی بکشی.

همد پالمه از جای پرک و با لقمه ده دانش برد، همو بود که دان و زبانش عاوله پارا شد و چرخ زد: وای ده قرار خدا شوی زنگه تو می‌خواستی مره ده جای جوش پخته کسی و نفسی بکشی.

۱۰۰۰ ای سوزده نوشته کنی ها که تانستی به میگم آبرینت. راحتی کدام چیز تو نوشته نکرده ای؟ در حالی که آه از جگر بر می‌آوردم گفتم: نی! گفتم: خنی چسی در نظر داری که ده ای نزد یکی هان نوشته کنی؟

گفتم: در نظر دارم که یک طنز نوشتنم به نام "ده بنفسی رسیده"

داره تملیت می‌کنم و از سرم رنگ شدم و حیران ماندم چسی گفتم که دیدم باز شروع کرد: سهل کوه یک صوره برت میگم که یک روز همسرم بری غموی دهاتی خود که نو از ده آمده بود مجای دم کد. خطهش فرمایش داد که جای ره شب در نزد یکی بگذارد به خاطر می‌گفته که شبانه گلشنه خارش می‌گرفته همسرم هم چایه ده ترموزاند. احت ترموزده شده نزد یکش همرا یکیلاس ماند هازی که تا یکی بود و غموش ترموزده چای جوش نکرکد و ده پشترده زده دید که بیخ آس به گفتم: ده قارخدا شوی تو از حال سی

لینم و امیرالینم که میگم همسی "ایزم" چی معنا میده؟ به گفتم: یک چیزی در نهایت اوج خود برسد و اوزه با "ایزم" ترکوب میکنند. گفتم: "خنی ده ای و خطه‌های گد و دینم ره مینویسی". فامیدی و امین نوشته کنی و هاراستی راجع به ای هم نوشته کو که یک مد پر که سبک دوش میشه چطو واسطه میکنه و خود ده و باره مقرر میکنند. خوب هانچار برایش قبول دادم که حتماً مینویسم.

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کردم بودم و ناگهان یکی از کسانی که من نمیشناختم ولی با ی مراد رتلیزینم دیدم بود و گفتم چاره و طرز تو؟ سلام. شناختی؟ و یکی از علاقه منهای همو ایچس گک های خنده دارت هستم. ولا چقه مقبول نوشته میکنی.

ده در حالی که به فاتحه

تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا همسایر بگورند . بعداً چیلک به پاکرده و چپن بپوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها را ندارند زیرا امکان دارد توسط پاهای لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود . لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رد میس -

قطعه مرغ را در ارد مجموعه سی و سه هزار و شصت قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروسه آن ادامه دارد اولهن پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه بادام باغ است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد . البته مرغها بعد از چهار ماهه کسی از پروژه بگراس به بادام باغ

دو پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که - موثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوس را باید به انتظار نشست . ضمن مشاهده از این دو - فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شد که بعداً از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند . شهوه کار در



مرغها در دو فارم مشترک به سیستم قریب شده بین المللی تغذیه میشوند .

انتقال میشود . با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قسمه تنزیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد . بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد . با مشا - هده از فارمهای دولتی میتوان - اطمینان داشت اگر به همین شهوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونیه صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز پرورش مرغها مان رفع خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود . الصحوی نگه داری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می - آوریم . باید علاوه نمود که این

این فارمهای شخصی نظریه فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است . ابتدا به فارم مرزدار اعظمی واقع دار - الامان رفته و از نزدیک با مسوول آن فارم صحبت نمودم . از سخنان مسوول فارم دریافتیم که آنها يك پایه ماشين چوچه کفی و يك پایه ماشين تخم شکن در فارم دارند . همچنان این فارم قبلاً مربوط به فارمهای دولتی بود که از عدم فعالیت لزمه آنرا - بالای اعظمی به فروش رسانید . این فارم دارای دو پلاک پرورش مرغ بوده که روزانه سه تولید و تکثیر تخم مرغ میدهد

این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدداً به فعالیت آغاز نموده است تخم مرغ و چوچه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند . مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف می کنند و ما مطابق به دست مرغ و چوچه هارا به دسترس شان قرار میدهم .

در فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم يك اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بوضه تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد . در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است . مرغها را از نزدیک دیدم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف میکنند در حالیکه نظریه شرایط اقتصادی چوچه يكتم ماهه معاشر يك مامور دولت است . و با هم قیمت تخم که در بازار ها و یا بازارهای سواه به عین قیمت به فروش میرسد پس موثریت فارم چوچه ؟ - فا - رمها باید قیمت بازار را بشکند نماینده فروشنده هارا به گرا - ن فروشی تشویق و ترغیب نمایند . و نهیست پروژه بگراسی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جده بیدست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشين های چوچه کفی آغاز میشود . در برابر تصمیم این فارمها به فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد . البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است . در صورت آغاز پرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن ویا قیمت - تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد .

در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبت بوده و از جمع علوم ریاضی است . نجوم علم است اما تنجم علم نیست . پایه های علم نجوم کاملاً و دقیقاً بر مبنای علوم ریاضی نهاده شده است در زبان اروپایی از نجوم به اسم استرونومی و از تنجم به اسم استرولوژی یاد مینمایند . مساله تاء شهر ستارگان و ایاب انواع آنها مربوط به تنجم است نه به علم نجوم .

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطا رود در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است از جمله شهادت امام حسین که برابر است با دهم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری و علاوه بر آن در روایت کتب ادعیه آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است . در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند . در این روز در زیارتگاه های شهر و قبور متبرک موج و موج از زنان و دختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دست به دعا بلند مینمایند و تسبیح میگویند ، صدقه و خیرات میدهند .

امروز هم روز چهارشنبه است ، محرم هم زیارت متبرک شاه دو شمشیره تا بمینم زایرین ما چگونگی و یا چی عزم وظلی به زیارت آمده اند . حضرت لوث بن قهص بن

خدایا! دعایم...

حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) در جنگی شهید شده و در این محل مدفون گردیده است .

در کنار در بیرونی زیارت گدایان به شماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پر رویی از زایرین پول تقاضا میکنند و صحن زیارت پر از کودکان و زنان است ، بعضی از دختران جوان وزنان بیرو جوان برای کبوتران زیارت دانه می اندازند . هرزنی دروازه و دیوار و سنگ قبر رامبوست و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبر می اندازند ، به توغ آن دستمال مراد مینهند .

از زن جوانی میپرسم که : به چی نسبتی به زیارت آمده است ؟

مگوید : شش سال از عروسیم میگردد ولی تا هنوز صاحب بچه نشده ام آیدم تا خدا به رویدارای دوست عزیز خود بچه بی نصیبم کند .

میپرسم چند چهارشنبه است که معاین ؟ به خدا چهار ، چهارشنبه اس ، آگه خدا مراد ما داد . خیرات کلان بکنم . در این جریان بیوزن سر سفیدی

فریاد میزند : " یا زیارت شاه فد و شمشیره به دادم برس ، بچه به نجات بده " " حوزو به شرا به پنجره قبر ممالد و توغ رامبوست . " مگه به بندیت نیستم خدا آیا به بندیت نیستم بچه گک جوانم را از بلا نجات بده . " از فریاد و گریه زن بیبر معلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحن اش نهایت بحرانی و خطرناک است . دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند ، زنی در گوشه زیارت نماز میکند .

رفتن به زیارت و دعایایای مقبره شهدا و اولیا انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیاز مند فریادی را که فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد در این جا بهتر و باخاطرام تر از سینه بیرون میکند .

موانع با آداب و گاهی هم با عنعنات مختلف در کشور های اسلامی به زیارت ها میروند ، عده ای با خود تسبیح میبرند ، عده ای دستمال مراد میبندند ، بعضی ها قفل میزنند بعضی ها " بند " میگویند و بعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند و گاهی هم از صاحب مقبره طلب حاجات میکند اما در

دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین باید هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند .

حال مرسوم به زیارت عا - شقان و عارفان ، این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد مؤمنان خیلی متبرک میباشد . بعد از دعای همیشه وجود دارد و زایرین زیادی رفته و آمد میکنند در زیارت تسبیح انصار نیز چنین است . جوانان و زایرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند .

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند ، کی میداند ؟

عده ای خود را ، عده ای خواهر و برادر را ، و مادران فرزند ان شان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی ، چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هر کس عزیزی را گرفته است . یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بسترو از خداوند میخواد که به روحانیت عا - شقان و عارفان و شهدایما - لحن دعایش مستجاب گشود . برای يك ستمندی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد ، گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود و تنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد . و بگوید : خدایا : دعایم را مستجاب کن .

ژورنالیت

ماه مبلغ هنگفتی از این بابت برایم پرداخته میشود . چهارشنبه : چون به یکی از زبانهای عربی خارجی بلدیت دارم و میتوانم با یک کتاب لغت نامه آن زبان بزبان دری ، سخنرانی مطلب و بیرونی را که در آن زبان نوشت شده است درک نمایم ، لهذا در این روز سبک تر سخن داغ سیاسی را که آن

زبان در یکی از مجله ها نشر شد ، بود ترجمه نمودم و بعد از اندکس انکشاف دادن آنرا به یکی از جراید هفته وار نشر و ارسال داشتم البته از ذکر ترجمه بودن ، مطلب متذکره خودداری نمودم و آنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم ، آخرشما خود ، میدانید که حی الزحمه ترجمه بسیار کم است . پنجشنبه :

هیچنان ناگفته نماند که در شعر و شاعری نیز استعداد و سترسی دارم ، البته

بهترین اشعار من به گونه " استقبال " از شعر شاعران متقدم است ، معنی نظریه احترام و علاقتندی که به اشعار شاعران پیشین دارم ، اشعار آنانسترا استقبال منطام و معجز و قافیه اشعار آنان ، شعر به سرام ولی بانا ، سف که اشعار استقبال است من گفترا اقبال چا پیدایش . تا اینکه من در دانه چرا ۲۰۰۰ به هر صورت در وقت شعری که عموما روزهای پنجشنبه گل می نماید ، در این پنجشنبه نیز استعداد و احساسات شعری

من به غلیان آمد و از واری صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام ، دو پارچه شعر ناب به طرز دیگری ساختم و به مجله های برای نشر ارسال داشتم . خوب ، خواننده گرامس) این بود مختصری از یادداشت های من . حال بدون شک ، آنانیکه به استعداد ، پشتکار و ابتکار من در هرصه کار خلافتانه ژورنالیتیک باورند داشت یقین کامل حاصل شود و دانست که من واقعا ژورنالیت پرکار ، متبرک و مستعدی میباشم .

بقیه از صفحه (۴۸)
راه خدمت به هنر تئاتر و تئاتر
مصانه گام نهاد است.
او را از زمانه های بخاطر
دارم که تازه پایه عرصه تئاتر
نهاده بودم از نخستون گام ها
نه پهنساز و زیبای دنیا تئاتر
و سعادت و شفافیت و بزرگی
قلب های دست اندر کاران آن
پی بردم . حبیبه عسکر جز از این
دنیا بود که با قلب باز و لبان
پر تبسم به پیشوازم شتافت و از
او ان فعالیت تئاتری ام السی
اکنون چون خواهر و دوست
مهربان مرا یار و همراه بوده
است .

حبیبه عسکر با اولین نما
ی شناه که در آن نقش داشت
راهش را به قلب های علاه
قند ان هنر تئاتر و تئاتر
باز کرد از آغاز فعالیت های
هنری اش الی اکنون او با
همان پشتکار و علاقه مند ی و
جدیت خاص خودش به تهرین
بیالای نقش هایش می پردازد .

او هنرمند است باخته کسی
و عصبانیت بیگانه . او همه
استعداد او توانندی اش را
بخاطر اجرا و ارایه بهتر و مالی
نقش ها بکار می برد .

به نظر من او در همه نقش
هایش هنرمندانه درخشیده
است . با وصف اینکه سالوانی
زیادی می گذرد ولی من
نقش های حبیبه عسکر را در نما
ی شناه های خوش و زنان عصبی
مستش و ازدواج و طبلکاره -
پاد و استثنای حماسه ما در
... بخاطر دارم و او را
بیش از هر زمان دیگر زیبا تر
و موفق تر در نمایشنامه حماسه
مادر یافته ام . چه حبیبه
عسکر با وصف فعالیت های -
هنری و خلاصه خویش همیشه
و جاودانه برای اطفاغالبش زیبا -
ترین و مهربان ترین مادر بوده
است .

او را در فامیل کوچک تئاتری
ما بیثابه هنرمند مستعد
خوش ذوق خوش سلیقه خوش
صحت و شیکپوش می شناسند
و او را همیشه با ان لبخند زیبا
و همیشه کی اش بخاطر دارم .

من بهین ...

من باشنیدن همین زیزه های
شهرین ترس از رسوایی را فراموش
موش کردم خودم را در اختیار
او گذاشتم و او مرا چون عرو
سکی در دستهایش چرخاند
چون بازچه بی بی با بی ام گری
فت حساب روزها از دستم رفته
بود . فقط بخاطر دارم که
کپ نامزدی ما بود . عنقریب
نامزد میشدم اگر چه مساله
عسکری او مطرح بود . همین که
میشنیدم میخواهد به خدمت
سر با بی برود با آن که از من
دور میشد احساس غرور میکردم
ولی یک روز خبر شدم که او
رفته است آن وقت تصور کردم
که سقف آسمان با همه بزرگی
و سنگینی اش روی قلم نشست
آرزو بهام بریاد شدند . سرم
دور خورد ، آسمان دور خورد
مردم دور سرم چرخیدند و -
دنیا با همه بزرگی اش چرخید
زیرا من از او حمل گرفته بودم
و او پاکستان رفته بود .

خاله ام که از دوستی و نزد
یکی ما آگاهی داشت برایم
نداری میداد میگفت : اوهر
کجا می که باشد پسر می آید
من او را می آورم . او جز تو
با کسی دیگر نمی ازدواج نمی
کند . بعد زرتگی کرد و سرا
نزد زنی برد که ظلم را سقط
کند . من مدت چهار روز در
خانه خاله ام بسر بردم وقتی
توانستم راه بروم به خانه خود
آمدم .

هر شب او را در خواب مید
یدم که با دریش دامادی به لو
م می ایستد باز دور بازو ام
انداخته حلقه نامزدی به
انگشتم میکند . یک روز خواب
خود را برای خاله ام قصه کردم
با بی تفاوتی تمام گفت :

دختر جان به نگر او نباش -
کسی چه میداند که او بر میگردد
بان . با گریه و زاری گفتم آخر
تو از همه قضا یا خبر داری او
باید یا من عروس کند هر
جای که باشد من حاضر استم

که از همه خانواده ام چشم
پیروم و نزد شریوم . طوری
سوم دید که توشدم . با
لحن که از او انتظار نداشتم
برایم گفت : دختری که نه ضمه
دارد و نه ابوهرگرزه بدرد
زنده کی کسی نخورد . تو
نمی توانی عروس من باشی ، کسی
چه میداند که تو به چه کسی
خودت را فروختی . فرهاد زدم
آخر شما از موضوع خبردارید
شما کمک کردید که طفلکم را
سقط کنم . برای خدا این
قدر تهمت بزرگ بمن نزنید
اما خاله ام با تبسم گفت :

من آن کار را به خاطر
حفظ آبروی خواهر انجام
دادم و نه از اول هم میدا
نستم که پسر من آن عمل را
مرتکب نشده است . من پسر
را خیلی خوب میشناسم او نمی
تواند آن قدر صمت باشد تو
بدی نبوتی علیه پسر من ندا
ری .

خاله ام راست میگفت من هیچ
نبوتی علیه پسر او نداشتم
نبوت را خاله ام با زرنگی از
بین برده بود . حالا کرم پسر
ی با این سنگینی شکسته
است . از زنده گی بیزار و -
دل سرد گردیده ام هیچ چیزی
هیچ کس نمیتواند از من هایم
بکاهد . میگویند خاطره یک
عشق را میتوان با عشق دیگر
از یاد برد ولی من نمیتوانم
این بدبختی را با کدام بدبختی
دیگر از یاد ببرم .

روزی نیست که خواستگاری برا
م نباید ولی جواب من همیشه
منفی است . با آن که یک
دختر تحصیل کرده و مقبول و از
خانواده سرشناس است ، اما
زنده گی مرا آن گونه نابود
ساخته که نمیتوانم خود را احساس
کنم . شبها میگریم ، روز
ها میگریم و چون آفتاب غروب
رنگه ما بان . هیچ کس نمیتواند
ند که در دل من چه آتشی
است . برآستی وقتی عشق
مرد . پس از مرگش رنگه میگرد
و احساس میشود و من هم
مانند شمع بر مزار آرزو هام
میوزم و قطره قطره آب میشود

سترویس ، پاس ...

تم مذکور از جمله تم های
بسیار برجسته و نامدار بود .
قابل یاد آوری میدانم اینکه
من هفتصد مرتبه به کشور اتحاد شور
روی جهت اجرای یک سلسله مس
یقات دوستانه سفر ورزشی دا
شتم ام که نتایج مسابقات فوق
العاده ارزایی گردیده است .
هیچنان در جریان مسابقات تو
رنتت هایه حیث قویترین تنیسر
انتخاب شدم که یک کپ افتخاری
را به حیث بهترین پلیور از جانب
مقامات ورزشی پوهنتون کابل
به دست آوردم .
عبدالحمید صافی ورزشکار
مستعد و ستاره تیم ملی والیبال
در آخرین لحظات صحبت خویش
به این نکت با ارزش که ساحه
ورزشی طرف علاقه اش را متاثر
ساخته است چنین گفت :
به وضاحت بسرایتان بیان
میکند که والیبال در افغانستان
فعلا رو به رکود و نیستی گزاشده
است و بخاطر آنکه محل مناسب
بخاطر تمرین نداریم تنیسر کار
فهم اصلا وجود ندارد مخصوصه
درست نداریم . لیا ورزشی -
وجود دارد و مهمتر از همه عدم
اعتراف تم والیبال در مسابقات
خارج از کشور اگر چه دعوتنامه
های عنوانی ورزشکاران به کشور
واصل می شود اما تنر بعضی حواظت
مختلف و نداشتن بودجه کافی
سفرهای مالی لغو میشود . این
همه بی توجهی را خصوصا متوجه
ریاست المپیک کشور میدانم زیرا
از چندین سال به اینطرف اصلا
این ورزش را به فراموش سپرده اند

شد به رهبر سیمبولیکی مانند ملکه پرتانها]

يك ژورنالست روزنامه پروادا بمن خاطر نشان كرد كه: "گربا - چف گروهگانی است در دست دموكرات ها و آنها هستند كه اكنون تصميم می گیرند."

كيو نیست ها همزمان تلاش های آقای یلتسن و طرفدارانش را برای انحلال حزب و نشرات آن مخالف قانون اساسی تلقی می - نمودند و اگر نه هم صریح و صمی داشتند تا " طبیعت غمزه مو - کرات یلتسن " را برجسته نمایند.

امید بعضی ها بپارلسان شوروی که اجلاس آن به تاریخ ۴ سنبله (۲۶) اگست در - ماسکو گشایش یافت ، بسیار هم به جای نرسید .

اجلاس پارلمان شوروی که شورای عالی نامیده میشود از تشتت فکری و وجوه اختلافات عمیق میان نماینده گان حکایه می نمود .

دین اجلاس گرباچف نتوانست ترکیب پیشنهادی شورای امنیت شوروی را مورد تصویب قرار دهد و به علاوه پارلمان فعالیت های حزب کمونیست را در سراسر شوروی به تعلیق در آورد و به شکستادن و مساله سازمانده سی مجدد " ک ج ب " به مثابه خواست های عده دموكراتها را می مثبت داد .

اما همزمان در اجلاس پارلمان موضعگیری تند سایر جمهوری ها علیه شوروی نیز مرسوم با زتاب یافت و نماینده گان سایر جمهوری ها به تشدید جری - یان تجزیه طلبی مساعدت نمودند .

تنهاد رفته گذشته بود که سه جمهوری بالتیک استقلال کامل شان را با حمایت غرب به دست آوردند و به دنبال اوکرایین و جمهوری های آن رمانیجان و از - بکستان نیز به جمع استقلال طلبان پیوستند .

در هفته گذشته " گد شتعلما " عمرا اتحاد شوروی خاتمه یافت . در جریان جلسات پارلمان شوروی این سوال پدید آمد : آیا شوروی وجود دارد و یا نه ؟ آیا در شوروی کدام مرکز قدرت عمل میکند یا نه ؟

موجی از اعلام استقلال هاو تصمیم گیری های مستقلانه جمهوری ها سر نوشت کشور شوروی را زیر سوال برد . درست به همین علت ها بود که رئیس جمهور یلتسن در جریان هفته گذشته تلاش نمود تا با تماس های مستقیم با اوکرایین قزاقستان و کرانه بالتیک از ستمزه جویی ضد روسی بکاهد و به جای ضعف ساختن گرباچف در عقب او قرار گیرد .

جریان کودتا و سرریزی برآه در ذهن هر شهروند شوروی - سوال مقایسه دو شخصیت عده شوروی یعنی میخائیل گرباچف و یارین یلتسن را مطرح نمود .

بسیاری ها در گفتگو های شان این امر را برجسته میساختند که قاطعیت و اراده و وفاداری یلتسن به دموكراسی مهمترین عامل نجات شوروی از خونناهی نظامی بود . جوانان در صبر و یلتسن رهبر بلا منازع روسیه را می بینند که به نظر آنها به ایدئال های آزاد پخواهانه و بسیار است .

اما مشکل عده یلتسن اینست که او ترجیح داده رهبر روس باقی بماند و از همین رور سایر جمهوری ها از حمایت بیشتر برخوردار نبوده و حتی بعضا تزار جدید خوانده می شود . طبیعت خشن " موژیک وار " - یلتسن مصالحه میان او و مخالفینش را دشوار و حتی ناممکن میسازد .

گوییست ها یلتسن را ذاتا " ضد دموكرات " میخوانند و گاه گاه او را به ستالین تشبیه می کنند اما طرفدارانش این نظر - یات را بهبود یافته تلقی می نمایند .

یکی از جوانان ماسکو ضمن گفتگو بی یاد آور شد : روسیه بعد از پتر کبیر فرزندی مانند یلتسن را ، ندیده است .

اما در برابر به نظر بسیاری ها یگانه شخصیت تعادل دهند که نه تنها روسها بلکه دیگران نیز میتوانند به او اعتماد کنند گرباچف است .

در روزهای دشوار بعد از پیروزی برکودتا ، گرباچف که استاد بزرگ تاکتیک نامیده می شود ، سعی نمود تا احساسات را به یلتسن و دموكراتها را به روبرو عاقلانه سیاسی پالایش دهد . گرباچف هنوز قدرت بریان

فوق العاده خود را در مجاب کردن مردم به کار میگردویس - خواهد جامعه باور نماید که - پایدارتروسلیم انفس ترازاور رهبر؛ دیگری در شوروی وجود ندارد . يك ژورنالست انگلیسی در پاریس مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گرباچف پس از بازگشت به قدرت گفت : " بدبختی گربا - چف در حال حاضر اینست که مردم ارزش او را نمی دانند [؟ اما برخلاف يك نماینده کنگره نماینده گان شوروی عقیده دارند که :

رئیس جمهور ماركسست ؟ يك دموكرات یا يك پرو کراتی که ماسک دموكراسی را بر روی خود کشیده است . حال منافع خود روی به نحوی هر دو حرف میزنی

دشمن دپیروزی یعنی میخائیل گرباچف و یارین یلتسن را در وضعی قرار داده که با هم همکاری کنند . منافع سیاسی اغلبا مهمترین از علایق شخصی است اكنون در برابر رهبران شوروی به شمول هر دو رهبر عده سوالات زیادی وجود دارد -

رد که هم آینده آنها و هم آینده کشورشان به آن بسته است . اولین سوال اینست که اتحاد جمهوری ها چه شکلی خواهد داشت ؟ به نظرمی رسد که یگانه راه در قدم اول اتحاد تعدادی از جمهوری هاست که دارای استقلال کامل بود و از يك مرکز کوچک و هماهنگ کننده که موجودیت شوروی را تضمین خواهند نمود ، اطاعت خواهند کرد .

سر نوشت آیند شوروی چه در شکل يك کنگره را سهون یاد در شکل يك جامعه اقتصادی که هنوز مورد اختلاف است باید در کنگره نماینده گان مردم که هم اكنون جریان دارد حل و فصل شود . اما با حل این مساله در ضمن سوال قدر راست میکند :

حل بحران اقتصادی ایجا - معده در بحران اقتصادی عمیق به سر می برد ، تولیدات شدیداً کاهش یافته ، بازار داخلی مختل شده ، قیمت های شکل سرسام آور افزایش میابد و سپلین تولیدی مالی ضربه دیده و جریان گدار به بازار آزاد که

بقیه از صفحه (۱)

گرباچف

كلو در حل پرو بلم تلقی میشود با موانع روبروست . مخالفین دموكرات ها فكر میکنند که علی الرغم پیروزی برکودتا ، آنانی که امروز قدرت را در دست دارند ، با ناتوانی در حل مسایلی اقتصاد می درین بسته قرار خواهند گرفته و دامنه افکار عامه را از دست خواهند داد .

البته سر نوشت اقتصاد شوروی سر نوشت قدره را تعیین می کند . يك نماینده کنگره نماینده گان مردم در همین هفته از تریبون پارلمان شوروی صریحا گفت که :

" اولین عده ترین مساله برای ما باید اقتصاد باشد . به راستی هم گرباچف رهبر محبوب مردم ، رهبرینه نامش احترام هر فرد شوروی را پنج سال پیش برمی انگیزت پایش در جیبه اقتصاد در گل ماند و همه آن شهرت عظیم را از دست داد .

بحران قدرت همزمان سوال حیثیت شوروی و تعهدات بین المللی نقش آن را در مناسبات جهانی پیش می کشد . آیا شوروی ها قادر خواهند شد در این راه هر چه زودتر گام بردارند ؟

از پایان حیات اتحاد شوروی تا ایجاد دولت متحد جدید چه هرشکلی که باشد هنوز فاصله زیادی وجود دارد . تا آن زمان بحران و تناقضات سیاسی اقتصاد دی واجتماعی جمهوری های شوروی را بیشتر از پیش خواهد فشرد و دیپلماسی جهان را در خلاء قرار خواهد داد .

درآمد همسراو را تنهایافت ابراهیم پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون رفته است . آنگاه از سختی معیشت و تلخی زندگی پسر ابراهیم گله کرد ، این گله مندی و ناراحتی از زندگی ابراهیم را خوش نیامد و آن زن را شایسته همسری فرزند خود نیافت ، و بید زنگ از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بوسه سیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه خانه اشرا تغییر دهد و مسعود ابراهیم ازین کتایه آن بود که اسماعیل همسرش را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش همسری گزیند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پسر مردی با این عذم و صفات باینجا آمد و سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و شدت دست تنگی خود را با او بازگفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من فرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات را عوض کنی .

اسماعیل گفت :

او پدر منست ، و مرا فرمان داده است تا ترا اطلاع گویم ، آنگاه بفرمان پدر او را طلاق گفت .

پس از پندی باردیگر ابراهیم بسراغ فرزند خویش آمد ، تازه یدارشرا آتش شوق را فرو نشانید .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و همسر تازه اشرا دیدن کرد و پرسید اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون آهنگ بازگشتن نمود از وضع زنده گی و گزارش احوال ایشان سوال کرد . زن بشهر و حمد خدا ایتعالی زبان گشود و گفت : مادر آغوشر خوبروت و آسایش و سعادت بسرمیبریم . ابراهیم از شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و از قناعت و خوشنودی و سپاسگزاری و ایمان آتزن آسوده خاطر گشت و گفت : ازین بشوهرت سلام برسان و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار . شما مگهان اسماعیل بعبادت خویش بخانه باز آمد . و با همسر خود بسخن پرداخت ، زن او را خیره داد که امروز پیرمردی خوشتر

بت های را که ابراهیم شکست

خندان و تیافته در غمشان با متقابل رفتن و نمود را در آغوشرم و پرمهر یافتند . پدر پسر بیسویان دست بگردن هم آوردند و بوسه ای شون زد و بیدل کردند و از سر استیای و زنه فراق با هم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن درست در ناله ای از محبت و خیمه ای از مهرمانی و سعادت بروی یکدیگر بنشستند و در بختن حال تنادی و نشاطی که وصف آرزو عهده خامه و بیان بیرونست ، ابراهیم داستان ماء مورت عظیم خود را بافرزند در میان نهاد و در حالینه با انگشت خرمی تبه ای مجاور نشان میداد ، گفت : ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است تا در اینجا خانه ای بنیاد نهم و اسماعیل بیدرت اشاعت و آماده کنی خود را عرضه داشت .

ابراهیم و اسماعیل با نیروی امیدواری و آتانه بتوفیق الهی ، بیل و تبر برداشتند و بنات آن تن بلند رهسپار شدند ، و با عزمی تزلزل ناپذیر تن عظیم را از چسای برکنند ، تا خانه خدا را بجای آن بنیال نهیند و در آنجا با پروردارخانه از سر راز و نیاز عرصه میداشتند : " پروردگارا ، این عمل را از ما بپذیر . زسراکه تو سنوا و داناش . پروردگارا ما را توفیق ده که در پیشگاه تو مسلم باشیم و از زنده ما امتی مسلم بود آور و مناسک عبادت را بمانما و توبه ما را بپذیر ، زیرا که توشی توبه پذیر مهربان " .

عقولی نکشید که آثار پی پدید شد و بوضع بنا نمودار گشت . اسماعیل سنگ میآورد و آلات و ابزار کار را فراهم میساخت و ابراهیم بنا را ساختن خانه مشغول میبود و جای تریه نیست که در قیام باین امر خضیر و سیف و دشوار نیروی باطنی ایشان را مدد میداد .

دیوارها بالا آمد و از اندازه قامت ابراهیم در گذشت و دیدر دست او بیسالی دیوار نمرسید و در اثر ضعف پیری طاقت بالا بردن سنگهای گران را نداشت . ازین رو اسماعیل را بانگ داد تا سنگی بزرگ پیدا کند و زیر پای او بنهد تا مگر بر کار خود مسلط شود و بر تمام بنا قوی یابد . اسماعیل در پی سنگ جستجو افتاد تا " حجرا لاسود " را پیدا کرد و آن را نزد پدر آورد ، پس ابراهیم روی آن سنگ ایستاد و بنا را بنیاد داد و اسماعیل همچنان او را کت میداد و هر قسمت از بنا که پایان می یافت ب قسمت دیگر میبرد اختند تا بسمی آن پدر و فرزند ، بنای آن خانه نه مظاف قلوب و مهببه فرشتگان و شمع جمع مو حدانست پایان یافت .

سجدها و سبیت زهار بانه ، ما را مدد و از او ساج زندگیمان تغییر کرد ، پس از تبتی حق و خوش زندگیمان برای تو سیف کردم . پس چون میخواست بازگردن سلام و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد تا آستانه خانه ات را محفوظ بداری .

اسماعیل گفت : او پدر منست و در این پیغام مرا توصیه کرده اند از تو جدا سوم و در زندگیا ت بوشم . پس اسماعیل فرمان پدر را پا داشت و با همسر خود بزینت و از او فرزندان بیآورد .

بنای کعبه

ابراهیم همچنان دور از فرزند خود بسرمیبرد و نگاه بسراغ او میآمد تا در یکی از سفرها ، نه تنها بقصد دیدار فرزند بلکه برای انجام کاری خطیر بآنسزمین وارد شد . زیرا او در این نوبت از طرف خدا ماء مورشده بود که خانه کعبه را بنا کند و اساس خدا پرستی را بنیاد نهد . از اینرو راه حجاز پید گرفت و شتابان بسراغ فرزند خویش آمد و اعراف چشمه ها و سرمنزل قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند خود را بیافت که در رتار آب زمزم زبرد رختی بر شاخ و برگ بتراشیدن تیری مشغول است .

اسماعیل چون پدر را از ورنید از جای برخاست و دست و دامن بیفشاند و با چهره

خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تان را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان
عرضه میدارد.
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش

خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس:

سمنت خانه جوار کردریان سابق

رستوران محبت

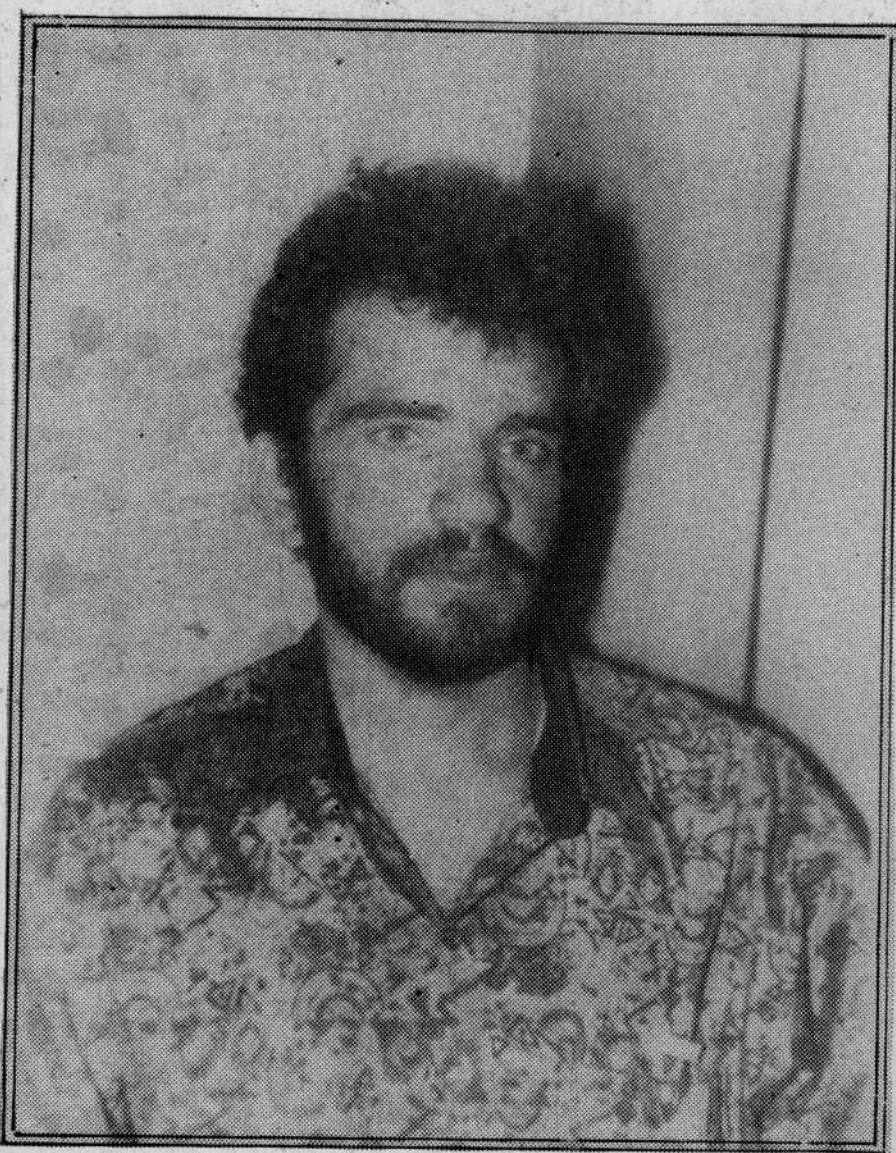


این رستوران شیرینی خور و غیره می فروشد و در رستوران محبت برگزار
گردد. رستوران محبت با محبت خاطر و شرایط بسیار مناسب غذا خوب
در قیمت اندک در بهار خوار خوار می نماید.
اینجا رستوران محبت به روزگار است ۱۱۰۳ ک ۲ ظفر
بازار محبت با خیابان در خدمت همشهریان است
آدرس: حیدرآباد جاده میوند تقاطع خیابان نصرت پرچین سهروردی ت ۲۵۷۶۶

افغانها در فستیوال

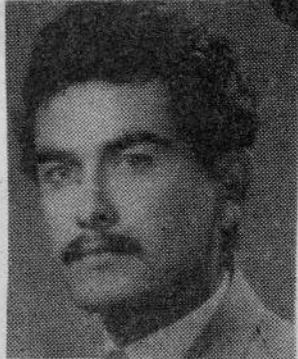
صدای آسیا

یما سلیمان، گیتار بیست
 جوان و پرکار که با سرانگشتا -
 نش تاریخهای باریک و هزارنغمه
 گیتار را به صدا می آورد و شنو -
 ند، کنجکا و خوشذوق را بسا
 نوا جشن موسیقی دلنشین
 گیتار به شنیدن فرامیخواند
 چندی پیش با گروهی از هنر -
 مند ان جوان کشور چه است
 اشتراک در فستیوال " صدای
 آسیا " عظیم الماتا مرکز جمهو -
 ری قزاقستان اتحاد شوروی
 گردید، بودند و اخیراً با
 موفقیت های چشمگیری به کشور
 بازگشتند.



خودش در این مورد معلوما ت
 میدهد که در این فستیوال
 از سی و دو کشور آسیایی وارو -
 پای هنرمندان و موزیسین
 های مجرب اشتراک ورزید، بو -
 دند، که مدت پانزده روز هنر -
 مند ان کشور و سایر کشورها مو -
 سیقی کشورشان را در معرض
 دید تماشاچیان قرار دادند.
 یما سلیمان میگوید: چه بزرگه
 در فستیوال برای من و سایر
 اشتراک کننده های افغانی
 جالب افتاد سرودن پارچه
 های فلکلوریک کشور و آهنگهای
 هنرمند بی همتای مان مرحوم
 احمد ظاهر با موزیک جاز تو -
 سط هنرمندان جمهوری تا -
 جکستان اتحاد شوروی بود که
 از طرف تماشاچیان و اشتراک
 کننده ها با استقبال گرمی
 مواجه شدند.

سوال و جواب



دوست دراز مجله

همکار خوب مجله محمد جا - دید مباحثه، محصل پوهنتون فارمیسی

فکر میکنم کله گذاری هم مثل کتبی های زری داره مسود شده که همه گان کله گذاری کرده میگویند نامه مانشر نمیشود. دیگران به هر صورت اما همکاران د این ماکسه همواره نامه هایشان زینت بخش (از دور و از نزدیک) بوده نباید گله نمایند. به هر صورت ما منتظر مطالب جالب شما همکار عزیز مجله هستیم.

همکارنو ویلاستیک پیچ مجله نقیب الله وفا جو از پوهنتون کابل از نامه سرا پالطف شما این طرح ادبی را جهت تشویق تان انتخاب کردیم.

اگر به چشمانم بنگری تصویر خود را میبینی، اگر لبانم را نگاه کنی، نام خویش را می شنوی، و اگر قلبم را بشکافی، عشق خود را در آن خواهی یافت.

همکار خوب مجله شهر احمد امیری

همچنان نامه های این دوستان ما از کوردندانهای مو - شهای پوسته خانه هادر اسان مانده اند:

فضلیه عریف و عبدالجهد مشفق محصل پوهنتون فارمیسی فریده حسن زاده و نظیمه وفاکو - همتانی متعلبان لوسه مریم - شیدا عزیز محصل انستیتوت پوهنتون کابل و محمد صابر ثبات از رنگرهاره محمد ولی احمدی

آورد که برای خوشبخت نمودن دیگران مکتوبند.

محترم حصونا غزال از سو - هنتون کابل:

نامه باصفا و باخط زیبای تان برای ما رسید و نزدیک بین توانست بدون عینک آن را بخواند و داستان ترجمه شده تان را به سهولت بیشتر سوره خود را از مسوولیت رها نهد. به امید نشر آن موفقی باشید!

از حضرت محمد (س): از تکبر اجتناب کنید و زسرا تکبر گناهی است که نخست از همه شیطان را خوار کرد.

از مکتب دشت برچی و سلماطلا - هری معلم لوسه سلطان رضیه کابل و حوریه صدق از وزارت - اطلاعات و کلتور و فاروق صدیقی ر عبد النعم کوهستانی و مهر ویس عقیقی و فاطمه حنیفی و مایلا حنیفی از خیرخانه مرضیه مرادی ریهاتنا از سرک اول خیرخانه مینه ناصر آریین و مایار همین و میر - ویس آرام مشعل زرین و نازینا - زرین و نظیفه وفاکو همتانی عبد الله مایل و همکار همیشه کی مجله مومن کتوازی.

از حوریه مهر عزیزید و زهرا حوریه آدم (ع) و از زینت بیرون کرد. از حمد دوری کنید و زسرا حمد بلائی است که به دست قاپول و هابول ربه قتل رساند. ارسالی: عبدالبشیر نواز شر

همکار مهربان سیوزی تنها و بیگار در خانه:

نامه تان بسیار جالب بود چون در پشت پلاکت (بیگار در خانه) نوشته بودید و در داخل نامه (بیگار در خانه) به هر صورت ما مایک قبل پشتسو است. تر بیگاری به بیگاری چه ده.

در سوال مع استگ میرفتی

شماره ۱۰۰ را گفتم برای چی استگ میبازی؟ یا حضرت جواب داد: من یاد گفتم ما هم گفتم و من یاد گفتم. ولی از استگهای روان تو هود است که تو با خاتری از من در سوال هم استگ گفتی. نه من در همین سبب استگ هستم و از همین ناپدید شد. مویختم کرد ایهای استگ از دست من او برای همیشه از دست دادم. حالا تا جبهان پا برجا است و استگهایم به یادش روان خواهد بود.

ارسالی: مرشیه و زرمین و عاقله

محترم عبد الله عایل از سو - سوالی اندخوی:

به امید سعادت همیشه - کی شما تمام همسایه گان تان و اینک نکته های تان را در مورد سعادت نشر میکنم:

۱- اعتمادم! چرا سعادت را در خارج میجوید و سعادت در درون خود شماست.

۲- فریب سعادت و خوردندی این است که آن که خورد را خود شپخت میانگارد و اقما خوشبخت است و زلی آن که خود را از همه خورد مند ترمیانگارد و از همه نادانتر است.

معتزم توره ناسره وصل استتوت طب بلخ:

نامه تان رسید و منتظر نامه ها و مطالب بعدی تان هستیم. از شما یک کیلوستر فی - ثانیه تشکر!

محترم سلطان جان سافی از شهر مزار شریف:

نتیجه لبخند تان تکرار است مقصد ما فقهایی ارسالی تان است و چون یتبار از طریقت همین مجله به چاپ رسیده. منتظر نتایج لبخند های بعدی تان هستیم.

محترم کشور مراهی:

ازین که دور بین نیست خلل سواد و نام و تخلص اول تان را خوانده نتوانست و صرف دی بر سه حصه تغلس تانرا ذکر کرد و معذرتش را در دسته بپذیرید. و در مورد سوال تان بایند گفت که بلی "استحمام" مان است که نوشته اید. منتظر سوالات مشکلترتان هستیم.

محترم ورور محمد صابری: له ننگر هار خفه: ستاسی بیکی شعر مونسیر: ته راور سیدل و په تودی راتلو - نکي حتما خپه سړی و ستاسو نه یوه قصیده مینه. همکار عزیز محب الله "بایار" کند است و ازین سوهم گندم تراست.

"بایار" خیره خوبت کسه "بی یار" نیستید به هر صو - رت و همان گونه که به یک گل بهار نمیشود و به یک طرح آدم طراح نمیشود. ما منتظر طرح های ادبی بعدی تان هستیم بایار باشید.

همکاران خوب زسره سرور و زحل سرور:

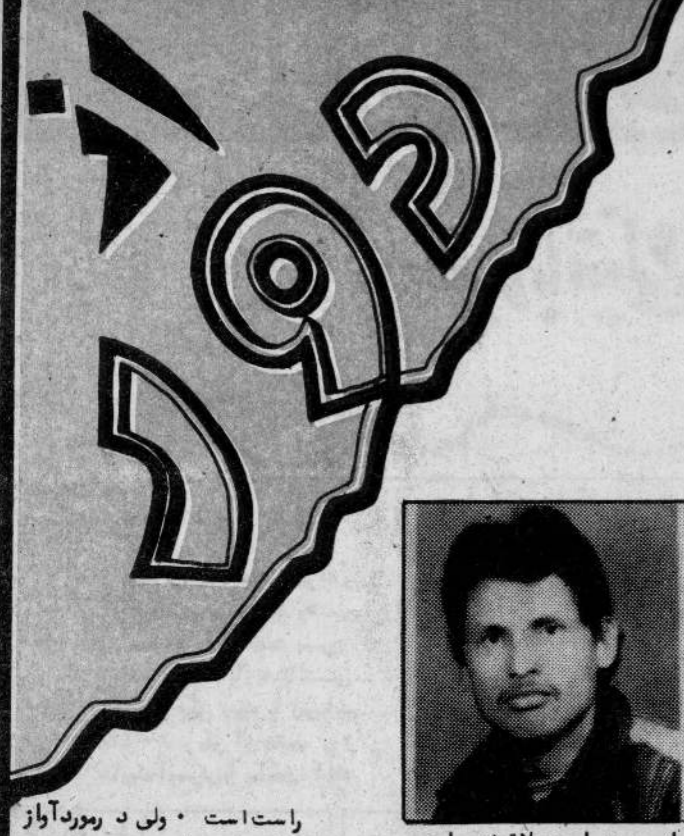
پیشنهادتان را با ما حبه - جهان مجله در جریان گذاشتیم. الغیب عند الله. محترم لودمیلا شکوفه باختری از شهر شیرخان:

دور بین در حال خواندن نلد ما ها بود که با چشمان بی گنا دید و در نفر پسته رسان از دو طرف یک پالت گرفته و در حالی که عرو ریزان اند و پالت را با زحمت زیاد بالای میز گذاشتند که در نتیجه یک پای میز نزدیک بین از سنگینی آن "ترقس" کنان پد روید حیات گفت. وقتی دور بین و نزدیک بین، دو سره نامه را باز کردند دیدند که نامه از با حوصله ترین همکار ما یعنی شما بود.

دوست مهربان (یک رومان و یک قصیده را در "یک ورق" جای دادن و راستی که هنر و کمال میخواد. به هر صورت آنرا برای ژورنالیستی که فرستاده بودید و تسلیم میکنم. پنا به خدا هر چه یاد اباد استگها سابقه دار و وفا دار - مجله نور الرحمن نوین ناریند تا که من احتیاجات پلخمری:

به امید تان مین احتیاجات تان و اینک پرستر های شما و پاسخ های دور بین را نشر میکنم. سن: در زستان نامه های ما اکثره در گویان بخاری های پست - مخابرات میشود اما در تابستان چی میشود؟

مثل زمستان و در تابستان هم از آن استفاده ما کرده مورد میشود و مثلا "بتهبه" کاغذ پران. سن: چرا سیاه و زرد از جوانان و لایات عکس های رنگه به چاپ نبرسانند؟ ج: به خاطری که ازین سو اسباب گند است و ازین سو هم گندم تراست.



راست است. ولی در مورد آواز خوان خوب اسد بدیج باید به عرض برسانیم و که حدس شما تقریبا غلط است. ایشان در کشور تشریف دارند و منتظر از روزی که پان رخانه (مناهل) گذاشته اند در خانه رادیو - تلویزیون و مطبوعات و کتبه چشم علاقه مندانش میخورد. همکار غیر حاضر مجله لوسه سعادت از هنتون بلخ:

دور بین دست زهرا لاشه و های پلو و بشقاب های پسرند را ندید. در مورد چیزی نمیداند لذا سوالات تان را به همکاران فهمیده تر مجله سپرده آنها گفتند. با آنکه در شماره های قبلی را جمع به بشقات های پرنده تا حدود امکان نشر کردیم و با آنهم در آیند. اگر چنین معلوماتی به دست آوریم و حتما آن را به دسترس شما در دست قرار میدهم.

بشقاب دان باشید. همکار ادیبی مجله طلیحیه در ریشتر از شهر مزار شریف: راجع به نطق مورد نظر تان باید گفت که بلی و حدس تان



مشکل ترین سؤالات را میگوید.
معلم که از تعجب نزدیک بود
شاخ بکشد به همه شاگردانش
گفت که هینو واقعا دیکر لایق
ترین بچه صنفش است.
در خانه "راماز" با شادی
تمام از روی یک چیز برمیخاست

نیز معلم عصبانی شد. پس از
آنکه هینو در مضمون ریاضی
توانست مشکلاتی را حل
کند، معلم مخصوصا از وی خوش
شد.
مگس که "راماز" نام داشت
شد و در گوش هینو جواب حتی

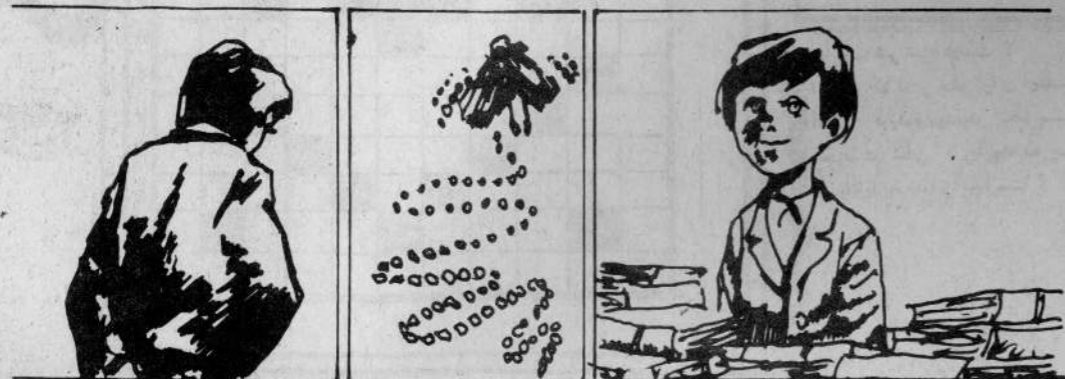
۴- روز بعد هینو در حال لکه
آله گوش را به گوش زد. میبود
به مکتب رفت او در میان آله
گوشه مگس را جاداده بود
در ساعت اول درسی باز هم
صدای بنگ بنگ مگس بلند شد.
چون او تشریح درس را خوب
نمیتوانست بشنود در آن ساعت



برود اما هینو دیگر تصمیم
را گرفته بود. مصمم شده بود
پسر لایق باشد او نمیکرد
سه باتنیلی با رضایت دیگران
را بخورد بگذارد.
مگس را از پنجه به بیرون رها
کرد...

۶- هینو بخودش میگفت:
این بهترین است که دانش علمیه
خود آدم بکمال تر باشد تا اینکه
دیگران از زندگی در برابرش
کار بگیرند کار خوبی نیست.
در خانه مگس اینصورت
پرده به نحوی به هینو بماند
که بد و بی او نمیتواند به صنف

و برد بگری می نشست و آوازی
خواند و میگفت من چی کارهایی
نیست که نمیتوانم انجام بدهم.
اما هینو برخلاف هرچی میکوشید
نمیتوانست خوش باشد او
احساس بسیار مانده کی بدله
کی مینمود.



سایور و کورکات



۲- معلمه از این که شاگردی
به تنبلی هینو در مقابلش
قرار داشت نهایت ناراحت
بود. در صنف خاموشی تمام
حکفرما بود فقط صدای بنگ
بنگ مگس بود که در اتاق شنیده
میشد.

بود مگس بالای گوشش
نشست. درین اثنا باز هم
صدای معلمه اش را شنید که
میپرسید:
- بگو هینو که مدار زمین از چی
تشکیل شده از سنگه آ ب
ویا هوا...

هینو لور پسر هوش پسرک و
شاگرد تنبلی صنفش بود و قفس
معلمه اش با خشونت بسوی
فرهاد میکشید و آواز خجالتی
و شرمندگی سرش را زهر میا
نگد. در یکی از چنین روز
هایکه اوسرش را پایین گرفته



یک نفر بجهانم که من هم می
توانم حد اقل به کسی اذیت
و آزار برسانم. همچنان من در
یافتنم که تنبلی ترین شاگرد صنف
توانستی نباید به آدمهای
مساعی اذیت نرسانیده بدین
لحاظ ترا انتخاب کردم.

هینو از مگس پرسید: تو چرا
در یک صنف کلان مرا انتخاب
کرده و بر سر گردنم نشست و
اذیت کردی.
- از بنگه شش ماه بود در زیر
یک سقف بودم و نمیتوانستم
بیرون پرواز کنم و خواستم به

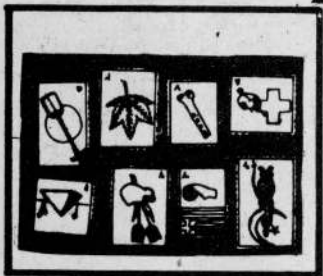
۳- پس از ختم ساعت درسی
هینو مگس را در یک قفسی گوگرد
انداخت. در خانه سنگ هینو
به خاطر موجودیت مگس به
عوعو شروع کرد اما هینو سنگ
را رانده و برای مگس پوره اندا
خت.

معلمه پرسید: حشره تو چس
نام داری؟
- رامیس.
- و درین ساعت جغرافیه از کجا
پیدا شدی؟
- همینجا در همین اتاق بودم
بالای سقف نشسته و متوجه
درس بودم.





این دو تصویر در چند مورد از هم اختلاف دارند ان هارا در یابید ؟



نقش هریک از این نت ها ی پوستی نام کشوری را بخاطر می آورند . نام این کشور ها چیست ؟



صاحب هر شی چیست ؟ اشیا ی که در جلو پای این افراد دیده میشود نظریه حرکات شان در یابید که چی متعلق به کدام آنهاست ؟

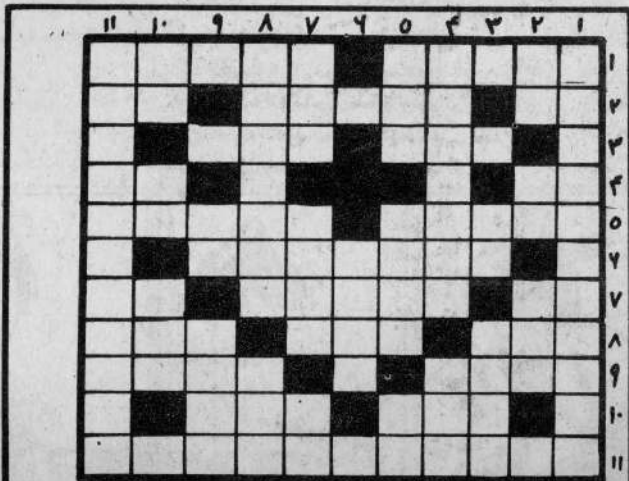
تنظیم و گردآوری از لطفه " سیدی "

حل کنید و جایزه بگیرید

افسی :

- عمودی :
- ۱- از آثار مشهور چارلز دیکنز
 - ۲- نمبی از یک پرند ه ا ز واحد های وزن از سین ها
 - ۳- از اجزاء اتو بیبل از ساحل نشینان
 - ۴- از ورزشهای میدانی فقیر و غنی همه دا رند
 - ۵- بند د ویرا بر خرابه هایمش نزدیک تهر ان بود
 - ۶- یارمونس
 - ۷- وحشی است از نظر سمنسا چی ها
 - ۸- از شعرا ی قرن هفتم فلزی است
 - ۹- از میوه ها از لوازم ازایش
 - ۱۰- مخفف اگر خوب چنه
 - کو ها اگر د برگوشی چه نم
 - ۱۱- اثری از نظامی گنجوی

- ۱- سفرهای مشهور جونا تان سوئفت از خشکیبار
- ۲- صاف و پوست کنده وسایل از مبره های شطرنج
- ۳- شهری در المان خلوت
- ۴- محصول بی حاصل و راج ریشه
- ۵- خادام اشکده قیمتی ناسا چیز دا رد
- ۶- کاشف قانونی بنا خودش
- ۷- تصدیق بیگانه هولا پتموز نازنی پایان
- ۸- ترس خوردنی الهزابت تهلور
- یسی از عوامل پیشرفت ستارگان
- سینما دا شتن ان است
- ۹- هم در کله پاچه فروشی یافت میشود وهم در قنادی شادمانی
- ۱۰- پرند ه غذا ردکن یکتوع پیراشکی
- ۱۱- از گل های معروف بهاری



سرگلهای

شما



پوستش

ها

جدول اطلاعات عمومی

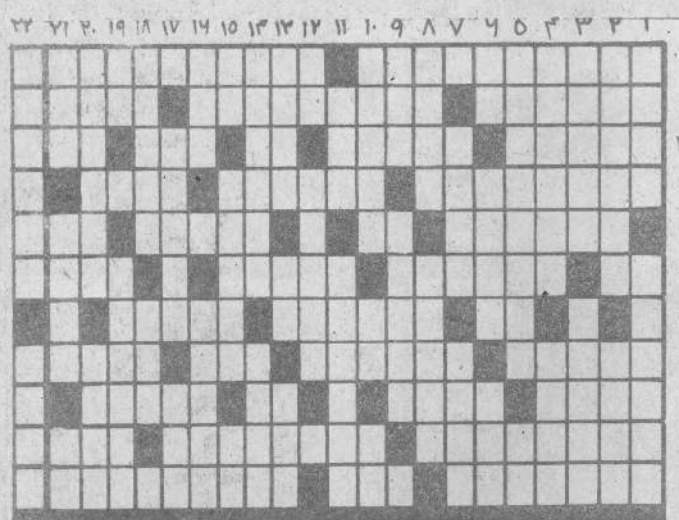
طرح جدول از: بهنگانه

- ۱- نیست شدن و زود شدن کلید گنج تفکر.
- ۹- کریم آن معروف است - از اصحاب حضرت محمد که فارسی تخلص میکرد.
- ۱۰- عمامه ولنگی - کجاست مظهر باریکی.
- ۱۱- درخت در یکی از السنه داخل شدن در امری و یا کار نسی.
- ۱۲- از حروف انگلیسی - نسام بعضی طوایف ساکن سائیریا و روسیه اروپا.
- ۱۳- با اضافه "ل" نام یکی از کوچه های مزار شریف است.
- ۱۴- در ماه رمضان برپای کنند امیدها و آرزوها.
- ۱۵- تکرار یک حرف همنهین منبر - اهریمن در وجود انسان.
- ۱۶- تیز نیست - بقیه نامکمل.
- ۱۷- رسم و روش - یکی از عنا - سر چهارگانه.
- ۱۸- مراحل قرب الهی را پیموده تا بدین درجه رسید - واحد.
- ۱۹- لعن و نفرین - از غذا هائیکه بانان و روغن و شکر در - ست میکنند.
- ۲۰- طلای سپید - سبزی خوشبو از آنطرف.
- ۲۱- پشم شتر و خرگوش - ام ما یه حیات.
- ۲۲- عرب به آن حرباء میگویند تخت رستم در نزدیکی این شهر قرار دارد.

- بزنید - استاد ابیازی.
- ۳- واگذاری به کسی و اعتماد کردن به او - لباس.
- ۴- حاضر نیستند یا تغیر حرف "ب" موشنوی به پشتو.
- ۵- اولی واحد طول است و دو - می واجب "دو کلمه" از آنطرف ناپیداست.
- ۶- باز گردانیدن - مسلط بودن و دست یافتن - مزد و پاش.
- ۷- منسوب به معدن است نرم کردن چیزی.

- پسر پدر پدر - ناگزیر و بیچاره از آنطرف.
- ۱۰- خدای زردشتیان - خذف "الف" وسط - عزرا نپهل آب دهن.
- ۱۱- از شهرهای معروف امر - یکاکه بانام حیوانی شروع میشود شکم زمین - برنده امریکایی جایزه نوبل سال ۱۹۶۲ عیودی.
- ۱- به امید آن امروز را می کشند نوشتن از دور.
- ۲- میگویند به - خدا چنگه

- انفسی:
- ۱- جمله "شاید که عشق من کهواره تولد عیسای دیگرها - شد" - از دست - کاشفی که گفت اینجا هند نیست.
 - ۲- در هر صه ورزش قایم میکنند عشاق معروف ادبیات فارسی ماد ز شکر.
 - ۳- اعمال پنهانی که از روی - عناد انجام دهند - کاشفی دا دن - رضی الله عنه - خون های عرب - اشک چشم.
 - ۴- اولی آرزوست و دومی را در سائیریا می توان دید "دو - کلمه" - همت گماشتن و کوه - شش کردن در امری - پاشید، از گاز های معادن نفت و ذغال سنگ - راز است و امر نهفته - بد اختری و شومسی شاهی که زراعت و دگر فنون راه مردم آموخته.
 - ۶- روح بی آن نتوان بود - از میوه های مناطق خیلی گرم سرگردان و حیران شده در - خت ایست بی بر.
 - ۷- از اجزای کمان - شکستن اش را مرد روانی دارد - در قدیم به پیروس معروف بود.
 - ۸- سپاهی قهرمان آن معر - وف است - در خورو شایسته امتناع و خودداری از کاری کلمه خطا به معشوق.
 - ۹- اگر "ر" میداشت گزارش میشد - و نوس بود در هم پاشید



گلفروشی سنبل

گلفروشی سال

دو دهه سوم سال گلبهار
 تان، مضمون عمر بدست آورده
 مرتلا کنید
 گلدست عدو کمر خنجر و کلاه پهلوان
 همه مطابقت زود خوش شمس
 آدرس: چهارمهر طریم بازار خانق

- ### حکایت گشته گان
- شکرپه از محصول انستیتوت پیداکوژی
 - محمد مصطفی "مهروفی" معلم مکتب نسوان گذرگاه
 - غلام حید رحسانی محصل انستیتوت طب کابل
 - عیدالشیر از حصه اول خیرخانه
 - سؤنمل محمد طاهر "عزیزی"
 - انجنیر محمد ظاهر مصومسی
 - گلالی افریدی از مکتور پان اول
 - ملالی افریدی از مکتور پان اول
 - انجنیر نوراح مدکارمند امریت
 - عمومی مواد نفتی - جهرستان

آریا پامیر لمتد

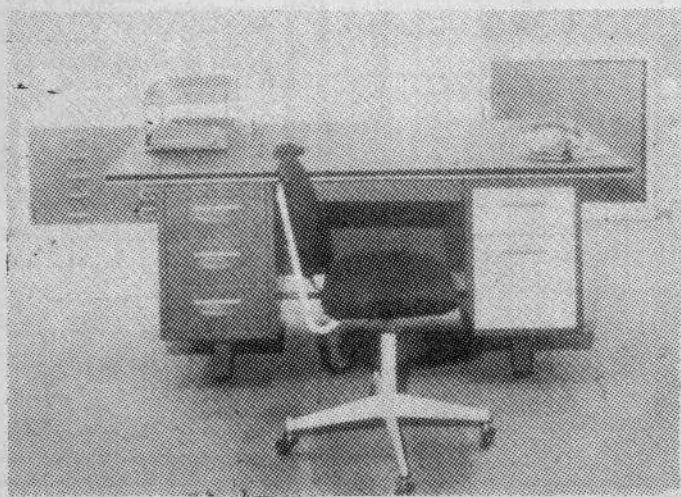
یک نام بزرگ تولیدی اجناس فلزی

با خریداری اجناس فلزی مستحکم و بادوام تولید موسسه تخصصی آریا پامیر لمتد به زیبایی

دفاتر و منازل شما بیشتر می افزاید.

اگر میخواهید اتاق های تازه را زیبایی خاص بخشید آدرس دریا

پادداشت کنید. قابدیکه: عقب باغ پارتیفون ۴۲۷۳۲



فروشگاه: حصه دوم جاده میوند

تلفون ۲۴۸۳۷

فروشگاه: سالنک وات

تلفون اول آریا مارکت تلفون ۲۳۷۳۷

فروشگاه جواد

اگر بخواهید منزل و محل کار خود را با اجناس فلزی مستحکم و بادوام تزین کنید، به فروشگاه جواد مراجعه کنید. این فروشگاه بهترین قطعات فلزی را در اختیار شما قرار میدهد. به شما پیشنهاد میکنیم که با خرید از این فروشگاه، به شما بهترین قیمت را بدهیم. به شما پیشنهاد میکنیم که با خرید از این فروشگاه، به شما بهترین قیمت را بدهیم.

آدرس: قاریاب مارکت زرغونفیه میدان



رهنمای در خرید و فروش خانه زمین آپارتمان و موتور

رهنمای مساللات

روح الله تقییری

آدرس: شهر نو چارراهی حاجی یعقوب
متصل مسجد جامع شیرپور
تلفون ۳۲۵۱۹



آریانا مارکیت

تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتي آغاز نموده، اجناس از قبیل لوازم منزل و

لوازم آرایش، لباس، مردانه، زنانه، طفلانه، ظروف بکلی

تمویز یون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان

محترم عرضه میدارد.

آدرس: ایستگاه افغانان تعمیر سابقه افغان اعلا





بای شما فان دیدهایم

اسد

باد سبک فقط درختان
ضعیف را تکان میدهد •
قیمت رهن شما خیلی خوب -
خواهد شد دشمنان بد کار
را خداوند توبین نمیدهد که
بتوانند ظلم روا دارند •

سنبله

بومعیت تانرا بایک توا زن
حفظ کنید در میان دو دعوا سعی
کنید قاضی عادل باشید اگر
نمیتوانید کس را راحت نکند اربد
خداص از رنجاندن اوهرهیسز
کنید •

میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم
بگیرید میتوانید بر بسیاری
از مشکلات پیروز شوید • مشکلات
اقتصادی تانرا با پشتکار و زحمت
اند میتوانید حل کنید • به
نامه های دوستان جواب بدهید •
هید •

عقرب

با قاطعیت و دای نکند ایسا
سخت گیری زیاد زنده گسی
را سخت می سازد • سخاوت
داشته باشید دنیا و نعمت
های خداوند خیلی زیاد است
به همه ببرید •

حوت

زحمت زیاد نور است ایسا
این همه تلا و جمع کردن مال
و زور نمیتواند ایسا را حتی •
رانرا هم سازد عاصفد رکه رفیع
رورث شود بهتر است •

دلو

آینه را ختم کرده ایسند
بدست من آورید • سزوست
نما و ایسه به آنست که تا کدام
مردن توانایی پیدا بوش و تحلیل
را دارید • اگر بتوانید زنده گی
را در دست خود بگردید نه خود
را بدست زنده گی بسپارید •

جدی

مشروط بودن در زنده گی
دوستانه تحمل شما را برود -
ستان مشکل می سازد • اگر
قادر هستید میتوانید به یک
سفر کوتاه مدت بروید صحت تان
خیلی خوب خواهد ماند •

حمل

همان واقع میشود که خدا
میخواهد • اگر همه چیز به کام
انسانها می بود حالا ظلم خانه
بشریت را ویران کرده بسود •
در عشق پان خوب دارید •
نوش کنید برای آینده • تسان
هم فکر کنید •

تور

زنده گی را امیدهای بزرگ
زیبا میسازد • انسان توانا
میتواند خیال ها و رو یا های عالی
برای زنده گی کردن داشته
باشد و آنرا تحقق نیز بدهد • به
زودی عشقی سر راه تان قرار
میکرد •

جوزا

موقعی که دوست دارید
خوش باشید و از رخ دور باشید
کوش کنید آنرا بدست بیاورید
انسان غایب باید شماست
داشته باشد • برای اطرافیان
تان نامه مهربان بنویسید •

سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم
مهربان توجه نیا کنید به زودی
خوشبختی به سوی شما روی می
آورد • یک دوست واقعی یک
شروت بزرگ است آنرا داشته با
شید • اما آنرا رایگان مصرف نکنید •

قوس

اگر احسان می کنید کسی
نسبت به دوست تان بی اعتماد
شده اید کینه او را در دل نگیرید
بلکه با او سردی تانرا بکشاید
و کله هایتان را مطن سازید •
کریه دیدار شما خواهد آمد •



پامیر رستوران

باغذاهای لذیذ آماده پذیرا از شما

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر مازدر کجاست؟ حتماً با ما میگویید
پل باغ عمومی، آیا میدانید رستوران پامیر در کجا موقعیت
دارد؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی.



همشهریان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری
محافل خوشی و دعوت‌های تازادر پامیر
رستوران برگزار نمایند و به زمینت محفل

تان بیافزایید وقت را قبل از رزف کنید

آریان ویدئو

آریان ویدئو از شماست و در خدمت شماست.

آریان ویدئو محافل خوشی شما را با شرایط سهل فلبرداری مینماید.

شماره تلفون (۲۳۵۴۷)

مللی
DS
350
225
v41n6

استورانت فروشگاه بزرگ افغان
هرچاپشت از شما پذیرایی می کند
از ساعت ۱۱ تا ۱ ظهر



فروشگاه بزرگ افغان

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از ایشیا و سیال ساخت وطن
داموال توريدی ضروریات تان را انتخاب کنید .

قیمت یکصد افغانی
چاپ مطبوعه دولتی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**